
IMPERIAL LIBRARY
22. DEC. 04



رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله باعث الرسل رحمة للعالمين وجاعلهم مبشرين و

منذرين واخص محمدا صلى الله عليه وآله بالرسالة الى الخلق اجمعين

وشرفه على جميع الانبياء والمرسلين وصلى الله عليه وآله

صلوة تتعاقب الايام والسنين وتدوم بدوام الدنيا و

الدين وعلى وصيه ووزيره امير المؤمنين وسيد الوصيين و







و قاید الغر المحجلین و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین علی بن ابی طالب

امیر المومنین و علی ذریته الطاهرین * این ضعیف قلیل البضاعة

عبد الله بن شاه منصور القزوینی بعد از مطالعه قصص و اخبار و تصحیح تفسیر و آثار

را آنچه مطلع شد از خبر وفات حضرت رسول الثقلین صلوات الله علیه و آله

از امور واقعه در حین وفات و تخصیص آن حضرت بولایت امیر المومنین و



و امام المتقین سلام الله علیه و آله بنصوص وارده متواتره بر ولایت امیر المومنین و
از مشاجره و تنازع صحابه و اختلاف ایشان در خلافت حین وفات و بعد وفات
آن حضرت خواست که رساله نویسد که جامع امور مذکوره باشد چنانچه از اهل بیت
بنظر آمده هر حدیثی در بابی و هر روایتی در کتابی بود و در روایات کتب مذکوره
بعبارت عربی بود چنانچه عامه غیر عرب را از آن حظی وافر و نصیبی کامل نبود لهذا
بزبان فارسی نوشت تا پارسی زبانان طالب را از مطالعه این سهولت مطالب [illegible]
و بالله المستعان و علیه التکلان باسانید معتبره از حذیفه الیمان علیه الرحمه و الغفران
که گفت روزی بملازمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفته اراده آن
داشتم که آن حضرت را در خلوت ملاقات کنم بواسطه امری که مرا پیش آمده بود
چون بدر دولت سرای حبیب رب العالمین رسیدم قصد درون رفتن کردم
بدستور در نیامده دیدم که دحیه الکلبی نزد آن حضرت نشسته بود قدم نهادم

بواسطه آن که از آن حضرت شنیده بودم که هرگاه دحیه نزد من حاضر باشد
شما حاضر نشوید چه جبرئیل علیه السلام در بعضی اوقات بصورت دحیه کلبی نازل
می شود بناچار متوجه منزل خود شدم در راه بشرف ملازمت امیر المؤمنین
رسیدم چون چشم آن حضرت بر من افتاد فرمود من این اقبلت یا ابن الیمان
یعنی از کجا می آئی ای ابن یمان گفتم از پیش رسول خدا اما فرموده که ما صنعت عنده
یعنی چه کار ساختی نزد آن حضرت گفتم بر آن در که حاجت روای اهل حاجات است
بی حاجتی رفته بودم چون دیدم که دحیه کلبی نزد آن حضرت بود باز پس گردیدم
باز آن حضرت فرمودند که یا حذیفه ارجع معی لتشهد لی بما تری فانک شاهدی
علی هذه الامة بعد نبیها یعنی ای حذیفه برگرد با من تا شاهد باشی از برای من بانچه
ببینی پس بدرستی که تو شاهد منی برین امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آن برگشتم و در ملازمت آن حضرت بدر سرای صاحب الوحی رسیدم

پرده برداشته امیر المؤمنین علی داخل شد سلام کردند شنیدم که دحیه کلبی
می‌گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا امیر المؤمنین اجلس فخذ راس
ابن عمک من حجری فانک احق به من کل الناس یعنی بنشین و بستان این سر برادر
خود و ابن عم خود را از کنار من پس بدرستی و براستی که تو احق و سزاواری
بآن از همه مردمان بعد از آن دحیه الکلبی برخاست و امیر المؤمنین بجای او نشسته
سر مبارک آن حضرت را در کنار خود نهاد و دحیه از آن منزل بیرون رفت
بعد از آن امیر المؤمنین فرمودند ادخل یا حذیفه پس داخل شدم و در خدمت آن حضرت
نشستم تا وقتی که آن پیشوای بیداران از خواب ظاهر سر برداشت و برروی
امیر المؤمنین نگریسته خندان و شادان فرمودند یا ابا الحسن من حجر من
اخذت راسی یعنی از کنار که برگرفتی سر مرا امیر المؤمنین فرمودند که یا
رسول الله از کنار دحیه الکلبی آن سرور فرمودند که آن جبرئیل بود نه دحیه امیر المؤمنین

ای شمه

این شنیدن آنحضرت را از در در آمدن خود و سلام کردن و جواب سلام
دادن جبرئیل بعنوان مذکور اخبار فرمودند پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند بخ بخ لک یا علی سلمت علیک ملائکة المقربون قبل ان یسلم علیک
اهل الارض یا ابا الحسن ان جبرئیل فعل ذلک عن الله تعالی وقد امرنی ربی قبل مجیئک
ان افرضه علی الناس و انا فاعل ذلک انشاء الله تعالی یعنی مبارکباد و مبارکباد مر ترا یا علی
که سلام کردند بر تو ملائکه الله المقربین پیش از آن که سلام کنند بر تو اهل زمین یا
ابا الحسن بدرستی که جبرئیل آنچه کرد از پیش خدا کرد و امر کرده بمن پروردگار من
قبل از آمدن تو این را که خلقان سلام کنند بر تو بر نهجی که جبرئیل بر تو سلام کرد و
واجب کردانم بر کافه ناس و من این را بمردم خواهم رسانید انشاء الله تعالی
بعد از آن رسول الله فرمود یا حذیفه اسمعت ما قال علی و ما قال جبرئیل گفتم بلی
یا رسول الله والله لقد سمعت یعنی بخدا سوگند که ماجرای علی و جبرئیل شنیدم

پس آن حضرت فرمودند اخبر الناس ما سمعت منی و من جبرئیل یعنی برسان مردم آنچه
شنیدی از من و از جبرئیل بعد از آن از آن منزل برآمده بهر که می رسیدم
این حکایت را چنانچه مأمور بودم میرسانیدم تا آنکه روزی عمر بن الخطاب از من
پرسید که تو جبرئیل را دیده و آواز او شنیده آنچه می گویی گفتم بلی من دیدم
جبرئیل را و آواز او شنیدم آنچه گفته ام و می گویم پس عمر گفت که یا ابا عبد الله
رأیت و سمعت عجباً در خبر آمده که چون مدتی ازین برآمد در سال سنه عشر از
هجرت وقتی جبرئیل بخدمت حضرت سید انام آمده گفت که السلام علیک یا
رسول الله العلی الاعلی یقرأک السلام و یأمرک ان تحج و تحج بالناس یعنی علی اعلی
تعالی شانه سلامت میرساند که امسال با مردمان متوجه زیارت بیت الله الحرام شوید
و بعد از آن آیه کریمه و اذن فی الناس بالحج تا آخر آیه بر حضرت خوانده گفتند
که حق سبحانه تعالی می گوید که من هیچ پیغمبری را از میان قوم او بیرون نبردم الا بعد از

اکمال و اتمام دینی که او را جهة آن دین فرستاده بودم والحال توقیع
فرایض و شرایع بابت خود رسانیدیم تا دینی که تو بدان مبعوث شده
با کمال و اتمام رسد دو فریضه تو باقی مانده یکی فریضه حج و دیگر فریضه ولایت
و باید که بقوم خود برسانی این که من ارض خود را خالی نمی‌گذارم از حجتی که ائمه
نماید بدین و تبلیغ اوامر من بعباد من بعد از فوت رسول خود بعد از آن حضرت رسول
امر فرموده که تا منادیان ندا کنند اسافل و اعالی را باین که در سنه ده
حضرت رسول الله عازم حج اند بامر الهی چنان میخواهند که مردمان را تفهیم حج
و تعلیم مناسک حج نمایند تا سنتی شود از برای مردمان تا آخر الزمان سفر است
که چون این خبر انتشار یافت تا انجا که صیت اسلام رسیده بود این خبر رسید و
در ان سال هر کرا از اهل اسلام قدرت آمدن بود خود را بملازمت آنحضرت
رسانیده متوجه زیارت بیت الله شدند منقول است که در ان سال از

گروهی که با آن حضرت متوجه کعبه شدند از هفتاد هزار نفر متجاوز بودند
مساوی عدهٔ اصحاب موسی که حضرت موسی جهت برادر خود هارون
بیعت گرفته بود و آن قوم بیعت را شکسته تابع گوساله و سامری شدند
و چون حضرت رسول متوجه مکه شدند در آن ایام حضرت امیرالمؤمنین در یمن بودند
ایشان نیز از یمن متوجه خانهٔ خدا شدند چون حضرت پیغمبر نزدیک کعبه رسیدند
امیرالمؤمنین از جانب یمن بآن نزدیک رسیدند و آن حضرت از
ذی الحلیفه احرام حج بسته و تقارن داشته حج خود را به سیاق
هدی و لبی من عند المیل الذی بالبیداء و اتصل بین الحرمین بالتلبیه و از آن جانب
حضرت امیرالمؤمنین چون نزدیک مکه رسید شوق لقاء آن حضرت بر ایشان
غالب شده یکی از ملازمان خود را به نیابت بر آن جیش گذاشته خود متوجه
ملازمت آن حضرت شدند وقتی رسیدند که آن حضرت بمکه مشرف شده بودند

چون

چون بملازمت آن حضرت رسید بعد از ادای تحیت و سلام
و اخبار از امور واقعه در آن سفر از عزیمت خود بملاقات آنحضرت را
کمال بشارت دست داده پرسیدند از چگونگی احرامی که امیرالمؤمنین بسته بود
حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که یا رسول الله چون از شما نوشته از کیفیت
احرام من نرسیده بود من در حین احرام بنای نیت خود بر نیت شما گذاشته
چنین گفتم اللهم اهلالا کاهلال نبیک و اینک هدی که رانده آورده ام سی و چهار
بدنه است آن حضرت فرمودند که الله اکبر لکن سقت انا ستة و ستین
بدنة فانت شریکی فی حجی و مناسکی و هدیی یعنی بتحقیق بدنه که من آورده ام همراه خود
شصت و شش بدنه است و تو شریک منی در حج من و مناسک من و
در هدی من بعد از آن فرمودند که بر احرام خود باش و رجوع فرمای بلشکر خود
و تعجیل نما در آوردن ایشان بسوی من تا مجتمع شویم در مکه انشاء الله تعالی پس امیرالمؤمنین

وداع آن حضرت کرده بسیان لشکر خود مراجعت نمودند دیرگه
در میان قوم جمعی در پوشیده اند از آن حلل که در میان ایشان گذاشته
رفته بودند بخاطر مبارک ایشان پسندیده نیامده بعتاب خود در نمود
که ترا چه بر این داشت که اسبابی را که هنوز بنظر شریف حضرت
رسالت نرسانیده به این قوم در پوشانیدی و من ترا اذن این مرتبه
نداده بودم و بعد از آن آن اسباب را از ایشان استرداد نموده
بر شتران حمل نموده متوجه مکه شدند چون داخل مکه شدند آن قوم رد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که منادی ندا کند که ایها الناس ارفعوا
السنتکم عن علی ابن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله تعالی غیر مداهن فی دینه
چون مردم کمال توجه خاطر آن حضرت با امیر المومنین ظاهر شد زبان از شکایت
بستند اما منافقان را باعث ازدیاد نفاق و دوستان را سبب استحکام مودت

چون گروهی از مسلمانان که با آن حضرت آمده بودند سیاق هدی
نکرده بودند در آن روز آیهٔ کریمهٔ فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی
نازل شد آن حضرت انگشتان مبارک هر دو دست خود بیکدیگر در آورده
فرمودند که داخل شد عمره در حج باین نهج الی یوم القیامه بعد از آن فرمودند
که منادیان ندا کنند باین امر و از امر خدا اعلام است که هر که سیاق هدی
نکرده باشد باید که امروز محل شود و افعال کرده خود را از وقت احرام
تا وقت احلال عمرهٔ تمتع نهاد اند و هر که سوق هدی کرده باشد بر احرام خود
باقی باشد و در آن وقت که آن حضرت این سفر بودند که بر سر مروه ایستاده
بودند چون این ندا بگوش مردم رسید بعضی اطاعت کرده و بعضی مخالفت نموده
بعضی از آنانکه خلاف کردند بقصد این که تا دیگران را نیز با خود در خلاف
شریک سازند گفتند که شما را شرم نمی آید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

اشعث واغبر باشد یعنی ژولیده مو و غبار آلوده باشی و ما بروم و بار بار ما بن

مقارنت کرده جامهای پاکیزه بپوشیم و بتن خود بمالیم و هنوز آب غسل

جنابت از سر ما می چکیده باشد که متوجه عرفات شویم و امثال

این سخنان با جمعی که اطاعت آنحضرت کرده بودند می گفتند و اما با آنکه

در خلاف شریک بودند می گفتند که نمی بینید که ما را امر می کند بچیزی که

خود مرتکب آن نمی شود و قایل این سخنان عمر بن الخطاب بود و چون این سخنان

بگوش آنحضرت رسید بر آشفت و دست مبارک خود را بجای

دوش خود رسانیده بانگشت ابهام به پس سر خود اشاره فرمودند

و گفتند که هذا جبرئیل ای قوم این جبرئیل است که مرا امر فرموده از جانب

حق سبحانه تعالی که شما را باید مامور سازم بعد از آن فرمودند که لو استقبلت

من امری ما استدبرت و صنعت کما صنع الناس ما سقت الهدی یعنی اگر آنچه

برم

نبید انستم انچه امروز دانستم من نیز سیاق هدی نمیکردم تا تما
در احلال شریک می‌شدم یکی از صحابه بجهت آن حضرت را آزرده خاطر
یافت بواسطه مخالفت آن گروه مخالف گفت یا رسول الله آنچه میفرمایی
مخصوص همین سال است یا برای ابد است آنحضرت گفت پدر و مادرم
فدای تو باد که امروز دین خود را از تو آموختیم و ایمان آوردیم بآنچه گفتی
پس بعضی دیگر اطاعت کرده محل شدند و جمعی بر خلاف باقی ماندند از انجمله
عمر بود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در دیگر سنه فرمودند
مالی اراک یا عمر محرما و ما سقت هدیا یعنی چه حالست این ای عمر که می‌بینم که هنوز
تو محرمی و حال آنکه با وجود هدی نیاورده عمر گفت که بخدا سوگند که من هرگز
محل نمی‌شوم تا تو محرمی از استماع این سخن آن حضرت آزرده شده فرمودند
انک لا تؤمن بها حتی تموت یعنی تو ایمان باین حج نخواهی آورد و در ین خلاف

خواهی بود تا وقت مردن ولهذا انکار بر حج تمتع باقی بود تا مردن

و در ایام خلافت خود نهی نمود از حج تمتع و مردم را از کردن آن عقوبت

نمودن می ترسانید چنانچه مشهور است که روزی بالای منبر رفته گفت که

ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا محرمهما و معاقب علیهما

متعة الحج و النساء یعنی ای مردمان دو چیز در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله

حلال بود و من آن هر دو را حرام کردانیدم و هر که از شما مرتکب آن شود

وی را عقوبت می کنم و آن هر دو حج تمتع است و دیگری متعه زنان و از آن روز

تا امروز خلاف در میان است بعضی بقول حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و بآیه کریمه فمن تمتع بالعمرة الی الحج عمل می کنند و گروهی بقول عمر فالله یحکم بینهم یوم القیامة

چون آن حضرت صلوات الله علیه و آله حج خود را باتمام رسانیده قضاء مناسک نموده

و مردم را تعلیم مسایل حج نمودند و اعلام کردند که این اعمال سنت ابراهیم است

بعضی از

بعضی چیزها که احداث کرده مشرکان بود آنها را برطرف ساختند چنانچه
مقام ابراهیم علیه السلام را که مشرکین از موضع خود برداشته بآن موضع
که امروز در آن موضع است نقل کرده بودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برداشته بموضع اصلی خود برده گذاشتند باز چون عمر والی امر شد
گفت که آن مقام را برداشته بهمین موضع آوردند و بعد از آن آنحضرت
بمکه شرفه مراجعت فرمودند بعد از یکروز که اقامت نمودند جبرئیل
با اول سوره عنکبوت نازل شده فرمودند که یا محمد اقرا بسم الله الرحمن الرحیم
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم
فلیعلمن الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین مضمون آنکه مردمان می پندارند که ایشان را
رها کنند و بگذارند باین که ایشان گویند که ما ایمان آوردیم وایشان را امتحان نکنند
و بیازمایند بتکالیف شاقه ولقد فتنا الذین من قبلهم بتحقیق که ما بیازمودیم

کسانی را که پیش از ایشان بودند از ایشان گذشته منقول است که
حضرت رسول پرسیدند که یا اخی جبرئیل ما هذه الفتنة این فتنه و از مابش
چه خبر است جبرئیل فرمود که یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول لک ما بعثت
نبیاً من الانبیاء الا امرته عند انقضاء اجله ان یستخلف علی امته من یقوم فیهم مقامه
فالمطیعون لما امرهم به هم الصادقون و المخالفون عن امره فیما امرهم به هم الکاذبون
و قد امرتک یا محمد ان تصیر الی ربک و هو یقول لک انصب لامتک من بعدک
علی بن ابی طالب اماماً فهو الوصی المؤتمن علی امتک القائم فیهم بامرک ان اطاعوه
و هی فتنة التی ذکرت لک یعنی ای محمد علی اعلی سلامت میرساند و می گوید که
من هر گز نفرستادم پیغمبری از انبیاء خود بخلقان الا آنکه امر کردم مر او را
نزد انقضای اجل او باین که تعیین نماید بر امت خود کسی را که جانشین و خلیفه او
باشد پس آنانکه اطاعت کنند مر او را ایشان اند که خدای تعالی در قرآن عزیز

ایشان را بعنوان صدق یاد کرده و آنانکه مخالفت امر او کنند گروه گناهکاران
که حق سبحانه تعالی از ایشان خبر داده آنانند نزدیک آن رسیده یا محمد
که تو بسوی پروردگار خود رجوع نموده ازین کلفت آباد دنیا بازرهی
و حق سبحانه و تعالی می‌گوید که نصب کن از برای امت خود علی بن ابیطالب را
بان که بعد از تو امام و خلیفه و جانشین تو باشد پس او وصی تست و امین تست
برامت تو و اوست که اقامت می‌کند به امر تو در میان امت تو اگر
اطاعت او کنند و این است قصه که مذکور شد بعد از آن جبرئیل فرمود که
یا محمد حق سبحانه و تعالی امر کرده مر ترا بآن که تعلیم کنی امیر المؤمنین را جمیع آنچه الله
سبحانه و تعالی ترا تعلیم نموده و ودیعت او کنی آنچه بر سبیل ودیعت بتو
رسیده از اسرار نبوت و شرایع و تسلیم نمائی باو جمیع هر چه با تست
از آثار انبیا و رسولان و لوا و رایات فانه امین علی ذلک و نقول لک انی

نظرت الی عبادی فاخترتک رسولا ونبیا واخترت لک علی بن ابیطالب

اخا ووصیا وخلیفة من بعدک یعنی چنانچه ترا در میان عباد خود رسول و نبی خود

گردانیدم علی بن ابی طالب را نیز من اختیار کردم از برای آنکه برادر

و وصی تو باشد و خلیفه تو باشد بعد از تو چون این حکایت آن حضرت شنیدند

فرمودند که یا جبرئیل از اموری که در ایام جاهلیت حادث شده امروز

که من ابن عم خود را جانشین خود گردانم می ترسم از آن که تهمت آلود

گردانند مرا درین استخلاف و متفرق شوند از آنکه سینه ایشان بغض و عداوت

ایشان است با امیر المومنین پس چون داخل مدینه شوم او را بجای خود نصب نمایم

بعد از آن حضرت امیر المومنین را طلب فرموده خلوتی ساختند و از روز تا

شب و از شب تا صبح در آن خلوت بودند و بفرموده پروردگار خود

آموخت بآن حضرت جمیع علوم و حکم و شرایع انبیای سابقه و غیر ذلک و

و نیز

فرمودند که این نفر بوده جبرئیل است از جانب خدای تعالی بعد از آن
حضرت امیر المؤمنین و سید الوصیین از پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله
بیرون رفت آنحضرت عایشه را طلب فرمودند بواسطه آنکه آن روز نوبت
او بود عایشه گفت یا رسول الله بطول انجامید خلوت کردن تو با علی
آنحضرت از وی روی گردانیدند چون عایشه دید که حضرت را آن سخن
خوش نیامد گفت یا رسول الله اگر درین امر خیری و صلاحی باشد مرا خبر کن آنحضرت
فرمودند اذا اخبرتک به فلا تخبریه احداً و لئن اخبرت احداً لکفرت یعنی
اگر خبر کنم ترا باین امر که واقع شده باید که اخبار نکنی باین کسی را اگر اخبار کنی
احدی را البته کافر می شوی عایشه گفت که من آن نیستم که فاش گردانم امری را
که بر سبیل ودیعت بمن بسپاری پس آنحضرت فرمودند که جبرئیل امر کرده
مرا از جانب پروردگار من که نصب گردانم علی را بامامت بر جمله

خلفان او را خلیفه خود کردانم بر امت خود بعد از خود و بر سبیل ودیعت
بوی بسپارم آنچه بمن ودیعت شده از علم و حکم وایاک ان تخبری به احدا
فتحبط عملک فتکونی من الخاسرین چون عایشه از پیش آن حضرت بیرون رفت
هنوز قرار نگرفته بود که این حکایت را بحفصه رسانید و حفصه کس پیش پدر خود
فرستاد و وی را ازین آگاه ساخت و عمر بسوی ابی بکر رفته این حکایت را
بوی گفت بعد از ان ابوبکر و عمر طلب نمودند جمعی را از قریش و ایشان را
ازین اخبار کردند و گفتند مر قوم را که شما درین باب تامل نمایید که اگر این امر
منمشی شود و علی بن ابی طالب مالک ملک قیصر و کسری می شود و این امر
وراثی می شود در میان بنی هاشم تا آخر دنیا بعد از ان گفتند که بخدا سوگند
که اگر علی مالک این امر شود شما را هیچ خیری در زندگانی نخواهد بود پس درین باب
کمال اهتمام و سعی تمام باید نمود تا این امر از کف نگیرد و این سخن در میان قوم منتشر ساخته

بایم

باهم درین باب مشاورت بسیار می نمودند و هر کدام که سخنی می گفت
آن دیگری نقض آن گفته را می نمود آخر الامر قرار بان دادند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را بقتل رسانند و در طریق قتل نیز افکار مختلف نمودند
تا آنکه همه متفق شدند درین که چون بعقبه هرشته رسند حیله نمایند که ناقه حضرت
رسالت پناه رم کرده حضرت را بیندازد و پس باهم درین باب سوگند خورده
پیمان نمودند که خلاف این نکنند که درین حال جبرئیل نازل شده گفت که یا محمد
واذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبأت به واظهره الله علیه
عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم
الخبیر ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و
جبرئیل وصالح المؤمنین والملائکة بعد ذلک ظهیر بعد از آن آن حضرت عایشه را
طلب نموده گفت که افشای سر من کردی خدای تعالی خبر داد پدر ترا با علی که

کردی عایشه گفت که نکرده ام پس آن حضرت آیه را که جبرئیل آورده بود
بوی خواند و اما او را مطلع نگردانید بر آنچه قوم قرار داده بودند در
اهلاک آن حضرت و بعد از آن از آن منزل کوچ نموده بمنزلی که
ازا کراع الغمیم می گفتند نزول فرمودند پس در حین جبرئیل نازل شد آیه
کریمه آورد که فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک ان
علی اماما للناس پس آن حضرت فرمودند که یا جبرئیل چون در این ایام
می بینم که قوم پس بر سر همان عهد اند که در ایام جاهلیت بر آن بودند
می ترسم که از ایشان مبادا کیدی نسبت با ابن عمم بظهور آورند
متوجه مدینه شدند باین قصد که چون بمدینه رسند حسب الامر الهی
امیر المؤمنین علی علیه السلام را بامامت نصب کرده اند چون بغدیر خم که
قبل از جحفه است بسه میل رسیدند باز جبرئیل نازل شد در وقتی که پنج ساعت

از روز

از روز گذشته بود از روی زجر و تهدید و عصمت از ناس فرمود
که یا محمد ان ربک یقرئک السلم و یقول لک یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم
الکافرین یعنی یا محمد بدرستی که پروردگار تو مرا سلام رسانیده می گوید که ای رسول برسان
آنچه نازل شد بتو از جانب رب تو اگر نرسانی پس ابلاغ رسالت پروردگار خود
بتمام نرسانیده باشی و خدای تعالی نگهدارنده است از اشرار ناس و بدرستی که الله تعالی هدایت
نمی کند قوم کافرین را یعنی آنانی که قصد هلاک تو کرده اند در عقب پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود که این آیه کریمه تهدید است و وعید و من اقامت می نمایم بانجام امر رب است
و اگرچه قوم مرا متهم سازند و درین امر هوا خواه علی بن عقوبت آنها ای یعنی تهمت ایشان برمن
آسانتر است از عقوبت الهی بعد از آن گفتند یا جبرئیل این است که می بینی چه مردم در افق
چون داخل مدینه شدم پس فرض می گردانم بر تمامی مسلمانان امیرالمؤمنین خواه شاهد و خواه غائب

جبرئیل فرمود که حق سبحانه و تعالی امر کرده ترا که هم در این منزل فرض کنی ولایت علی را
بر مردمان قبل از آنکه متفرق شوند و هر کدام متوجه بلاد خود گردند پس آنحضرت فرمودند که جمعی
لاحق شوند و از آن گروه که همراه آنحضرت بودند جمعی پیشتر بنزدیکی جحفه رسیده بودند پس امر فرمودند
که آن جماعت را باز گردانند و آنحضرت بجانب راست از اصل طریق میل نموده در دوحه فرود آمدند
و آن منزل صلاحیت فرود آمدن نداشت بواسطه آنکه در وی آب نبود و گیاه بلکه خار مغیلان بود
که بجا در پیش و پس گروه حاج هر کدام بلاد خود متوجه شده بودند از جهت قبل از تفرق آنحضرت مامور شدند
تا آنکه تمامی مردمان در این امر که نصب امامت امیرالمؤمنین باشد شاهد باشند تا باعث زیادتی
تاکید باشد در حجت بر قوم منکرین چنانکه ابن مالک عن عتبه و یحیی بن جعفر عن ... روایت نموده
که با جمیع مردمان رحال خود را گذاشته حوالی آنحضرت جمع آمدند منقول است که اکثر مردمان
در آن روز از شدت گرما پاهای خود را در رداهای خود پیچیده بودند بعد از آن آنحضرت فرمودند که از بارهای
پالان شتران بصورت منبری ساختند آنحضرت بر آن آمده امیرالمؤمنین را طلب فرمودند و بالای آن منبر آوردند



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي علا في توحده ودنا في تفرده وجل في سلطانه وعظم في
اركانه واحاط بكل شي علما وهو في مكانه وقهر جميع الخلق بقدرته وبرهانه
مجيد لم يزل محمود لا يزول باري المسموكات وداحي المدحوات
جبار الارض والسموات قدوس سبوح رب الملائكة
والروح متفضل على جميع من براه متطول على جميع من انشاه
يلحظ كل عين والعيون لا تراه كريم قديم عليم ذو اناة

قد وسع كل شي و برحمته ومن عليهم نعمه لا يعجل عليهم بانتقامه ولا يبادرهم

بما يستحقون من اليم عقابه قد فهم السرائر وعلم الضمائر ولم تخف

عليه المكنونات ولا اشتبهت عليه الخفيات له الاحاطة بكل شي والغلبة على كل شي

ليس كمثله شي وهو منشي الشي حين لا شي حي حين لا حي دائم حي قائم بالقسط لا اله الا

هو العزيز الحكيم جل ان تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير

لا يلحق احد وصفه من معاينة ولا يجد احد كيف هو من سر وعلانية الا بما دل

عز وجل نفسه واشهد ان لا اله الا الله ملا الدهور قدسه والذي اشهد له بانه

الله الذي يغشى الابد نوره والذي ينفذ امره بلا مشاورة مشير ولا معه

شريك في تقديره ولا معاون في تدبيره صور ما ابتدع على غير مثال وخلق ما خلق

بلا معاونة من احد ولا تكلف ولا احتيال انشاها فكانت وبراها فبانت

فهو الله الذي لا اله الا هو المتقن الصنعة والحسن الصنيعة العدل الذي لا يجور والاكرم الذي

ترجع اليه الامور واشهد انه الذي تواضع كل شي لعظمته وخضع كل شي لهيبته

مالك الاملاك ومفلك الافلاك ومسخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى يكور الليل على النهار

ويكور النهار على الليل يطلبه حثيثا قاصم كل جبار عنيد ومهلك كل شيطان مريد

لم يكن له ضد ولا ند احد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد رب ماجد يشاء فيمضي ويريد

فيقضي ويعلم فيحصي ويمنع ويوتي ويميت ويفقر ويغني ويضحك ويبكي ويدني ويقصي ويمنع

ويعطي له الملك وله الحمد بيده الخير وهو على كل شي قدير يولج الليل في النهار ويولج النهار

في الليل لا اله الا هو العزيز الحكيم الغفار مجيب الدعاء ومجزل العطاء ومحصي الانفاس

ورب الجنة والنار لا يشكل عليه شي ولا يضجره صراخ المستصرخين ولا يبرمه الحاح الملحين

العاصم للصالحين والموفق للمفلحين ومولى العالمين الذي استحق من كل خلق ان يشكره

ويحمده على كل حال احمده كثيرا واشكره دايما على السراء والضراء والشدة والرخاء

واومن به وبملائكته وكتبه ورسله اسمع لامره واطيع وابادر الى كل ما يرضاه سريعا

واستسلم لقضائه رغبة فی طاعته وخوفا من عقوبته لانه الله الذی لا یومن مکره و
لا یخاف جوره اقر له علی نفسی بالعبودیة واشهد له بالربوبیة واودی ما اوحی الی
حذرا من ان لا افعل فی ربی قارعة لا یدفعها عنی احد وان عظمت حیلته لا اله الا هو لانه
قد اعلمنی ان لم ابلغ ما انزل الی فی علی ما بلغت برسالته وقد ضمن لی تبارک وتعالی
العصمة من الناس وهو الله الکافی الکریم اوحی الی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس معاشر الناس ما قصرت
فی تبلیغ ما انزل الله وانا ابین لکم سبب هذه الآیة ان جبریل علیه السلام هبط
علی مرارا ثلثا یامرنی عن السلام ربی جل جلاله ان اقوم فی هذه المشهد فاعلم کل ابیض واسود
ان علی بن ابی طالب اخی ووصیی وخلیفتی علی امتی والامام من بعدی الذی محله منی محل
هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی وهو ولیکم بعد الله ورسوله وقد انزل الله تبارک وتعالی
الی ایة فی کتابه العزیز انما ولیکم الله ورسوله وقد انزل الله تبارک وتعالی الی ایة کتابه العزیز

انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون

وعلی بن ابی طالب اقام الصلوة واتی الزکوة وهو راکع یرید وجه الله عز وجل

فی کل حال وسالت جبرئیل علیه السلام ان یستعفی لی عن تبلیغ ذالک الیکم ایها الناس

لعلمی بقلة المتقین وکثرة المنافقین ومن المستهزئین بالاسلام الذین وصفهم الله فی کتابه العزیز

یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم ویحسبونه هینا وهو عند الله عظیم وکثرة اذاهم لی

غیر مرة حتی سمونی اذنا وزعموا انی هو لکثرة ملازمته ایای واقبالی علیه حتی انزل الله ذلک

فی القرآن عز من قائل ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن قل اذن خیر لکم الآیة

ولو شئت ان اسمی باسمائهم لسمیت وان اومی الیهم باعیانهم لاومات وان ادل

علیهم لدللت ولکنی والله فی امورهم قد تکرمت وکل ذلک لا یرضی الله عنی الا

ان ابلغ ما انزل الله الی فی علی فقال عز من قائل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

من ربک فی علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس فاعلموا

معاشر الناس ان الله قد نصبه لكم وليا واماما مفروضة طاعته على جميع المهاجرين
والانصار والتابعين باحسان وعلى البادي وعلى الحاضر وعلى الاعجمي والعربي وعلى الحر
والعبد والصغير والكبير والابيض والاسود وعلى كل موحد ماض حكمه نافذ امره ملعون
من خالفه مرحوم من تبعه وصدقه واطاعه فقد غفر الله لمن سمع واطاع له معاشر الناس
انه اخر مقام اقوم في هذه المشهد فاسمعوا واطيعوا وانقادوا لامر ربكم فان الله تعالى
هو موليكم والهكم ثم من بعده رسولكم محمد وهو وليكم القائم المخاطب لكم ومن بعدي
علي وليكم وامامكم بامر ربكم ثم الامامة في ذريتي من ولده الى يوم القيامة لا حلال و
لا حرام الا ما حرمه الله عليكم وهو والله عرفني الحلال والحرام وانا افضيت بما علمني
ربي في كتابه حلاله وحرامه اليه معاشر الناس ما من علم الا وقد احصاه الله في وكل
علم علمته عليا والمتقين من ولده وهو الامام المبين الذي ذكره الله تعالى في سورة يس
معاشر الناس لا تضلوا عنه ولا تنفروا منه ولا تستنكفوا عن ولايته فهو الذي يهدي الى الحق

ويعمل به ويزهق الباطل وينهى عنه لا تأخذه في الله لومة لائم ثم انه اول من آمن بالله
ورسوله والذي فدى رسول الله بنفسه والذي كان مع رسول الله ولا احد يعبد الله
مع رسول الله من الرجال غيره معاشر الناس فضلوه فقد فضله الله واقبلوه
فقد نصبه الله انه امام من الله ولن يتوب الله على احد انكر ولايته ولن يغفر الله له
حتما على الله ان يفعله بمن خالف امره فيه ويعذبه عذابا نكرا ابد الابد ودهر الدهور
فاحذروا ان تخالفوه فتصلوا نار جهنم التي وقودها الناس والحجارة معاشر الناس
بي والله بشر الاولون من النبيين والمرسلين وانا خاتم الانبياء والمرسلين والحجة
على جميع المخلوقين من اهل السموات واهل الارضين فمن شك في ذلك فهو كافر
كفر الجاهلية الاولى ومن شك في قولي هذا فقد شك في الكل منه والشاك في
ذلك فله النار معاشر الناس حباني الله بهذه الفضيلة منا منه علي واحسانا منه
الي لا اله الا هو معاشر الناس فضلوا عليا فانه افضل الناس بعدي من ذكر

واني معاشر الناس ملعون ملعون مغضوب على من رد قولي هذا الا
ان جبرئيل اخبرني عن الله تعالى بذلك وقال من اعادى عليا فعليه لعنتي ومن لم يتولاه
فعليه لعنتي فلتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان تخالفوه فتزل قدم بعد ثبوتها
معاشر الناس انه جنب الله الذي ذكره الله في كتابه المجيد فقال تعالى مخبرا
عن من يخالفه يا حسرتا على ما فرطت في جنب الله معاشر الناس تدبروا القرآن
وافهموا آياته وانظروا الى محكمه ولا تتبعوا متشابهه فوالله لا يبين لكم زواجره
ولا يوضح لكم تفسيره الا الذي انا اخذ بيده ومصعده الي وشائل بعضده و
معلمكم ان من كنت مولاه فهذا علي مولاه وهو اخي ووصيي وموالاته من الله
عز وجل انزلها علي معاشر الناس ان عليا والطيبين من ولده هم الثقل الاصغر
والقرآن الثقل الاكبر فكل واحد منبئ على صاحبه لم يفترقا حتى يردا علي الحوض
هؤلاء امناء الله على خلقه وحكامه في ارضه الا وقد اديت الا وقد بلغت الا وقد

وقد اسمعت الا وقد اوضحت الا وان الله تعالی قال وانا قلت عن الله تعالی

الا وانه لیس امیر المؤمنین غیر اخی هذا ولا تحل امرة المؤمنین بعدی لاحد غیره

این است خطبه که آنحضرت ص درآنروز بیان فرمود و مضمون این خطبه

بلاغت مشحون آنکه بعد از حمد و ثنا آنحضرت فرمودند که پروردگار من مرا

اعلام کرد که اگر من امروز بشما نرسانم آنچه در باب علی بمن نازل شده من رسالت

رب خود را باتمام نرسانیده باشم و حضرت حق سبحانه و تعالی در باب

ارسال آن ضامن حفظ من شده از اشرار و معاندین ناس چنانچه فرمودند

والله یعصمک من الناس و بعد از ان آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

تا آخر بر مردمان خوانده فرمودند معاشر الناس ما قصرت فی تبلیغ

ما انزل الله یعنی هرگز تقصیر نکرده ام در تبلیغ آنچه بمن نازل شده و الحال من

بیان کنم جهة شما سبب نزول این آیه را بر اینکه جبرئیل سه مرتبه درین باب

نازل شده و مرا از جانب رب خود مامور ساخته باین که من اعلام کنم
درین مقام و برسانم بهر سفید و سیاه این که علی بن ابیطالب برادر و وصی
و جانشین من است برابست من و امام است بعد از من و او را نسبت بمن
مرتبه هارون است نسبت بموسی الا انه لا نبی بعدی و او ولی و اولی
بتصرفست در جان شما و مال شما بعد از خدا و رسول چنانچه شبت این معنی آیه کریمه
ایست که نازل است و بعد از ان کریمه انما ولیکم الله را تا آخر بزبان مبارک
جاری گردانیده فرمودند که علی بن ابی طالب است که اقامت صلوه کرده
و ایتای زکوه کرده در حال رکوع مخلصا بوجه الله و فرمودند که سوال کرده ام
از جبریل که مهلتی طلب نماید از برای من در تبلیغ این بواسطه آنکه من میدانم
قلت مومنین و کثرت منافقین و فتنه استهزا کنندگان باسلام چنانچه
حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز وصف ایشان نموده یقولون بالسنتهم

ایشان فی قلوبهم وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم وکثرت ایذای منافقین
نسبت بمن در پی حتی آنکه مرا نامیدند اذن یعنی او مرد سست شنوده
بود در گمان فاسد خود مرا چنین پنداشتند بواسطه کثرت ملازمت علی بی نهایت
توجه و اقبال من بجانب او تا آنکه حق سبحانه و تعالی درین باب آیه فرستاد ومنهم الذین
یؤذون النبی ویقولون هو اذن تا آخر آیه و این چنان بود که منافقان رسول خدا را
می رنجانیدند و در غیبت ناسزا می گفتند یکی از ایشان گفت که در غیبت او
امثال این سخنان که می گفتند اگر بسمع او رسد باک نیست همه گفتند که ما اکنون هر چه خواهیم
میگوییم و اگر باو رسد برویم و عذر خواهیم و انکار تمام بکنیم که از ما قبول خواهد نمود
بواسطه آنکه او گوش بحرف و زود باور کن است و بعد از آن آنحضرت فرمودند
ولو شئت ان اسمیهم باسمائهم یعنی اگر خواهم که نام ایشان برم یکان یکان را
نام میخوانم و اگر خواهم که ایما کنم بایشان هر آینه بسر انگشت شخص هر یک

بریک اشاره می‌نمایم تا بر خلقان ظاهر شود اشارهٔ ایشان لیکن بخدا سوگند

من در امور ایشان نهایت کرم ورزیدم و جمیع آنچه مراست که بر من گذشته

از تبلیغ اوامر و نواهی الهی بخلقان و از صبر در ایذای منافقان حق سبحانه و تعالی

از من راضی نمی‌شود تا آن که من بشما رسانم آنچه نازل شده در باب علی بن

و بعد از آن کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی

تا آخر بزبان مبارک جاری گردانیده فرمودند که ای گروه مردمان بدانید که

الله سبحانه و تعالی علی را نصب گردانیده از برای شما بولایت و امامت

و اطاعت او فرض گردانیده بر جمیع مهاجرین و انصار و بر جمیع تابعین

و جمیع بادی و حاضر و بر هر عجمی و عربی و بر هر آزاد و بنده و بر هر صغیر و کبیر و بر سفید و

سیاه و بر هر که اعتقاد بوحدانیت واجب داشته باشد حکم او

جاری و امر او نافذ ملعون من خالفه یعنی رانده خدا و رسول است کسی که

خلاف

خلاف امر او کند مرحوم من نبعه و من صدقه و در تحت رحمت الهی و شفقت
رسول الهی است کسی که تابع او و تصدیق کننده قول اوست بحقیق که امر یزده شد
هرکه اطاعت او کرد معاشر الناس انه آخر مقام اقومه فی هذه المشهد فاسمعوا
و اطیعوا و انقادوا لامر ربکم یعنی ای گروه مردمان بدرستی که این آخر مقام است
که من اقامت کرده ام درین مقام و این اشاره بود بهجرت عظمی آنحضرت
جعلنی الله فداه و حاصل کلام آنکه ای مردمان بشنوید این سخن را و اطاعت کنید
و انقیاد نمایید مر پروردگار خود را فان الله هو ربکم و الهکم پس بدرستی که
الله سبحانه و تعالی ولی امر شماست و اله شماست و بعد از و محمد والی شماست
آن محمدی که برین بالای منبر ایستاده ام است و شما را خطاب کرده میگوید که
که بعد از من علی ولی شماست و امام شماست بامر رب شما و بعد از آن امامت در حق
ذریت من آنانیکه از ولد علی باشند بامر خدا ثابت است تا روز قیامت

لا حلال الا ما حلله الله تعالی و لا حرام الا ما حرمه یعنی هیچ چیز حلال نیست

تا از احلال نکرده اند الله تعالی و حرام نیست هیچ چیز تا آنکه از احرام نکرده اند حق سبحانه و تعالی

و مرا شناسانیده جمیع حلال و حرام را و من جمیع آنها را بعلی در آموختم

و باز فرمودند که ای گروه مردمان هیچگونه علمی نباشد الا آنکه حق سبحانه و تعالی

احصای آن در من کرده و من جمیع علومی که دانستم علی را در آموختم و بعضی از اولاد

او را که مراد باقی ائمه اثنا عشر باشند صلوات الله علیهم اجمعین و فرمودند

که مراد با امام مبین که در سوره یس واقع شده علی بن ابی طالب است

ای گروه مردمان از پیروی او راه مگردانید و از ... او

تُکشید بواسطه آنکه کسی که هدایت بحق میکند اوست و کسیکه عمل بحق

میکند اوست و کسیکه ابطال باطل می کند اوست و کسی که نهی از باطل

می کند اوست و کسیکه در امور الهی از لوم ملامت کنند گان اندیشه نمیکند

او از

وست پس او اول کسی است که ایمان آورده بخدا و رسول خدا و او آنچنان
کسی است که فدا کردانید نفس خود را از برای رسول خدا و او آن چنان کسی است
که با رسول خدای بود در آنوقت که هیچ احدی از جمله مردان در عبادت رب العالمین
موافقت با رسول خدا نمی کرد الا او ای گروه مردمان او را افضل خود دانید
پس بتحقیق که حق سبحانه و تعالی او را فضیلت داده بر کافه ناس قبول نمائید
او را با مامت فقد نصره الله و انه امام من الله و هرگز خدای تعالی توبه کسی
که انکار ولایت او نماید قبول نخواهد کرد و هرگز مخالف او را نخواهد آمرزید
و بر خدا است که مخالف خلافت او را عذاب کند عذابی منکر
که آن عذاب را نهایتی نباشد پس بترسید ای مردمان از آنکه مخالفت او
نمائید که مخالفت او ضلالت و گمراهی است و باعث دخول جهنم
ای گروه مردمان بخدا سوگند که جمیع پیشینگان را از انبیا و رسل آمدن من

بشارت داده بودند و من خاتم انبیا و مرسلینم و من حجت الهم بر مخلوقین

از اهل سموات والارضین فمن شک فی ذلک فهو کافر کفر

الجاهلیة الاولی و من شک فی قولی هذا فقد شک فی الکل منه

والشاک فی ذلک فله النار ای گروه مردمان حضرت حق سبحانه وتعالی

مرا از کتم عدم با این فضیلت بظهور آورده بواسطه منتی که در اصل خلقت بر من نهاده

و احسانیکه با من قدیم دارد لا اله الا هو معاشر الناس فضلوا علیا

فانه افضل الناس بعدی من ذکر و انثی ملعون ملعون مغضوب مغضوب

علی من رد قولی یعنی رانده درگاه الهی و مایوس از شفاعت [illegible] رسول الهی

و مغضوب خدا و رسول است هرکه رد این قول نماید که خلافت علی است

و فرمودند که مرا از این امر جبرئیل از جانب پروردگار من خبر داده و

گفت که حق سبحانه و تعالی فرموده که هرکه دشمن باشد علی را لعنت من بر او باد

مردم

وهر که دوست ندارد علی را پس برو باد لعنت من فلسطر نفس

ما قدمت لغد پس بپرهیزید ای گروه مردمان از انجه بیم اسد که در قرآن مجید

واقع شده علی آیت چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داده از مخالفت ادبن اعوان

که یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله ای گروه مردمان تفکر نمایید

در قرآن مجید و بدانید آیات او را و نظر کنید در محکمات او و تابع می شوید

متشابهات او را انجه اسو کنند که تفسیر نمی کرداند مشکلات او را

و روشن نمی سازد معانی او را الا آن کسی که الان دست او در دست منست

والا آن کسی که او را بالای منبر برآورده ام والا آن کسی که بشن بازو گرفته ام

و ببالا کشیده و من شما را اعلام میکنم بآنکه هر کرا من مولی باشم پس این علی

مولای اوست و او برادر من است و وصی من است و موالات من و

دوستی او از جانب الله تعالی بمن نازل شده ای گروه مردمان بدرستی که علی

وطیبین از اولاد او ثقل اصغر اند و قرآن ثقل اکبر و هر کدام ازین دو مبیّن دیگر

و اینها از هم هرگز جدا نخواهند شد تا آنکه بر سر حوض کوثر بمن وارد شوند

اینها همه امنای الله اند بر خلق خدا و احکام الهی اند در ارض الا ای گروه

مردمان شما را آگاه کردانم از آنکه من ادا کردم آنچه از جانب پروردگار

بمن نازل شده بود و رسانیدم بشما و شنوانیدم شما را و از برای شما

واضح و روشن ساختم و آنچه الله تعالی بمن گفته بود بشما گفتم و شما را آگاه

میسازم ازین که روا نیست امیر المؤمنین گفتن غیر از برادرم علی را و حلال نیست

امارت مؤمنین مر احدی را غیر او بعد از آن دست مبارک [illegible] امیر المؤمنین

در از جا بر داشت چنانچه هر دو پای مبارک او تا برانوی مبارک آنحضرت رسید

بعد از آن فرمودند ایها الناس هذا علی اخی و وصیی و داعی و علمی و

خلیفتی علی امتی و علی تفسیر کتاب الله بعدی و الداعی الیه و المحارب لاعدائه

والموا

والموالی لاولیاءه والمواظب علی طاعته والناهی عن معصیته خلیفه رسول الله و
وامیر المؤمنین وامام الهادی وقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین بامر الله
یعنی ای جماعت مردمان این علی برادر من است و وصی من و حافظ علم من
برامت و جانشین من در تفسیر کتاب الهی و او دعوت کننده است
باحکام الهی و محارب اعدا الله است و موالی اولیاء الله و مواظب است
بر طاعت الهی و ناهی است از معصیت الهی خلیفه رسول خداست و امیر المؤمنین
و امام هادی و کشنده ناکثین و قاسطین و مارقین است بامر الله و بعد از ان فرمود
که اقوا[illegible] آ[illegible] من والاه وعاد من عاداه والعن علی من انکره وجحد حقه
اللهم انک انزلت الامامة لعلی ولکن نذ ابیانی فی خلیفته و نصبی ایاه
وما اکملت لعبادک من دینهم واتممت علیهم نعمتک ورضیت لهم الاسلام
دینا و قلت ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین

یعنی بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن باش هر که

علی را دشمن باشد و لعنت کن هر که علی را انکار نماید و منکر شود حق او را

در خلافت خداوندا تو نازل گردانیدی امامت را بعلی که ولی تست

این است بیان من در باب خلافت او و نصب من او را در میان امت

بر انسان که تو خلافت علی را باعث تکمیل بندگان خود گردانیده بودی

و تمام گردانیده بر ایشان نعمت خود را و از برای ایشان دین اسلام

بر گزیده و بان راضی و گفتی که هر که اختیار کند غیر دین اسلام دینی بر تو

آن دین از و قبول نیست و آن کس در آخرت از جمله زیان کاران است

و بعد از ان فرمودند آن حضرت معاشر الناس انما اکمل الله دینکم

بامامته فمن لم یاتم به و بمن یقوم مقامه من صلبه الی یوم القیامة فاولئک الذین

حبطت اعمالهم و فی النار هم فیها خالدون فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم

بغردن

تبصرون یعنی ای گروه مردمان بدرستی که کامل نگردانیده حق سبحانه وتعالی
دین شما را الا بامامت علی هر که اقتدا نکند باو و خلافت علی را و خلافت
آنانرا که از صلب او باشند از ائمه باقی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
از شم دین خود زده اند این گروه مخالف علی آن جماعت باشند که حق سبحانه وتعالی
احباط عمل ایشان کرده در آتش جهنم این گروه مخلد باشند و هرگز عذاب
دوزخ از ایشان تخفیف نشود و هرگز کسی نظر بایشان نشد و در هیچ
باب ایشانرا یاری نکند بعد از آن فرمودند که معاشر الناس من اعلی
انصرکم [illegible] بکم الی واعزکم الی والله ورسوله عنه راضیان وما انزل آیة
رضی الا فیه وما خاطب الله الذین امنوا الا به ولا نزلت آیة مدح الا فیه
یعنی ای گروه مردمان این علی از همه شما بهتر یاری کننده است و نزدیکتر است
از همه شما و نزد من عزیز و گرامی تر است و خدا و رسول خدا هر دو از او راضی اند

وهرگز نازل نشده آیتی که مشتمل باشد بر رضای الهی الا آنکه علی در اول اوست

وبعد ازان فرمودند صلی الله علیه و آله که معاشر الناس هو ناصر دین الله

والمجادل لرسول الله وهو التقی النقی الهادی المهدی نبیکم خیر نبی ووصیکم خیر

کل وصی وبنوه خیر الاوصیا ذریة کل نبی من صلبه وذریتی من صلب علی

یعنی ای گروه ناس علی ناصر دین خداست ومجادله کننده برای رسول خداست

واو تقی نقی ومهدی وهادی است نبی شما بهتر از هر نبی است ووصی شما بهتر از

هر وصی است واولاد او اوصیا اند وذریت هر پیغمبری از صلب او بوده

وذریت من از صلب علی است بعد ازان فرمودند که معاشر الناس

ان ابلیس اخرج آدم من الجنة بالحسد فلا تحسدوه فتحبط اعمالکم الا انه لا یبغض

علیا الا شقی ولا یتولاه الا تقی ولا یؤمن به الا مؤمن مخلص فی علی ولی الله نزلت

سورة والعصر ان الانسان لفی خسر الی آخره یعنی ای گروه ناس من راستی

علی

ابلیس بیرون کرد آدم علیه السلام را از بهشت بواسطه حسد پس حسد می‌برند
بر علی تا اعمال خیر شما ضایع نشود و آگاه می‌کنم شما را که بغض نمی‌دارد با علی الا شقی
و دوست نمی‌دارد علی را الا منافق و ایمان نمی‌آورد با و الا مؤمن مخلص در حق علی
نازل شده سوره والعصر چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند که الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات
مراد امیرالمؤمنین و فرزندان و موالیان اوست و تابعان ایشان بعد از آن فرمودند
که معاشر الناس قد استشهدت الله و بلغتکم رسالتی و ما علی الرسول
الا البلاغ المبین و اتقوا الله حق تقاته فلا تموتن الا و انتم مسلمون یعنی ای گروه
ما [illegible] که خدای تعالی را گواه این امر می‌سازم و می‌رسانیدم بشما رسالتی که داشتم
و نیست بر رسول الا بلاغ مبین و می‌رسید از خدای تعالی چنانچه باید می‌رسید و
باید که از دنیا بیرون نروید الا مسلمان که طاعت خدا و رسول را گردن نهاده باشید
باز فرمودند که معاشر الناس آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل

علی رسوله والکتاب الذی انزل من قبل الایه الذین یتبعون الرسول

النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یامرهم بالمعروف

وینهیهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم

والاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا

النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون من قبل ان نطمس وجوها فنردها

علی ادبارها ونلعنهم کما لعنا اصحاب السبت معاشر الناس النور من الله

عزوجل فی مسلوک ثم فی علی بن ابی طالب ثم فی ولده الی القائم المهدی

الذی یاخذ حق الله وبحق کل حق هو لنا لان الله تعالی قد جعلنا حجة علی المعاندین

والمخالفین والظالمین مراد باین آیات بینات درین مقام آن است

که بیان کند نوری که با نبی امی علیه افضل الصلوة از جانب خدای عزوجل

نازل شده علی بن ابیطالب است علیه السلام که اطاعت او در اطاعت

آنحضرت صلوات الله علیهما است چنانچه در تفسیر اهل بیت صلوات الله
علیهم اجمعین و آثار ایشان آمده در کریمه والنور الذی انزل معه
این نور علی بن ابی طالب است و او نوریست که با نور محمد فرو فرستادند
از عرش بر صلب آدم علیه السلام و ایشان هر دو از یک قبیله
و یک شهر اند و یک نسب و از میان ایشان هر یک پدر مختلف نشود
این هر دو با یکدیگر بودند فرو فرستادند ایشان را از اصلاب طیبه
بارحام طاهره چنانچه ثقات درین باب روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وقت رحلت فرمودند که ادعو
الی قریبی یعنی طلب نمایید قریب مرا تا نزد من آید عائشه گفت پدر مرا میخواهد
او را آنجا آوردند بیامد آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب او
توجه نموده فرمودند بار دیگر فرمود ادعوا الی قریبی حفصه گفت که پدر مرا

میخواهد پدر خود را طلب کرد بیامد و بنشست آنحضرت باز فرمود
که ادعوا الی قرینی ام سلمه گفت بخدا سوگند میخواهد الاعلی را کس رفته
آنحضرت را آوردند چون چشم آنحضرت بروی افتاد فرمود که
هذا قرینی فی الدنیا والآخره کان قرینی فی ظهر آدم وآدم فی الجنه وکان قرینی
فی ظهر نوح فی السفینه وکان قرینی فی ظهر ابراهیم خلیل الله حین القی فی النار
وکان قرینی فی ظهر اسمعیل حین اضجع للذبح المسنح ثم لم یزل ینقل من اصلاب الطاهرین
الی ارحام الطاهرات الی ان صرنا الی ظهر عبد المطلب فقدر الله تعالی ذلک النور
والنطفه فجعل نصفه الی ابیطالب فجائنه علی وبعد از آن فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
که معاشر الناس سیاتی من بعدی ائمه یدعون الی النار ویوم القیامه لا ینصرون
یعنی ای گروه مردمان زود باشد که بعد از من جماعتی پیدا شوند که دعوی امامت
میکرده باشند وایشان دعوت می کرده باشند مردم را باتش دوزخ

و آن جماعت در روز قیامت از رحمت پروردگار عالمیان بی بهره باشند

دیگر فرموده‌اند که معاشر الناس انی رسول الله قد خلت من قبلی الرسل

افاین مت او قتلت انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا

و سیجزی الله الشاکرین الا ان علیا الموصوف بالصبر و الشکر من بعده

من صلبه یعنی ای گروه مردمان بدرستی که من رسولم و پیش از من فرستادگان بوده‌اند

آیا چنین شود که مرا اجل موعود دررسد یا آنکه من کشته شوم شما باز بکفر اصلی خود رجوع کنید

و هر که باز گردد از اسلام بکفر خدای را در آن ضرری نیست بلکه ضرر راجع

بخود است باز گردندگان و خدای تعالی مجازات و مکافات نماینده است

مر شکر گویندگان و صبر کنندگان را آگاه می‌کنم شما را که بدانید که این علی است

که موصوف بصبر و شکر بعد [illegible] از اولاد طاهرین او که از صلب او باشند

دیگر فرموده‌اند که معاشر الناس لا تمنوا علی الله باسلامکم فیسخط علیکم و یصیبکم

عذاب من عند الله معاشر الناس ان الله وانا منهم بری وانهم وانصارهم

واتباعهم لفی الدرک الاسفل من النار الا انهم اصحاب الصحیفه فلینظر احدکم

فی صحیفته یعنی ای جماعت مردمان نسبت مگذارید بر خدا تعالی بواسطه اسلامیکه

آورده اید که خشم می گیرد بر شما و میرسد بشما عذاب عظیمی از جانب پروردگار

و بدرستی که الله تعالی و من هر دو بیزاریم ازین گروه و یاری کنندگان

و تابعین ایشان در پایین ترین درک دوزخ اند معاشر الناس انی ادعها امامه

وراثه فی عقبی الی یوم القیامه قد بلغت ما امرت بتبلیغه حجه علی کل غائب

و حاضر و علی کل احد ممن شهد ولم یشهد ولد او لم یولد فلیبلغ الحاضر

منکم الغائب والوالد الولد الی یوم القیامه وسیجعلونها اغتصابا الا

لعنت الله علی الغاصبین و عندها سنفرغ لکم ایها الثقلان فیرسل علیکم

شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران یعنی ای گروه مردمان بدرستی که

ل

پس میگذارم امامت را بطریق میراث در میان اولاد خود تا روز قیامت
و تحقیق که رسانیده ام آنچه را که مامور شده بودم برسانیدن آن از روی حجت
بر هر غایب و حاضر و بر هر که درین مقام حاضر بود و شاهد با آنکه نبود و این برای
کافهٔ ناس است خواه آنکه تواند کرده باشند و خواه آنکه نکرده باشند
پس باید که برساند حاضر شما این خبر را بهر که غایب باشد و این خبر را مرد والد بولد خود
رساند تا روز قیامت و زود باشد که این امامت را که میراث اولاد
من است گروهی بغصب کرده ملک خود سازند الا لعنت الله علی الغاصبین
و نزد این حال که شما غصب کنید خلافت را ما بشما خواهیم پرداخت و بر کرا
آنچه سزاوار آن باشد بزودی خواهیم رسانید و باقی آیهٔ کریمه بعذاب روز قیامت است
چنانچه بعذابی گرفتار شوند که هیچکس یاری ایشان نتواند کرد و باز فرمود
صلی الله علیه و آله معاشر الناس ان الله عز و جل لم یکن لیذرکم علی ما انتم

علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب یعنی ای
گروه مردمان خدای سبحانه و تعالی ان نیست که بگذارد شما را بران چیزی که شما بر آن هستید
ابقدر است که خبیث از طیب ظاهر شود و پاک از ناپاک و باز فرمودند
معاشر الناس ما من امة الا و الله مهلکها بتکذیبها و هذا علی امامکم و ولیکم
و هو مواعید الله یصدق وعده یعنی ای گروه مردمان بدرستی که
هیچ امتی از امم نبودند که خدای تعالی ایشانرا هلاک کرده باشد الا بواسطه
تکذیب ایشان پیغمبر خود را و این اشارتست بان که تکذیب من میکنند
در نصب امیر المومنین و این علی را امام خود و ولی خود دانید او مواعید الله است
و بترسید از مواعید الهی که خدای تعالی وعده خود را بجای آورنده است
و باز فرمودند معاشر الناس [illegible] بلامر نهی و نهانی و امر علیا و نهیته
فعلم الامر و النهی عن ربه عز و جل فاسمعوا لامره و اطیعوا تهتدوا و انتهوا لنهیه

ترشد وا و لا تتفرق بکم السبل عن سبیله یعنی ای گروه مردمان خدای تعالی
مرا امر کرده و نهی کرده و من امر کرده ام علی را و نهی کرده ام او را و او را
امر و نهی از جانب خدای تعالی رسیده اند پس بشنوید امر او را و اطاعت کنید
تا راست رو و راست کردار باشید و اگر شما را از چیزی نهی کند
از آن منتهی شوید بواسطه نهی او تا سبیل ارشاد دریابید و تفرق نسازد اختلاف
طریق شما را از طریق او باز فرمودند معاشر الناس انا الصراط المستقیم الذی
امرکم باتباعه ثم علی من بعدی ثم اولادی من صلبه انهم یهدون بالحق و به یعدلون
یعنی ای گروه مردمان منم صراط مستقیم آنچنان صراطی که حق سبحانه و تعالی
مرا امر کرده شما را باتباع آن و بعد از من علی است و بعد از وی اولاد
اطهار من که از صلب [illegible] انهم یهدون بالحق و به یعدلون و
بعد از آن آنحضرت سوره مبارکه بر زبان جاری گردانیدند و فرمودند که

له في آزلت وفيهم آيات ولهم عصمت واياهم خصت اولئك اولياء
الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الا ان اعداء علي هم اهل النفاق
العادون واخوان الشياطين الذين يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول
غرورا الا ان اولياء هم المؤمنون الذين قال الله عز وجل لا تجد قوما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا اباءهم او
ابناءهم او عشيرتهم الآية الا ان اولياء هم الذين وصفهم في كتاب المجيد
فقال عز من قائل الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن
وهم مهتدون الا ان اولياء هم الذين يدخلون الجنة آمنين وتتلقاهم الملائكة
بالتسليم يقولون سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين هم الذين يدخلون الجنة
بغير حساب الا ان اعداءهم يصلون [illegible] الا ان اعداءهم يسمعون شهيقا وهي
تفور تكاد تميز من الغيظ كلما دخل عليها امة لعنت اختها حتى اذا اداركوا فيها

جمیعا الا ان اعدا هم الذین قال فیهم کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر

قالو بلی الا ان اولیا هم الذین یخشون ربهم بالغیب ولهم اجر عظیم و مجموع این

آیات بینات ایجه مشتمل است بر مراحم الهی فرمودند که در شان اولیاء علی

و بعضی که مبنی است بر سخط الهی و دوری از رحمت نامتناهی در شان اعداء علیست

و بعد از ان فرمودند که معاشر الناس انا منذر و علی هاد و انی نبی و علی وصیی

الا ان خاتم الایمه منا القایم المهدی الا انه الظاهر علی الدین المنتقم من الظالمین الا انه

فاتح الحصون الا انه قاسم کل ذی فضل بفضله و کل ذی جهل بجهله الا انه خیره الله و

مختاره الا انه وارث کل علم و المحیط به الا انه المخبر عن ربه الا انه المفوض

الیه قد بشر به من سلف من القرون الا انه الباقی حجه و لا حجه بعده الا انه

لا غالب له و لا منصور علیه ... ولی الله فی ارضه و حکمه فی خلقه و امینه

فی سره و علانیه یعنی ای گروه مردمان مسافت دوریست ... دور ح نهیت

مبادا که کسی بران طرف افتد که ازان طرف باز باید آمدن،
این تحذیر و ترغیب است مردمان را یعنی امامت امیر المؤمنین باعث
وصول بجنت است و مخالفت او باعث دخول بجهنم هیهات آن کجا و
کجا این و دیگر فرمودند صلی الله علیه و آله که ای گروه مردمان من نذیرم
و علی هادی و من پیغمبرم و او وصی و آگاه می کنم شما را بآن که خاتم ائمه یکی از ما است
و قایم است و لقبش مهدی است و اوست ظاهر کننده دین و اوست
انتقام کشنده از ظالمین و اوست فاتح حصون و او برگزیده خداست و
مختار او و وارث هر علم است و احاطه کننده بهر علم و او مخبر است از جانب
رب خود و اوست حجت باقی و بعد از و حجتی نیست و اوست که
هیچ کس غالب نیست بر او و [illegible] کس منصور بر او نیست
بدرستی که او ولی خداست و در ارض خدا و حاکم الله است در میان خلق خدا

و امین الله است در سر و علانیه و بعد از ان فرمودند که معاشر الناس
قد بینت و افهمتکم و هذا علی یفهمکم من بعدی الا و عند انقضاء خطبتی ادعوکم
الی مصافقتی علی بیعتی و الاقرار به ثم مصافقته من بعدی علی و انی قد بایعت الله
و علی قد بایعنی و انا اخذکم فی البیعة له عن الله عز و جل فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه الآیه یعنی ای گروه مردمان بتحقیق که من از برای شما
بیان کرده ام و بشما می فهمانم و این علی مفهم است شما را بعد از من و شما را
آگاه می کنم که نزد اتمام این خطبه دعوت می کنم شما را بان که همه دست بمن دهید
بر بیعت من و اقرار نماید بعد از ان بمصافقت علی و بتحقیق که من بیعت کردم
با خدای تعالی و علی بیعت کرد با من و من نیز یکی از شما در بیعت کردن با علی
از جانب خدای تعالی پس هر که نقض بیعت کند این بیعت را فانما ینکث علی نفسه
و بعد از ان فرمودند معاشر الناس اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة کما امرکم الله

عزوجل فان طال علیکم الامانی ما قصرتم او نسیتم فعلی ولیکم الله الذی نصبنی

عزوجل بعدی امین خلقه علی منی وانا من علی یخبرکم بما تسالون عنه و

یبین لکم ما لا تعلمون ان الحلال والحرام اکثر من احصیها فآمر بالحلال و انهی

عن الحرام فی مقام واحد فامرت ان اخذ عنکم البیعه ما جئت به عن الله عزوجل

فی امیر المؤمنین والائمه من بعده الذین هم منی و منه ائمه قائمهم المهدی الی یوم القیامه

الذی یقضی بالحق یعنی ای گروه مردمان اقامت صلوه کنید و ادای زکوة

نمایید چنانچه امر کرده شما را الله سبحانه و تعالی پس اگر روزگاری طولانی

بر شما بگذرد که فراموش کرده باشند پس این علی ولی شماست آنچنان

کسی است که نصب کرده است او را حق تعالی و این علی امین خلق الله است

کسی که او از من است و من از اویم خبر میدهد شما را بر چیزی که از و

سوال می کنید و بیان و روشن میگرداند از برای شما هر چیزی را که نمیدانید

هر چیزی را که نمیدانید بدرستی که حلال و حرام زیاده از آن است که آنرا
توانم شمار کنم امر کنم بحلال و نهی کنم بحرام در یک مقام واحد پس من مأمور شده‌ام
باین که اخذ کنم از شما بیعت بجهت آنچه من بواسطه آن آمده‌ام از جانب خدا تعالی
در باب خلافت امیر المؤمنین و باقی ائمه آنجناب جماعتی که ایشان از صلب من
و از صلب علی اند که یکی از ایشان قائم خواهد بود و مهدی تا روز قیامت
و قاضی بحق بعد از آن فرمودند معاشر الناس کل حلال دللتکم علیه و کل حرام
نهیتکم عنه الا فاذکروا ذلک و تواصوا به و لا تبدلوه و لا تغیروه و انی
اجدد القول الا فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و انهوا
عن المنکر الا فابلغوا قولی هذا من لم یحضره بقبوله و انهوه عن مخالفته فانه امر
من الله عز و جل و الامر [illegible] و لا نهی عن المنکر الا مع امام معصوم
یعنی ای گروه مردمان هر حلالی شما را دلالت کردم و از هر حرام شما را

نهی کردم پس باید که انها را اسند کر باشند و حفظ نمایند و در میان بلد
باینها وصیت کنند و هرگز انها را تغیر و تبدیل نکنند و من این است که یکبار
دیگر تجدید قول خود می کنم و شما را بیدار می سازم که صلوة بر پای دارید
و زکوة بدهید و امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر پس بپایید
این قول مرا هر که حاضر بوده بواسطه قبول این و نهی کنید او را از مخالفت
این قول بواسطه آنکه این امریست از جانب الله تعالی و امر بمعروف و
نهی از منکر مجوز نیست الا با امام معصوم باز فرمودند صلی الله علیه و آله
معاشر الناس القران یعرفکم ان الائمه من ولده علی و انا عرفتکم
بانهم منی و منه حیث یقول الله عز و جل و جعلها کلمة باقیة فی عقبه و قلت
لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما یعنی [illegible] قران شما می شناسانند
این که ائمه از ولد علی اند و من نیز شما را اعلام کرده ام بآن که ایشان

از صلب

از صلب من و صلب علی اند چنانچه الله سبحانه و تعالی فرمود و جعلها کلمة باقیة
فی عقبه و قلت لن تضلوا ما ان تمسکتم بهم باز فرمودند صلی الله علیه و آله
معاشر الناس التقوی التقوی و الساعة الساعة کما قال الله عز و جل ان
زلزلة الساعة شیء عظیم اذکروا الممات و الحساب بین یدی الله عز و جل
و الثواب و العقاب فمن جاء بالحسنة اثیب و من جاء بالسیئة
فلیس له فی الجنان نصیب معاشر الناس انکم اکثر من ان تصافقونی بکف
واحد فامرنی الله ان اخذ من السنتکم الاقرار لعلی بامرة المؤمنین و لمن بعده
من الائمة الذین هم منی و منه لان ذریتی من صلبه فقولوا باجمعکم انا سامعون مطیعون
راضون بما بلغت عن ربنا و ربک فی امر علی و امر ولده من الائمة الاطهار
و نبایعک علی ذلک بقلوبنا و نفوسنا و السنتنا و ایدینا حتی نموت نحیی و
نبعث و لا نغیر و لا نبدل و لا نشک و لا ننقض العهد و المیثاق و نطیع الله

ونطیعک ونطیع امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و ولده الذین ذکرهم
من ذریتک من صلبه من بعد الحسن والحسین الذین عرفتکم مکانهما منی و
منزلتهما من ربی جل جلاله فانهما سیدا شباب اهل الجنه وانهما الا
مامان بعد ابیهما فقولوا اطعنا الله بذلک و ایاک و امیر المؤمنین والحسن
والحسین الائمه الذین ذکرت عهدا و میثاقا ماخوذا لامیر المؤمنین
من قلوبنا و السنتنا و مصافقه ایدینا لانبغی بذلک بدلا و لا عنه
حولا ابدا اشهدنا الله بذلک و کفی به شهیدا یعنی ای گروه مردمان
شما در عقد و زیاده از بیعت که من در دست شما بدست گرفته ام از برای علی
بگیرم از جهة امر کرده الله سبحانه و تعالی باین که بگیرم از زبانهای شما اقرار از برای
علی بن ابیطالب که امیر المؤمنین است و از برای [illegible] از او باشند از ائمه اطهار
آن جماعتی که از صلب او باشند بواسطه آنکه ذریت من از صلب اوند

پس همه مجتمع شده بگویید که ما شنودیم کاییم و اطاعت کنیم کاییم همه با آنچه بر
ما رسانیدی از جانب پروردگار ما و پروردگار خود در امر خلافت علی
و خلافت اولاد او از ائمه اطهار و بیعت می‌کنیم با تو برین امر بدلهای خود
و زبانهای خود و دستهای خود تا آنکه زنده باشیم و تا آنکه بمیریم
و تا آنکه در روز جزا مبعوث شویم و هرگز تغیر این بیعت نکنیم و تبدیل
ننماییم و نمی‌شکنیم این عهد را و میثاق را و اطاعت کنیم خدا را و نیز آنکه
رسول بحق خدایی و اطاعت کنیم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را
و اولاد اطهار او را که ذکر کردم پس از برای شما است از آنکه از
صلب علی اند بعد از حسن و حسین آنچنان حسن که بشما شناسانیدم
مکان ایشان را از نصب پروردگار [illegible] ایشانرا نزد پروردگار
که سید اهل جنت اند و ایشان هر دو امام اند بعد از پدر ایشان

پس بگویید که اطاعت کردیم مر حق سبحانه و تعالی را درین باب و اطاعت کردیم
وامیر المومنین را و حسن و حسین را و باقی ائمه آنانی را که تو یاد کردی از روی
عهد و میثاق که ماخوذ باشد از برای امیر المومنین از دلهای ما و زبانهای ما
و مصافحت دستهای ما لا نبتغی بذلک بدلا و لا عنه حولا ابدا
اشهد نا الله بذلک و کفی بالله شهیدا و باز فرمودند آنحضرت صلی الله علیه و آله
انه معاشر الناس اتقوا الله و بایعوا علی امیر المومنین و الحسن و الحسین والائمه
لان الله تعالی سابهم کلمه باقیه لیهلک الله من غدر و یرحم من وفی
فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
یعنی ای گروه مردمان بترسید از حق سبحانه و تعالی و بیعت نمایید
با امیر المومنین و با حسن و حسین و ائمه که خدای تعالی این را کلمه باقیه
ساخته و بر آنکه خدای تعالی هلاک می گرداند کسی را که نقض این عهد کند

و رحمت بفرماید بان کسی که باین عهد وفا نماید و هر که بشکند این عهد را پس
شکست نرسانیده باشد الا بر نفس خود و هر که وفا بانچه با خدا در آن چنین
عهد کرده باشد پس زود باشد که خدا تعالی او را اجری عظیم دهد و بار خدای بودند
معاشر الناس ما تقولون فان الله یعلم کل صوت وخافیة کل نفس فمن اهتدی
فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها ومن بایع فانما یبایع الله ید الله فوق ایدیهم
معاشر الناس قولوا الذی قلت لکم وسلموا علی علی بامیر المؤمنین
وقولوا سمعنا واطعنا وقولوا الحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا
ان هدینا الله یعنی ای جماعت ناس بگوئید انچه من گفتم وسلام کنید بر علی
باین دستور که السلام علیک یا امیر المؤمنین وبگوئید که شنیدیم واطاعت
نمودیم وبگوئید حمد مر خدایرا که [illegible] ما را هدایت کرده براه راست که آن
پیروی امیر المؤمنین باشد و ما آن نبودیم که پی بصراط مستقیم توانیم برد تا او

ما اراه تمامه معاشر الناس ان فضائل علی عند الله عز و جل قد انزلها
فی القرآن اکثر من ان احصیها فی مکان واحد فمن اناکم بها فصدقوه یعنی ای
گروه مردمان فضائل علی نزد خدا تعالی آنچه در قرآن نازل شده زیاده
از آن است که احصای آن من در مکان واحد توانم کرد پس هر که
خبر دهد شما را از آن باید که تصدیق کنند من یطع الله و رسوله و علیا امیر المومنین
و الائمة من ولده فقد فاز فوزا عظیما معاشر الناس السابقون سابقته
و التسلیم علیه بامیر المومنین اولئک هم الفائزون فی جنات النعیم
یعنی ای گروه مردمان هر که سبقت گیرد بمتابعت او زود در شتابد
بسلام کردن بر وی بدستور مذکور آن جماعت رستگاران و بهشتیان
باشند بعد از آن فرمود صلی الله علیه و آله معاشر الناس قولوا
ما یرضی الله عنکم من القول فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فلن یضر الله

شیئا

شیا اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات واغضب علی الکاذبین والکاذبات

والحمد لله رب العالمین یعنی ای گروه مردمان بگوئید این کلمه را که خدای تعالی

راضی می‌شود از شما بسبب گفتن این کلمه پس اگر نگوئید و کافر شوید شما و

جمیع آنهائی که در روی زمین اند واس کبریای الهی از ان غالب تر است

که غباری بر آن نشیند بعد از آنی که آنحضرت فرمودند که الحمد لله رب العالمین

پس آن گروه حاضرین یکبار آوازها بلند کرده گفتند سمعنا و اطعنا

امر الله و امر الرسول بقلوبنا و ألسنتنا و ایدینا بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله

دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در دست گرفته با علای صوت فرمودند

که ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم یعنی ای گروه مردمان آیا من

نیستم بیش شما از نفسهای شما گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن آنحضرت

امیر المؤمنین علیه السلام را چنان بلند برداشتند که مردمان سفیدی زیر بغل آنحضرت

دیدند و بعد از بر داشتن فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه فهذا
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
والعن من خالفه وادر الحق معه حیث ما دار الا فلیبلغ ذلک الشاهد
منکم الغایب والوالد الولد یعنی هر کرا من مولای اویم پس این علی
مولای اوست بعد از آن فرمودند ای بار خدایا دوست دار هر که علی را
دوست دارد و دشمن باش با هر که دشمن باشد با علی و یاری کن هر که
یاری کند با علی و یاری مکن هر کرا با آنکس که ترک یاری کند با علی و علی را
نصرت نکند و از رحمت خود دور کن هر که مخالفت کند با علی و بگردان
حق با علی بر نهجی که او می گذشته باشد آگاه می گردانم شما را ای گروه مردمان
که این حکایت را باید که هر کو از شما حاضر است بکسانی که غایب باشند برسانند و والد
بولد خود برسانند بعد از آن ملکی از قوم [illegible] می آمدند و با آنحضرت

در باب خلافت امیرالمؤمنین بیعت می‌کردند همچنین طبقات مهاجر والانصار
و باقی طبقات ناس یک یک بیعت می‌کردند تا آنکه نماز مغرب و عشا را
در وقت واحد کردند و همچنین بمصافقت بیعت بود تا یک ثلث از شب
درگذشت و در هر مرتبه که کسی بیعت می‌کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
شکر می‌نمودند که الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین بعد از آن
فرمودند که خیمه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خیمه نصب کردند و او را
در آن خیمه امر بجلوس فرمودند و بعد از آن امر نمودند که مردمان بیایند دسته دسته
و بر حضرت امیرالمؤمنین سلام کرده باشند و بدین دستور که السلام علیک
یا امیرالمؤمنین تا این تأکیدی باشد از برای حجت بر قوم و از جمله کسانی که
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] بزبان مبارک فرمودند که بروید
سلام کنید با امیرالمؤمنین ابوبکر و عمر بودند چون حضرت بدیشان امر کرد

ایشان در جواب آنحضرت گفتند که این امر از جانب خدا و رسول است
آنحضرت فرمودند که بلی این امریست از جانب خدا و رسول ایشان
داخل آن خیمه شده او را ابوبکر گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و
رحمة الله و برکاته بعد از آن تهنیت خلافت نمودند باو و از امرا هفت
زمان حاج حجة سید المجتهدین علم الهدی رحمه الله در بعضی از اشعار خود اشاره
بآن کرده و این دو بیت از آن جمله است نظم ان المختار علی الاکوار ⁂
یحکم قال علی ولی ⁂ قد عاج نح تفرد ⁂ قلوب القوم علی وجل ⁂
بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود عثمان را و عبد الرحمن را که بروید
سلام کنید بر علی با امیر المؤمنین ایشان گفتند این امریست از جانب خدا
و رسول آنحضرت فرمودند نعم رفتند [illegible] کردند بعد از آن امر فرمودند
طلحه و زبیر و سعد بن مالک که بروید و سلام کنید ایشان گفتند که این امر
از

از جانب خدا و رسول است آنحضرت فرمودند نعم ایشان رفته سلام کردند

بدستور مذکور بعد از آن فرمودند سلمان و ابوذر را به سلام امیر المومنین

ایشان بی آنکه از حضرت سوال کنند رفته بر امیر المومنین سلام کردند

بواسطه آنکه ایشان شک در مناقب علی الهی نداشتند بعد از آن

امر فرمود عمار و مقداد را ایشان نیز رفته سلام کردند و هیچ از آن نپرسیدند

بعد از آن فرمودند خزیمه بن ثابت و ابو الهیثم بن مالک ایشان نیز

بی سوال رفته سلام کردند بعد از آن امر فرمودند بریده بن حصیب الاسلمی را

و برادرش عمر انرا ایشان نیز سلام کردند بعد از آن امر فرمودند که

جمیع حاضرین از مهاجرین و انصار رفته با امیر المومنین سلام کنند تا امیر المومنین

بعضی همان سوال می کردند و بعضی بی سوال می رفتند تا آنکه از مهاجرین و انصار

کسی باقی نماند بعد از آن امر فرمودند به باقی ناس آن گروه فوج فوج رفته

تهنیت بولایت می‌کنند و سلام با مارت می‌کردند بعد از ان امر فرمود
ازواج خود را اون، مومنین را السلام تا آنکه ان بسیار
بسلام آنحضرت رسیدند از حضرت امام الثقلین ابی عبد الله جعفر
بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه منقول است که در وقتی که
حضرت رسول صلی الله علیه و اله ازین خطبه فارغ شدند دیدند که در میان
مردمان مردی جمیل الوجه طیب الریح میگوید که بخدا سوگند که من هرگز
ندیده بودم مانند امروز که حضرت رسول الله چه محکم بست
این عهد را که جهة ابن عم خود بست چه تاکیدها فرمود عقدی بست که انرا
نمی‌گشاید الا آنکه کافر شود بخدای عظیم و رسول کریم وای بر کسی که بگشاید
این عقد را منقول است که چون عمر [illegible] شنید متوجه گوینده این کلام
شد از دیدنش تعجب کرد و هم از گفتنش پس بجانب آنحضرت رفته گفت

یا رسول الله عجب سخنی شنیدم از مردی عجب و آنچه شنیده بود
بیان کرد آنحضرت فرمودند که آن مرد جبرئیل امین بود علیه السلام
از ابن عباس و حذیفه و ابوذر رضی الله عنهم منقول است که گفتند که بخدا سوگند
که از آن منزل هنوز کوچ نکرده بودیم که جبرئیل علیه السلام آمده این آیه کریمه
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
آورد و بعد از نزول این آیه آنحضرت فرمودند که الله اکبر علی اکمال الدین
و اتمام النعمه و رضی الرب سبحانه و تعالی برسالتی الیکم و الولایت بعلی بن ابی طالب
و بعد ازین مراتب حسان بن ثابت که مداح آنحضرت بود پیش آمده گفت
یا رسول الله اگر مرا رخصت می کنی سخنی بگویم درین مقام تهنیت چنانچه مرضی خدا باشد
پس آنحضرت فرمودند علی اسم الله بگو پس حسان بر موضعی که اندک ارتفاعی
داشت بایستاد و مردمان همه گوش بر وی داشتند و این چند بیت باواز بلند

خوانده آن ابیات این است ینادی رسول الله یوم غدیر خم

واسمع بالنبی منادیا وقد جاء جبریل من امر ربی

بانک معصوم فلا تک رانیا وبلغهم ما انزل الله ربهم

الیک ولا تخشی هناک الاعادیا فقام به اذ ذاک رافع کفه بکف علی

معلن الصوت عالیا وقال ومن مولیکم و ولیکم فقالوا ولم یبدو

هناک التعادیا الهک مولانا وانت ولینا ولن تجد فینا لک

الیوم عاصیا فقال اذا قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما وهادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیا هناک دعا اللهم و

آل ولیه وکن للذی عادی علیا معادیا فیارب فانصر ناصریه

لنصره امام هدی کالبدر یجلو الدجالیا — چون حسان این ابیات

بخواند انحضرت فرمودند که لا تزال یا حسان مؤیدا بروح القدس

نصرتنا بلسانک یعنی لا تزال تو ای حسان موید باشی بمدد روح القدس

مادام که یاری ما میکرده باشی ما را بلسان خود گفته اند که آنحضرت

بحسان دعا کرد باین شرط که مادام که او یاری اهل بیت باشد بواسطه آن بود

که میدانست که او نیز مخالفت حضرت امیرالمومنین علیه السلام خواهد کرد

و اگر سلامت احوال او بر حضرت ظاهر می بود دعای مشروط نمیکرد

چنانچه حق سبحانه و تعالی مدح ازواج نبی صلی الله علیه و آله کرده و از مشروط ساخته

یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن بواسطه تعلق علم الهی بمستقبل احوال بعضی

از ایشان و بعد از آن سعد بن قیس الخزرجی رجوع است و این چند بیت در مدح

امیرالمومنین بیان نمود ابیات قلت لما بغی العدو علینا ؛ حسبنا ربنا و نعم الوکیل

و علی امامنا و امام لسوانا اتی به التنزیل ؛ یوم قال النبی من کنت مولاه

فعلی مولاه خطب الجلیل ؛ انما قال النبی علی الامة ؛ حتما فیه قال و قیل

وبعد از آن عمرو بن عاص برخواسته این ابیات باواز بلند خواند

بآل محمد عرف الصواب ؛ وفی ابیاتهم نزل الکتاب ؛ وهم حجج

الاله علی البرایا ؛ بهم وبجدهم لا یستراب ؛ ولا سیما اباحسن علی

له فی الحرب مرتبه تهاب ؛ فضربته کبیعته یوم خم ؛ معاقدها

من القوم الرقاب ؛ اذا نادت صوارم نفوسنا ؛ فلیس لها

سوی نعم جواب ؛ طعام سیوفه مهج الاعادی ؛ وفیض دم الرقاب لها

شراب ؛ هو النبأ العظیم وفلک نوح ؛ وباب الله وانقطع الخطاب

اذا لم تبر من اعداء علی ؛ فما لک فی محبته ثواب ؛ از حذیفه بن الیمان

رضی الله عنه منقول است که گفت بریده اسلمی نزد من حکایت کرد

که چون ما از جوار آن خیمه که جهت امیرالمؤمنین علیه السلام نصب کرده بودند

برخواسته متوجه خیمه شدیم شنیدیم که مردی با رفیق خود می گفت که

ادیدی که امروز چه کرد با ابن عم خود که اگر او قادر می بود باین که اورا

پیغمبر بیازرد بعد از خود والبته می ساخت و آن رفیق در جواب او گفت

که تو خاموش باش که بعد ازین که ما محمد را در میان خود نمی بینیم از بیم اب.

چیزی نخواهیم ادا نمود و همچنین از حذیفه رحمه الله منقول است که بریده

در آن سفر متوجه شام شد تجارت و بعد از آن که رجوع نموده آنحضرت

رحلت فرموده بودند چون بریده داخل مسجد شد دید که ابوبکر بر منبر

برآمده و عمر نزد او ایستاده به یک پایه فروتر نزدیک ایشان رفته

گفت که یا ابابکر و یا عمر هر دو در جواب گفتند که صحبت ترا ابا بریده

که بطریق دیوانگان سلوک می کنی مگر جنون کرده بریده گفت لا والله

دیوانه نیستم لیکن از شما می پرسم که کجا رفت آنکه شما هر دو سلام

کردید بر علی بامیر المؤمنین در روز غدیر الست گفتند که ما بریده گاه هست

که امری بعد از امری حادث می‌شود و تو درین مقام غایب بودی و
ما حاضر و بعضی از امور حاضرین دیده‌اند و غایبین ندیده‌اند برو خاموش باش
بعد از آن بریده گفت که من امروز شما را در مقامی می‌بینم که خدا و رسول
از بودن شما درین مقام راضی نیستند و بعد ازین یکشبی مدینه بر من حرام است
و بعد از آن عیال خود را برداشته متوجه شام شد و دیگر رجوع بمدینه نمود
تا اجل موعود او در رسید رضی الله عنه و همچنین از حذیفه بن یمان
منقول است که چون روز دیگر برآمد آنحضرت نماز صبح گذارده امر
برحیل فرمودند چون از آن منزل کوچ نمودند از روز تا شب رفته و آن شب
نیز رفته تا رسیدند بمنزلی که از آنجا شنی می‌کنند چون بآن منزل رسیدند
آنحضرت فرمودند که هیچ کس پیش نرود آن جماعت که بر قتل آنحضرت
اتفاق کرده بودند پیشی گرفته بر بالای گشته از آن عقبه برآمده و دنبه را

و دبه را پر از سنگ ریزه کرده از آن بالا محاذی شتر آنحضرت
سر دادند پس آنحضرت را طلب فرمودند که زمام ناقه بگیر دیگری بکش و عمار
یاسر را فرمودند که تو از عقب شتر سرانده باش و ما همچنین میرفتیم
تا نزدیک بسر عقبه رسیدیم که درین اثنا قومی که منی گرفته بودند دبهها را
در میان دو پای شتر آنحضرت سر دادند دیدیم که شتر آنحضرت
در تزلزل آمده نزدیک بآن رسیده بود که بیفتد که آنحضرت فریاد
بر آوردند که اسکنی یا مبارک فلیس علیک بأس حذیفه گفت و الله
الذی لا اله الا هو که شنیدم که آن ناقه بسخن در آمده بزبان عربی گفت
و الله یا رسول الله صلی الله علیک لا ازلت یدا عن رجل و لا ثبت
علی ظهری یعنی بخدا سوگند ای رسول خدا ای رحمت کناد خدا ای
بر تو که من بر گران نیستم که دست از دست و پا از پا خطا کنم در حالتی

تو بر دوش من بانی چون قوم دیدند که ناقه نشیناد و حضرت را دیدند احت
خود پیش آمدند و خواستند که بدست خود آنحضرت را بیندازند
از من و عمار شمشیرهای خود را کشیده بران قوم حمله می کردیم و ایشان را
از پیش روی آنحضرت دور کرده می رانیم و آن شب بسیار تاریک بود
و هیچ معلوم ما نبود که اینها چه کسانند تا آنکه پس گفتیم یا رسول الله این گروه چه
کسانند که با تو در مقام این اند که مشاهده میفرمائید آنحضرت فرمود که
یا حذیفه هولاء المنافقین فی الدنیا و الآخره گفتیم آیا امر نمیفرمائید جمعی از اصحاب
که رفته سرهای ایشان را برداشته بیاورند آنحضرت فرمود که
اکراه ان یقول الناس دعا قوما الی دینه فاجابوه فقاتل بهم حتی
اذا ظفر بعدوه ثم اقبل علیهم فقتلهم ولکن دعهم فان الله لهم بالمرصاد و
سیمهلهم ولکن قلیلا ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ یعنی خوش نمی آید مرا اینکه

مردم

مردمان نگویند که دعوت او کرد قومی را بدین خود و ایشان قبول کردند و
با این گروه مقابله با اعدای خود کرد تا آنکه ظفر یافت بر عدوی خود و بعد از آن
آن جماعت برگشت بگذار این قوم را با خدا تعالی که خدا تعالی اینها را مهلت خواهد داد
اندکی بعد از آن مضطر خواهد کرد ایشان را بعذاب غلیظ گفتم یا رسول الله آنند
چه کس شدند گفت فلان و فلان و جمیع اینها را نام برده یکان یکان را می شناسانید
و در میان ایشان جمعی بودند که مرا خوش نیامد که آن جمع داخل باشند بعد از
استماع این مراتب ساکت شدم پس آنحضرت فرمودند که یا حذیفه اتحب
ان ابین لک الذین سمیتهم لک باشخاصهم یعنی ای حذیفه آیا میخواهی که بنمایم
امانی را که نام ایشان را پیش بردم یکان یکان را گفتم نعم فداک ابی و امی پس
آنحضرت فرمودند که ارفع راسک الی القوم پس من سر بالا کردم
متوجه جانب ایشان شدم پس آنحضرت دعا کردند همان لحظه ملاحظه کردم

برقی بپا باشد که مانند آفتاب همه جا را روشن ساخت پس من جانب آنها
نگاه کردم آن قوم را که آنحضرت نام یک یک برده همه را دیدم و دانستم
و شمردم و ایشان چهارده کس بودند بعضی از قریش و بعضی از غیر قریش
اول ابوبکر بود و دویم عمر و سیوم عثمان و دیگر طلحه و زبیر
و ابوعبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و معاویه
بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و ابوموسی الاشعری و مغیره بن شعبه
و ابوهریره الدوسی و ابوطلحه الانصاری و هم از حذیفه منقول است که
گفت چون از آن عقبه گذشتیم آنحضرت فرود آمده تجدید وضو نموده
نشستند تا اصحاب از آن عقبه فرود آمدند پس آنحضرت نماز صبح
ادا فرمودند و پس از فراغ نماز ابوبکر را طلب فرمودند و گفتند
ما ادفعک علی العقبه الم امرکم ان لا یتقدم احد منکم ارادت ان تنفر

برسول الله ناقه یعنی چه چیز باعث وقوف تو بود بر بالای عقبه با بودن

آنکه امر کرده بودم شما را که کسی از شما پیش نرود و اراده کرده بودی تو

که برمانی برسول خدا ناقه او را در جواب گفت که من میدانستم که امر شده

که کسی پیش نرود لکن دیدم که مردم ایستاده بودند و پیش نمی رفتند

درین اثنا عمر مرا گفت که چون طریق تنگست بیا تا پیش رویم چون مرا عمر

مواخاه فرموده اید که از بیم جدا نشوید از جهت همراهی او پیش رفتیم

و بعد از ان سوگند خورد بخدا که در آنچه گفتم راست گفتم پس آنحضرت

از عمر پرسید که ما بالک سالت من ابی بکر التقدم یعنی چه بر ان داشت ترا

که درخواستی از ابو بکر که پیش روی عمر در جواب گفت که والله که

من ازو سوال نکردم بلکه او مرا بران داشت که پیش رفتیم پس آنحضرت

هر دو را گفت که دور شوید بعد از ان عثمان را طلب نمودند و فرمودند

که ما حملک علی ما صنعت یعنی چه چیز بران داشت ترا در انچه کردی
گفت که چون میان من و عبد الرحمن مواخاة فرموده اید او مرا بران داشت
که پیش رویم من یکشنبه اد رفتم چون این سخن بگوش عبد الرحمن رسید گفت که او
مرا بران داشت که پیش رویم و من یکشنبه اد پیش رفتم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که و اما انت یا عثمان فخفیفة علی الصراط یطاک المنافقون باقدامهم
و اما انت یا عبد الرحمن ویل للاسلام منک
بعد ازان طلب فرمودند طلحه را و گفتند که ما حملک علی ان تقدم الناس
گفت یا رسول الله چون گاه وسعتی ندشت خاطر بران داشت که پیش روم
پس حضرت فرمودند که اما انت یا طلحه فقد خسر الدنیا والآخره
بعد ازان متوجه عمرو بن العاص شده فرمودند که ما بالک تقدم الناس
گفت بواسطه معاویه پیش رفتم پس آنحضرت فرمودند اللهم انک

نعم

تعلم نفاقهم و ظلمهم و کفرهم بعد ازان طلب فرمودند مغیره بن شعبه را و احمد

و اما انت فرس المنافقین و اما اسلامک فکان نزوا اعابر فان

سکنکم جهنم بعد ازان ازان منزل کوچ کرده روانه شدند در اثنای رفتن

جائی بلاحظه نمودند که ابا بکر و عمر و ابو عبیده باهم بطریق شورت حرفی

می گویند پس آنحضرت فرمودند که ندا کنند که سه کس با هم مجتمع نشوند

در شورت و هر کس بطریق خود سیر نمایند و چون بمنزلی دیگر رسیدند

سالم مولا ابی حذیفه دید که جای ابو بکر و عمر و ابو عبیده نشسته شورت میکنند

بر سر ایشان استاده گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرده

که سه کس در یکجا مجتمع نشوند و باهم شورت نکنند بخدا سوگند که اگر مرا خبر نکنید

بانچه شما در میان دارید برفته مخالفت شما با آنحضرت عرض کنم پس ابو بکر

گفت که ای سالم اگر تو عهد می کنی با خدا تعالی که این سخن را جایی فاش نسازی

مارا خبر کنیم از آنچه در میان داریم پس اگر ترا خوش آید با ما موافقت کنی
و اگر خوش نیاید ناشنیده انگاری سالم بزبان طریق با ایشان عهد بست
گفتند که باهم عهد کرده و پیمان بسته ایم که اطاعت تمام محمد را با آنچه بر ما
فرض کرده از ولایت علی بن ابی طالب پس از استماع این سالم گفت
بخدا سوگند که اول کسی که با شما درین مخالفت موافقت کند منم چه بخدا سوگند که
آفتاب بر هیچ دودمانی نتابیده باشد که ابغض نزد من بنی هاشم باشد
و در میان بنی هاشم ابغض نزد من علی بن ابی طالب است پس بنا بر عهد خود باشید
که من بر آن بنهم و بعد از آن متفرق شدند و هم از حذیفه رضی الله عنه منقول است
که گفت آن جماعت آمدند نزد آنحضرت چون چشم آنحضرت صلی الله علیه و آله
بر ایشان افتاد فرمودند بر چه چیز مشورت می کردید گفتند یا رسول الله
غیر آن که نزدیک یکدیگر ایستاده بودیم چیزی دیگر نبود و با هم حرفی در میان

بداشتیم پس حضرت با ایشان خشم گونه نگاهی کرده فرمودند که
وما الله بغافل عما تعملون بعد ازان امر رحیل فرمودند همچنین سیر فتند تا
داخل مدینه طیبه شدند و بعد از دخول آن گروه مجتمع شده صحیفه نوشتند
برحسب تعاقد و عهدی تازه در شکستن بیعتی که با خیر الانام در روز غدیر
در باب استخلاف امیر المؤمنین بسته بودند و بنای قرار داد آن
بعد از آنحضرت امر خلافت تعلق بابی بکر داشته باشد و بعد از وی بعمر و
آن گروه که نام خود بران صحیفه نوشته بودند چهارده نفر اصحاب عقبه بودند
و بیست نفر دیگر که آن سعید بن العاص بود و اسامه بن زید و ولید بن ابی ربیعه
و سعید بن زید بن ابی نفیل و ابو سفیان بن حرب و سفیان بن امیه و ابو حذیفه
بن عتبه و معاذ بن جبل و بشر بن سعد الانصاری و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام
الاسدی و صهیب بن سنان الرومی و عباس بن مرداس السلمی و ابو مطیع

بن اسد العبیدی و سعد بن عمرو و سالم مولای ابی حذیفه و سعید بن مالک و
خالد بن عرفطه و مروان بن الحکم و اشعث بن قیس از حذیفه رضی الله عنه
منقول است که گفت از برای من حکایت کرد اسماء بنت عمیس زوجه
ابی بکر باین که این قوم در خانه ابو بکر مجتمع شده باهم درین باب حکایت می کردند
و اسماء جمیع انها را می شنیده تا آنکه سعید بن العاص را گفتند که بنویسید

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا ما اتفق علیه اصحاب رسول صلی الله علیه و آله من المهاجرین و الانصار
الذین مدحهم الله فی کتابه علی لسان نبیه اتفقوا جمیعا بعد ما اجتهدوا فی آرائهم
و کتبوا هذه الصحیفه نظرا منهم للاسلام و اهله لیقتدی بهم من جاء بعدهم
اما بعد فان الله تعالی بمنه و کرمه بعث محمدا رسول الله الی الناس کافه بدینه
الذی ارتضاه لعباده فادی امره اذا اکمل الدین و من نفسه و السنن اختاره الله

کما

ذكرما عنده فقبضه الله اليه مكرما من غير ان يستخلف من بعده خليفة وانما جعل الاختيار
ليختاروا فيه لانفسهم من يصلح للخلافة بتقوى دينه وامانته وان للمسلمين في
رسول الله اسوة حسنة في ترك الاستخلاف فانه عليه السلام لم يستخلف
على الناس احدا لئلا يجري ذلك في اهل بيت واحد فيكون لهم
وراثة دون سائر المسلمين ولئلا يكون دولة بين الاغنياء منهم ولئلا يقول الذي
يستخلفه انها لي ولعقبي الى يوم القيامة والذي يجب للمسلمين عند مضي كل خليفة
ان يجتمع اهل العلم والراي والفضل فيشاوروا في امرهم فمن راوه مستحقا
للخلافة بدينه وفضله ولوه امرهم وجعلوه القيم عليهم لانه لا يخفى على اهل كل
زمان من يصلح منهم للخلافة فان ادعى مدع من الناس ان رسول الله
استخلف رجلا بعينه يجب تعيينه للناس باسمه ونسبه فقد ابطل في دعواه
واتى بخلاف ما تعرفه اصحاب رسول الله وخالف الجماعة وان ادعى

مدعی ان خلافة رسول الله وراثة لاهل بیت فقد ابطل واحال لان
رسول الله صلی الله علیه وآله قال نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه
صدقة وان ادعی مدعی ان الخلافة لا تصلح الا لرجل واحد من جمیع الناس
وانها مقصورة فیه وفی ولده لانها تتلو النبوة فقد کذب لانه علیه السلام
قال اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم وان ادعی مدعی انه احق بالقرابة
من رسول الله فلیس ذلک له لان الله تعالی یقول ان اکرمکم عند الله اتقاکم
فمن رضی بما اجتمع علیه اصحاب رسول الله فقد اهتدی وعمل بالصواب
ومن کره ذلک وخالف امرهم فقد عاند جماعة المسلمین فلیقاتلوه فان
فی ذلک صلاح الامة فان رسول الله قال اجتماع امتی رحمة وان
ید المسلمین ید واحد علی من سواهم وکتب ذلک سعید بن العاص علی اتفاق
من ثبت اسمه ورسمه ذیل هذا الصحیفة فی محرم سنة احد عشرة من الهجرة

ماجل

حاصل این مکتوب غیر مرغوب آنکه رسول الله از دار دنیا رحلت نمودند
ولی را خلیفه و جانشین خود نساخته اند و غرض آنحضرت درین عدم استخلاف آنکه
اصحاب اجماع نموده هر کرا قابل این امر و مستحق خلافت دانند نصب نمایند
پس اگر کسی دعوی کند که پیغمبر مرا خلیفه کرده یا آنکه بحسب ارث بمن میرسد
او کاذب و مخالف اصحاب باشد و واجب القتل و اصحاب اجماع کرده
ابوبکر را بعد از آن حضرت خلیفه ساختند و بعد از وی عمر را بعد از اتمام صحیفه را
بابو عبیده جراح سپردند که برده در کعبه مدفون سازد و آن صحیفه مدفون بود
تا وقت وفات عمر و از حذیفه منقول است که چون قوم فارغ شدند
از نوشتن صحیفه برخاسته به پیش آنحضرت آمدند و آنحضرت در مسجد بودند
و آن گروه آمده نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله نشستند پس آنحضرت
متوجه ابو عبیده شده فرمودند که بخ بخ لک یا ابا عبیده

من سلک وقد اصبحت این هذه الایة علی باطلهم و بعد ازان بر
زبان مبارک جاری گردانیدند این آیه کریمه را که فویل للذین یکتبون
الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا
فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون همچنین از حذیفه منقول است
که چون آنحضرت در خانه ام سلمه بنت ابی امیه فرود آمده بودند مدت یکماه
بمنزلی دیگر نرفتند تا آنکه عایشه و حفصه هر کدام پیش پدر خود در همین باب
درین باب بشکایت آمدند و از سبب عدم رجوع آنحضرت بمنزل
ایشان پرسیدند گفتند ما سبب نمیدانیم خود در رفته بپرسید بعد از آن
عایشه بیرون رفت و حفصه با او درین خروج موافقت نمود و او چون در
بان منزل که حضرت نبی آمده بود رسانیده داخل شد دید که حضرت امیر المؤمنین
پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله نشسته اند چون چشم آنحضرت برایشان افتاد

فرمود ماجرا چیست یا حمیرا عایشه گفت یا رسول الله حرفی شنیده ام که تخلف تو
ازان منزل در خدمت مبادا که تو رنجیده باشی و من پناه بخدا میبرم
از سخط تو آن حضرت فرمودند که لو کان الامر کما تقولین لما اظهرت سرا
اوصیتک بکتمانه ولقد هلکت واهلکت جماعة من الناس یعنی اگر میبود در
چنانکه تو میگویی هر آینه اظهار نمیکردی سری که با تو گفته بودم
که بپوشانی و بتحقیق که هلاک شدی تو و هلاک گردانیدی جمعی را از ناس بعد ازان
خادمی بود ام سلمه آنحضرت ص امر فرمودند که زنان را جمیع حاضر گردان
پس او رفته جمیع را حاضر گردانید چون همه حاضر شدند آنحضرت صلی الله علیه و آله
رو بایشان کرده فرمودند که باید که بشنوید هر چه این شخص میگوید و ایما کردند
بامیرالمؤمنین علیه السلام فانه اخی و وصیی و خلیفتی و وارث علمی و القائم
من بعدی فاطعنه فیما یامرکن ولا تعصینه فیعطش علی یده و تکون مثواک النار

بعد از ان متوجه امیر المؤمنین شده فرمودند که یا علی اوصیک بهن فامسکهن ما
اطعن الله و اطعنک و امرهن بالبر و انههن عما یریبک و خل سبیلهن یعنی
ان عصینک مضمون انکه یا علی در باب آن زنان ترا وصیت می کنم و
امر و نهی ایشان را بدست تو می گذارم هر کدام از اینها که اطاعت کنند خدا را
و مطیع فرمان تو باشند نگاه دار و هر کدام که در مقام مخالفت تو در آیند
از جانب من وکیل طلاق شده ایشان را طلاق ده حاجه امیر المؤمنین فرمودند
که یا رسول الله انهن نساء و فیهن الضعف و قلة الرای یعنی اینها گروه زنانند و
بعضی از اینها ضعیف العقل و قلیل الرای باشند حاصل که سلوک با ایشان در کمال
اشکال است انحضرت فرمودند که ارفق بهن ما کان الرفق بهن امثل فمن
عصینک منهن فطلقها طلقة تبرا الله و رسوله منها فی الدنیا و الاخرة یعنی ملایمت
کن با ایشان بواسطه آنکه رفق با ایشان بهتر است و اگر کسی از اینها از [illegible]

سجده چنانچه رفتی با او فایده نکند پس او را طلاق ده از جانب من چنانچه من از و
بری باشم در دنیا و آخرت پس جمیع زنان ساکت شدند در آن حال
ایشان عایشه بتکلم در آمده گفت یا رسول الله چه چیز است که تو امر کرده ای
که جزای آن طلاق است که یا حمیرا لقد خالفت امری فی حیاتی انت المخالفة
و لتخالفین قولی هذا و لتعصینه بعدی و لتخرجین علیه بشر جند حفت بک لعین من اشقیاء الناس
فتقاتله و انت ظالمة له و یصیحک فی طریقک کلاب الحوءب یعنی
ای عایشه بتحقیق که مخالفت امر من کردی در زمان حیات من انت المخالفة و در من قول از
که علی را وصی خود کرده ام مخالفت خواهی کرد و سر از اطاعت علی خواهی پیچید
بعد از من از خانه بیرون خواهی رفت و ظالم تو خواهی بود و در اثنای آنکه بحرب علی
خواهی رفت بموضعی خواهی رسید که از آن حوءب گویند و سگهای آن موضع
یکبار بر تو حمله خواهند آورد و بعد از آن امر فرمودند به زنان خود که بمنزل خود

عود نمایند و در آن ایام آن حضرت اکثر اوقات خود را به صحبت
اصحاب می گذرانیدند و اشارات بسنن سنیه خود در غیب و
اقتدا بعترت اطهار تحریص می‌نمودند و از آنکه بعد از وی فتنه کنند
و مخالفت وصیت او نمایند تحذیر و از عذاب الهی تنفیر می‌نمودند
و از جمله آنها که اصحاب خود را بآن وصیت می‌فرمودند یکی این است
که در صحاح خود نقل نموده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت اما بعد ایها الناس
انی فرطکم و انتم واردون علی الحوض الا و انی سائلکم عن الثقلین الاکبر
و الاصغر فانظروا کیف تخلفونی فیهما فان اللطیف نبانی انهما لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض و سالت ربی ذلک فاعطانیه الا و انی قد ترکت
فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیتی و لا تقدموهم فتمزقوا و لا تأخروا
عنهم فتفرقوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم ایها الناس الا انبئکم

من بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض فیلقوا الی کتیبة کلجّ السیل الجرار
و هو علی بن ابی طالب فانه اخی و وصیی و خلیفتی علی امتی و قاضی دینی یقاتل بعدی
علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله یعنی ای گروه مردمان من پیش رو شمایم
مرا از عقبی و شما وارد خواهیدشدن بر من بر سر حوض و شما را آگاه می‌سازم که من در میان شما
دو چیز گذاشته‌ام یکی کتاب الهی و دیگری عترت خود را و ایشان اهل بیت
من اند بر ایشان پیشی مگیرید که مطعون شوید و تاخیر از حکم ایشان مجوئید که با عشت
سفه در کوب شر و ظلم است و ایشان را خبری میاموزید که ایشان اعلم اند از شما
ای گروه مردمان بدرستی که علی بن ابی طالب برادر و وصی من است و جانشین
و خلیفه من است بر امت من و قاضی دین من است و قتال می‌کند از برای
تاویل قرآن چنانچه من قتال کردم در وقت تنزیل آن و آنحضرت در آن ایام
چند مجلس آنچنان گذرانیده‌اند که خود در پا ایستاده این حدیث و امثال آن

بیان نفیسه بودند چون چند روزی برین گذشت که آن حضرت را علتی اشتداد
و امارات نزدیک شدن اجل موعود ظاهر شد از خوف آنکه مبادا
بعد از آن منافقین فتنه کنند و در باب خلافت با امیرالمومنین علیه السلام نزاع کنند
جمیع آنانی که ارباب شر و نفاق بودند که مجموع هزار کس بودند همه را جمع کرده
و اسامه بن زید را بر ایشان حاکم ساخته فرمودند که متوجه بلاد روم شوند بالموضعی
که پدر اسامه در آن موضع کشته شده بود و غرض از ارسال آن که بعد از رحلت
آن حضرت از آنان که طمع در امارت و حکومت دارند کسی نباشد و این امر
با امیرالمومنین قرار گیرد و بعد از آن امر کردند اسامه را که چند میل از مدینه بیرون رود
و لشکر را نیز فرمودند که متعاقب بلا توقف بیرون روند و مردمان را
بکمال تحریص رفتن همراهی اسامه مینمودند که درین اثنا مرضی که آنحضرت در آن
مرض رحلت نمودند طاری شد و چون آنحضرت احساس الم نمودند امیرالمومنین

را

گفته فرمودند که من مامور شده ام تا که استغفار کنم از برای اهل بقیع متوجه
بقیع شدند و جمعی از مهاجرین نیز همراه بردند و چون به بقیع رسیدند فرمودند
که السلام علیکم یا اهل القبور لیهنکم ما اصبحتم فیه مما فیه الناس اقبلت الفتن
کقطع اللیل المظلم یتبع اولها آخرها یعنی یا اهل قبور خوشا حالی که شما در آن حالید
نسبت بحالی که زندگان دارند و پیش آمد فتنه مانند قطعه از شب سیاه
و تاریک که آخر او تابع اول او باشد در سیاهی و تاریکی این اشاره است
بطول مدت این فتنه چنانچه تا الان کشیده و تا خروج صاحب الامر
باقی خواهد بود و بعد از آن متوجه امیر المومنین شدند و فرمودند که یا اخی ان
جبرئیل علیه السلام یعرض علی القرآن فی کل سنة مرة و قد عرضه علی فی العام
مرتین و لا اراه الا حضور اجلی یعنی ای برادر جبرئیل علیه السلام چنین بود که عرض
می کرد بر من قرآن را در هر سالی یکبار و درین سال دو مرتبه عرض کرده و من این را

از علامات ظهور اجل شده ایم و بعد از آن فرمودند که یا علی انی اخترت
بین خزاین الدنیا والخلود فیها فاذا مت فاغسلنی واستر عورتی
فانه لا یراها احد الا و ذهبت عیناه یعنی یا علی مرا مخیر ساخته اند میان خزاین دنیا
و جاودان بودن در دار دنیا و میان لقای پروردگار خود و در خلود در جنت
و من اختیار لقای رب خود و خلود در جنت کردم پس وقتی که من
رحلت کنم باید که مرا غسل دهی و بپوشانی عورت مرا بواسطه آن که
هیچ احدی را چشم بر آن نیفتد الا که بی چشم شود و بعد از آن آنحضرت
رجوع بمنزل خود نموده سه روز بواسطه هجوم آلام بدنی از خانه بیرون
نیامدند و روز چهارم از منزل خود متوجه مسجد شدند بر دوش امیر المؤمنین
تکیه کرده و همه جا پا برهنه تا آنکه بالای منبر برآمدند بعد از آن حمد و
ثنای در کمال بلاغت و فصاحت بیان نمودند بعد از ادای حمد و ثنا فرمودند

ه معاشر الناس قد جاء بی حقوق من اظهرکم فمن کان له عندی عدة فلیأت
اعطیه ایاها ومن کان له عندی دین فلیخبرنی به یعنی ای گروه مردمان نزدیک شد
مرا ادای حقوقی که در میان شما باشد یعنی حقوقی که شما را بر من باشد پس هر کس
مر او را نزد من چیزی باشد طلب کند تا بدهم باداء آن چیز و هر کس که او را
نزد من دینی باشد خبر کند مرا از آن دین در این اثنا شخصی برخواست و گفت یا رسول الله
مرا نزد تو چیزی هست و آن چیز آن است که من متزوج شدم و تو مرا
وعده کردی که بخشی بمن ناقه شتر پس آنحضرت فرمودند که آنچه وعده کرده ام
بده هم و افضل از آنچه وعده کرده ام و بعد از آن فرمودند معاشر الناس
انه لیس بین الله و بین احد شیئا یعطیه به خیرا و یصرف عنه شرا
الا العمل والذی بعثنی بالحق لا ینجی الا عمل مع رحمة و لو عصیت لهویت
بعد از آن از منبر فرود آمده با مردمان نماز کردند و در آن نماز باقل ما لا بد

اکتفا فرمودند و بعد از آن باز متوجه منزل خود شدند و آن منزلی که
ام سلمه در آن منزل بود در این وقت عایشه آمده استدعا نمود
که شاید آنحضرت انتقال فرمایند بآن منزلی که او می‌بود قبول نفرمودند
بعد از آن آنحضرت در آن منزل استراحت نمودند جمعی از انصار
آمده بر در آن منزل ایستاده از یکی از خدام آنحضرت اذن در آمدن
خواستند آن شخص گفت که آنحضرت را غشی دست داده چون آن گروه
این سخن را شنیدند یکبار آواز گریه بلند نمودند چنانچه صدای گریه ایشان
بگوش آنحضرت رسید بخود آمدند پرسیدند چه کسانند
این گریه کنندگان گفتند که جمعی از انصاراند پس فرمودند که از اهل البیت
کسی حاضر هست گفتند که علی و عباس حاضراند بر در پس طلب فرمودند
و آنحضرت برخواسته عصای از چوب خرما در دست گرفته علی و عباس

در زیر بغل آنحضرت در آمده بهر دو تکیه کنان متوجه مسجد شدند و بر بالای منبر
بر آمده بعد از ادای حمد و ثنای الهی فرمودند که معاشر الناس انه لم یمت
نبی قط الا خلف ترکه وقد خلفت فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی
فتمسکوا بهما ضیعها ضیعه الله بعد از آن اسامه بن زید را طلب نموده فرمودند
که سر علی برکة الله حیث امرتک بمن امرتک علیه یعنی روانه شو
با برکت الهی بجایی که من ترا امر کرده ام و بآن کسی که ترا امیر کرده ام
و از جمله آنانی که اسامه را بر ایشان امیر کرده بود و امر بخروج نموده
ابوبکر و عمر و ابو عبیده بود و اسامه درین حال گفت که پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله آیا این قدر اذن میفرمائی که درینجا دو سه روزی
مقام کنم تا ببینم که الم بدنی رسول خدا تخفیف یافت و بعد از آن بجانب جنگ
روانه شوم بواسطه آنکه اگر من بیرون روم و تو برین باشی جراحتی می شود

در دل این پس آنحضرت فرمودند که با اسامه بیرون رفته برود
بآنجا که ترا امر کرده ام که در ترک تو مجوز نیست پس اسامه بهمراه جمعی
یک فرسخ از مدینه بیرون رفت و بعد از آن امر فرمودند که منادی
ندا کند که رسول خدا میفرماید که آنانی را که من امر کرده ام که همراه اسامه
باشند هیچ کس تخلف نکند و همراه اسامه بیرون رود و چون آنحضرت
امر فرمودند قیس بن سعد و عباده بن بشیر را که ایشان جماعه را
از مدینه بیرون کرده برند و باسامه بسپرند پس ایشان آنجماعه را
بیرون کرده باسامه رسیدند و گفتند باسامه که حضرت ترا رخصت تاخیر
نداده بزودی روانه شو قبل از آنکه خبر تاخیر تو بآنحضرت رسد
پس اسامه همان ساعت از آن منزل کوچ نموده روانه شد و قیس برگشته
بخدمت آنحضرت آمده خبر روانه شدن قوم ترا بآنحضرت عرض نمود

آنگاه

آنحضرت فرمودند که ان القوم غیر سائرین و چون اسامه در منزل دیگر
فرود آمد ابوبکر و عمر و ابو عبیده هر سه نزد اسامه رفتند گفتند که تو کجا
میبری و مدینه را میگذاری و ما اخشیم از جمیع آنان که در مدینه مقام
کرده اند غرض محمد از فرستادن ما باین راه دور نیست مگر که مدینه را از
برای علی خالی کرده اند چون میدانند که درین دو روز رحلت خواهد کرد
چنان شود که کسی نباشد که با علی منازعت کند و این امر خلافت باو قرار گیرد
پس آن قوم چون بحث بر گشته از آن منزل اول باز آمدند و کسی مخفی نزد
عائشه فرستادند تا از احوال آنحضرت خبر گیرد چون آن فرستاده
پیش عائشه آمد و تفحص احوال نمود عائشه گفت که بازگشته ابوبکر و عمر بلکه
که کوفت آنحضرت زده باشند باید که شما از جای خود بیرون نروید
تا آنکه من شما را خبر کنم از وفات آنحضرت و چون الم آنحضرت زیاده

شد تا پیدا کرد عایشه صهیب رومی را نزد خود طلب نموده گفت
که ببر عرضت تمام خود را با ابو بکر و عمر رسانیده می گویی که حضرت رسول الله را
وقت رسیده باید که شب داخل شوید چنانچه احدی اطلاع نیابد
پس اگر رسول خدای صحت یابد باز چنان عود توان کرد که کسی نداند
و اگر رحلت فرمودند بانچه مصلحت وقت در آن باشد عمل خواهید کرد
پس صهیب نزد ایشان رفتند و رسالت رسانید و ایشان را
بطریق معهود داخل کرد وقتی که ایشان داخل مدینه شدند آنحضرت را
غشی دست داده بود چون بخود باز آمدند فرمودند که والله فقد طرق المدینة
هذه اللیلة شر عظیم یعنی بخدا سوگند که داخل مدینه شده است شری عظیم
گفتند یا رسول الله چه چیز است آنحضرت فرمودند که آنانی را که امر کرده
بودم که همراه اسامه روند بعضی از ایشان مخالفت امر من کرده برگشتند

باز فرمودند الا و انی الی الله منهم بری و حکم ان نفذوا جیش اسامة انفذوا جیش
اسامة لعن الله من تخلف جیش اسامة تا آن که این سخن را سه مرتبه فرمودند
یعنی شما را آگاه می کنم بدانید که من از ین برگشتگان بیزارم و حکم شد که آنها
بروند با لشکر اسامه لعنت خدا بر آن کسی باد که برگشت از جیش اسامه
و درین ایام بیماری آنان که یک لحظه از پیش آن حضرت دور نمی شدند
امیر المومنین بودند و فضل بن عباس و بلال بودند در وقت بیماری در سرای
آنحضرت آمده فریاد میکرد که الصلوة یا رسول الله آنحضرت اگر خود
قدرت بیرون رفتن داشت خود بیرون تشریف میبردند و الا امیر المومنین را می فرمودند
که رفته با مردم نماز کنند و چون در آن شب که آن جماعه از جیش اسامه برگشتند
صباحش بلال بطریق عادت آمده ندای الصلوة بلند کرد و در آن وقت
آنحضرت بواسطه ضیق وقت جواب نداده بار دیگر ندا کرد که

الصلوة رحمکم الله و آنحضرت در آنوقت سر در کنار امیر المؤمنین داشتند
فرمودند که یصلی بالناس بعضهم فانی مشغول بنفسی یعنی یکی از ناس امام شده
سایر ناس با او نماز کنند که من درین وقت مشغول بنفس خودم و درین وقت
عایشه حاضر بود گفت که ابوبکر نماز کند با مردم و حفصه نیز حاضر بود
گفت بگویید که ابوبکر نماز کند چون آنحضرت شنیدند که ایشان
هر کدام تقدیم پدر خود کردند فرمودند که اکففن یعنی بس کنید ازین گفتها
و درین اثنا آنحضرت را بیهوشی دست داد و سر در کنار امیر المؤمنین
داشت پس بنابر قول عایشه گفتند که ابوبکر نماز کند و بلال حبشی گمان کرد که این
از جانب آنحضرت است بمسجد درآمده صهیب رومی پیش ابوبکر رفته
گفت که من بلال گفتم که بگو مردمان که نماز کنند با ابی بکر پس باید که چون از
وقت آمدن بلال پیش روی و نماز کنی پس ابوبکر نزدیک محراب رفته

ایستاده و بلال درین حال مدتی توقف نمود که شاید آنحضرت بار بخود آیند

چون بطول کشید آواز الله اکبر بلند کرد چون صدای تکبیر بگوش آنحضرت رسید

پرسید که کیست آنکه امامت می کند امیر المومنین فرمودند که عایشه و حفصه گفتند

بلال با ابوبکر نماز کند با مردمان پس آنحضرت فرمودند اسندونی و اخرجونی

الی المسجد فقد زلت والله فی الاسلام فتنة لیست سهلة یعنی مرا زیر بگیرید

بمسجد برید که بتحقیق که زود امد بخدا سوگند در اسلام فتنه عظیم و سبب این امر سهل

و آسان و بعد از ان رو بحفصه و عایشه کرده غضب آلود فرمودند انما انکن

لصویحبات یوسف یعنی چنانچه آن زنان دروغ بر یوسف علیه السلام

بستند اورا بانواع بلاها از ستم و ضرب و حبس گرفتار کردند شما نیز

دروغ گفتید سر خود را بالعصابه بسته دستی بر دوش امیر المومنین و دستی دیگر

بر دوش فضل بن عباس چنانچه از غایت ضعف هر دو پای بر زمین کشان

مسجد درآمدند و نزدیک محراب رفته ابوبکر را از محراب دور کرده
خود بمحراب درآمدند و نشستند و آن نماز را نشسته ادا فرمودند
در هر مرتبه که آواز تکبیر میفرمودند بلال آواز تکبیر بلند میکرد تا بگوش مردم میرسید
چون نماز با تمام رسانیدند متوجه اطراف خود شده ابوبکر را دیدند
فرمودند که ایها الناس الا انفذوا ابن ابی قحافه و اصحاب بعث اسامه
الی الوجه الذی وجهتهم فرجعوا الی المدینه ابتغاء الفتنه الا و ان الله ارکسهم فیها
یعنی ای گروه مردمان شما تعجب نمی کنید از پسر ابی قحافه و از جمعی که
همراه او شده که من ایشان را فرستاده ام که تابع اسامه بوده بروند
بآن راهی که ایشان را روانه کرده ام پس برگشته اند و بمدینه آمده که
تا فتنه کنند و آگاه می کنم شما را که خدای تعالی ایشان را بکفر خود باز خوانده کرده اند
درین فتنه بعد از آن فرمودند که مرا بسوی منبر برید چون بمنبر رسیدند در پایه

ول نشستند و بعد از حمد و ثنا فرمودند که الا یا ایها الناس انی مخلف
فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله وعترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض فتمسکوا بهما و لا تقدموا اهل بیتی فتمرقوا و لا تاخروا عن فتنفروا
اوفوا بعهدی و لا تسکنوا اعینی الی بانعمونی اللهم انی قد بلغت ما امرنی
ونصحت لهم ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و
بعد از ان داخل حجره خود شده فرمودند که ابو بکر و عمر را طلب کنند و بگو که
در مسجد باشند برساند پس از حضور آن جماعت روی با ابو بکر و عمر کرده فرمودند
که الم امرکم ان تنفذوا جیش اسامه یعنی نبود انکه من امر کرده بودم شما را
که بروید همراه اسامه ابو بکر گفت بلی یا رسول الله آنحضرت فرمودند که
فلم تاخرتم عن امری یعنی پس چرا تاخیر کردید از امر من ابو بکر گفت که من
بیرون رفتم و باز رجوع کردم بواسطه انکه با تو عهدی تازه کنم و عمر گفت که من

بیرون رفتیم بواسطه آنکه مرا خوش نمی آید که کسی احوال ترا از مردم پرسیده
باشم بعد از آن آنحضرت فرمودند که انفذوا جیش اسامه و
این قول را سه مرتبه مکرر ساختند بعد از آن گفتند لعن الله من تاخر و در این اثنا
از بس که غضب بر آنحضرت غلبه کرد بیهوش شدند خروش از مردمان
برآمد ازواج او آواز گریه بلند کردند و اهل بیت بگریه درآمدند صدای نوحه
بگوش آنحضرت رسید چشم گشودند دیدند که اصحاب حاضراند فرمودند
ائتونی بدوات و بیاض اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی ابدا او باز از خود
رفتند یکی از ایشان برخواست که دوات و بیاض حاضر گرداند عمر
باو گفت برگرد فان الرجل لیهجر یعنی این مرد را وقت مردن است واو
در بوقت هذیان میگوید بعضی از مردمان که حاضر بودند گفتند که اطاعت کنند
رسول خدا را و بگذارید تا بیاورند آنچه طلب می نماید و بنویسید آنچه

اصحی

رضای خدا و رسول در آن است و بعضی گفتند که اطاعت عمر کنید و بعضی دیگر
گفتند انا لله و انا الیه راجعون ؛ و درین باب یکی از عارفین گفته ؛
اوصی النبی فقال فانهم ؛ قد ضلت بحجة سید البشر ؛ و اری ابابکر
اصاب فلم ؛ یحجد قد اوصی الی عمر ؛ باز چون صدای نزاع ایشان
بگوش آنحضرت رسید چشم گشوده فرمودند که قوموا فانه لا ینبغی النزاع
عندی یعنی برخیزید از پیش من که سزاوار نیست نزاع کردن نزد من
و بعد از آن رو از آن قوم گردانیده دیگر رو با ایشان نکردند و بعد از آن
آن گروه برخاسته متفرق شدند و نزد آن حضرت امیرالمومنین ماندند و عباس
و اهل بیت و عباس از آن حضرت پرسید که یا حضرت از مستقبل احوال ما
خبر ده که این امر درین خانه خواهد قرار گرفت یا آنکه مغلوب خواهیم شد
آنحضرت فرمودند که انتم المستضعفون بعدی و بعد از آن ساکت شدند و

ایشان بگریه کنان برخواستند که گوشه روند و آنحضرت را تکیه
بحال خود بگذارند که باز چشم گشوده فرمودند که رد والی علی بن ابی طالب
و عمی عباس یعنی باز گردانید بسوی من علی بن ابی طالب و عم من عباس را
چون حاضر شدند رو بعباس کرده فرمودند که یا عم تقبل وصیتی و تنجز
عدتی و تقضی دینی یعنی ای عم تو آنی که قبول کنی وصیت مرا و تقضی کردنی
عدت مرا و بدهی دین مرا عباس در جواب گفت که ای رسول خدا عم تو
شیخی است بسیار سال کثیر العیال قلیل المال و تو با باد همراهی می کنی
در سخا و کرم و از مردم بذل بسیار کرده و من از عهده آنها بر نمی آیم
پس آنحضرت روی مبارک بحضرت امیر المؤمنین کرده فرمودند که یا اخی
تقبل وصیتی و تنجز عدتی و تقضی دینی و تقوم بامر اهلی من بعدی قال امیر المؤمنین نعم
یا رسول الله فداک ابی و امی پس آنحضرت فرمودند که ادن منی یعنی

ادنی

نزدیک سرای چون نزدیک رفتند او را بر سینه خود کشیده
تنگ در آغوش گرفته میان هر دو ابروش بوسیدند و بعد از آن هر دو
بگریه درآمدند و بعد از آن خاتم خود را از انگشت مبارک بیرون آورده
بدستش دادند و گفتند بگیر این را و در انگشت خود کن و بعد از آن طلب فرمودند
شمشیر خود را و درع خود را و اسباب حرب خود را و اسب خاصهٔ خود را
و ناقهٔ خاصه و استر خاصه و جمیع آنها را بطریق تحفه بآنحضرت داده فرمودند
که انصرف الی منزلک منقولست که درین حال ابن عباس آمده اذن طلب نمود
آنحضرت او را اذن درآمدن داد درآمد و گفت که پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله مرا از احوال خود خبر کن آنحضرت او را از قرب اجل خود
خبر نمودند گفت یا رسول الله مرا امر کن بچیزی فرمودند که یا ابن عباس
خالف من خالف علیا و لا تکونن لهم ظهیرا و لا نصیرا یعنی ای پسر عباس

مخالفت کن با آنانی که مخالفت کنند با علی و هرگز ایشان را حمایت مکن
و هرگز دوست مدار پس ابن عباس گفت یا رسول الله چرا امر نمی کنی جمیع
مردمان را که هیچ کس مخالفت علی ننماید پس آنحضرت بگریه در آمدند چنانچه
در اثنای گریه بیهوش شدند بعد از افاقه فرمودند که یا ابن عباس سبق الکتاب
فیهم وعلم ربی والذی بعثنی بالحق نبیا لا یخرج احد ممن خالفه من الدنیا
وانکر حقه حتی یغیر الله ما به من نعمه یا ابن عباس اذا اردت ان تلقی الله وهو عنک
راض فاسلک طریقه علی بن ابی طالب ومل معه حیث مال وارض به اماما
وعاد من عاداه ووال من والاه یعنی ای پسر عباس کتاب الهی در باب ایشان
سبقت گرفته و علم پروردگار در باب آنکه ایشان مخالفت خواهند کرد
و بحق آن کسی که مرا براستی بخلق فرستاده که بیرون نرود احدی از میان
مخالفت امیر المومنین کنند از دنیا و آنانکه منکر شوند حق او را حتی آنکه

تغیر کند

تغیر کند خدای تعالی نعمتی را که بایشان داده یا ابن عباس اگر تو میخواهی که وقتی که
ملاقات رب خود کنی و از تو راضی باشد پس باید که پیروی علی بن ابی طالب کنی
و میل کنی بهر جانبی که او میل کند و راضی باش با دوست او و دشمن باش با هر که
دشمن او باشد و دوست دار هر که او را دوست دارد یا ابن عباس بترس
از آنکه در دل شک کنی که شک در وی کفر است بخدای تعالی و در نیوف جمعی از
اصحاب بطریق عیادت بر در سرای آنحضرت آمده اذن در آمدن خواستند
چون بدرون در آمدند بعد از ادای سلام و ثنا عمار بن یاسر رحمه الله پیش رفته
گفت که فدای تو باد پدر و مادر من یا رسول الله بکدام از ما امر میفرمایی که تکفین
غسل تو شویم بعد از مفارقت آنحضرت فرمودند که اخی و ابن عمی علی بن ابیطالب
لانه لا یهم بعضو منی الا و اعانته الملائکه یعنی کفیل غسل من برادرم و ابن عمم علی بن ابیطالب
بواسطه آنکه او اراده شستن هیچ عضو از اعضای من نکند الا آنکه ملائکه

او را در پس‌اش یاری کنند دیگر باره عمار گفت که فداک ابی و امی که بر تو

نماز کند فرمودند که نه یا عمار یرحمک الله یعنی خاموش باش یا عمار رحمت کناد

خدای تعالی بر تو بعد از آن آنحضرت فرمودند که ابن اخی و ابن عمی علی بن ابی طالب

یعنی کجاست برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب پس امیر المؤمنین لبیک گویان

پیش آمدند فرمودند که یا ابن عمی اجلسنی و اسندنی ظهری یعنی ای ابن عم مرا بنشان

و در پس پشت من بنشین پس امیر المؤمنین آنحضرت را جلوس فرمودند و

سینه خود در ابر پشت مبارک آنحضرت نهادند پس فرمودند که یا ابن

عمی اذا نزل بی الموت فضع راسی فی حجرک فاذا فاضت نفسی فتناولها

بیدک و امسح بها وجهک ثم وجهنی الی القبلة ثم غسلنی و کفنی فی ثوبی هاتین او

فی بیاض مصر او حبرة و لا تغال فی کفنی ثم صل علی اول الناس و اعلم ان اول

من یصلی علی الجبار جل جلاله ثم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ثم حافون العرش الذین

یا علی

لا یحصی عدد هم الا الله تعالی ثم سکان السماء ثم اهل بیتی یعنی یا عم هرگاه بوقت
من در رسد پس بگذار مرا در کنار خود پس هرگاه که از نفس آخر کمی بر لب آید
از آب دست خود گرفته بر روی خود بمال بعد از آن روی مرا بجانب قبله کن
بعد از آن مرا غسل ده و نیکو کن غسل مرا و کفن کن مرا درین دو جامه که پوشیده ام
یا در جامه سفید یا در حبره یمانی و در باب کفن بجا در از حد مکن بعد از آن بر من
نماز کن پیش از جمیع مردمان و بدان یا علی که اول کسی که بر من صلوات خواهد فرستاد
خدای تعالی خواهد بود و بعد از آن جبرئیل بر من نماز خواهد کرد بمیکائیل و اسرافیل
و بعد از آن ملائکه که حمل عرش می باشند که عدد ایشان را خدا می داند
و بعد از آن سکان هر آسمان بترتیب و بعد از آن اهل بیت من بعد از آن فرمودند
که یا بلال علی یا لناس یعنی آواز کن تا مردمان نزد من جمع شوند فرمودند تا
بر المومنین که اقعدنی علی مرتفع و اسندنی یعنی مرا ایشان بر جای بلند و مرا

تکیه بر چبری ده امیر المؤمنین آنحضرت را بر کرسی نشانده و خود
هر دو بازوی آن حضرت را گرفته ایستادند پس آن حضرت
بعد از حمد و ثنا فرمودند معاشر الناس ای نبی کنت لکم یعنی ای مردمان
چگونه پیغمبری بودم من از برای شما مردمان جمیعاً فریاد برآوردند که بهترین انبیا
هم از روی خلق و هم از روی سلوک پس آنحضرت فرمودند که الم اجاهد
بین اظهرکم الم تکسر رباعیتی الم تعفر جبینی الم تسل الدماء علی وجهی حتی دنفت
لحیتی الم اکابد الشدة الجهد مع جهال قومی الم اجر الحجاعة علی بطنی یعنی آیا
نه من جهاد کردم در میان شما و دندانهای من شکسته شده و نه پی کرده شد
جبین من و نه خون بر روی من ریخته شد تا آنکه بمحاسن من رسید و نه
سنگ بر شکم بستم از گرسنگی همه گفتند بلی یا رسول الله تو
بودی که بر بلاها صابر و بر نعمات شاکر بودی و بر گرسنگیها بودی

الموذن

بر معروف امر فجزاک الله عنا افضل الجزاء آنحضرت فرمودند و انتم جزاکم الله خیرا
شما را جزای خیر خدای تعالی دهاد و بعد از آن فرمودند که ایها الناس لا نبی بعدی
ولا سنة بعد سنتی فمن ادعی ذلک فهو فی النار ایها الناس ان ربی
حکم و اقسم ان یجاوز ظلم ظالم الا یعفو او قصاص فانشدکم بالله ای رجل کان له
قبل محمد مظلمة او قصاص الا قام و اقتص منی فان القصاص فی الدنیا احب الی
من القصاص فی الآخرة علی رؤس الاشهاد یعنی ای گروه مردمان
پیغمبری دیگر بعد از من نخواهد بود و نه سنتی دیگر یعنی بعد از شریعت من نخواهد بود
پس اگر کسی بعد از من دعوت نبوت یا احداث شرع یعنی نماید پس او از اهل
جهنم است ایها الناس بدرستی که پروردگار من حکم کرده و قسم یاد نموده
با آنکه تجاوز نکند از ظلم ظالمی مگر آنکه مظلوم او را عفو کند یا قصاص ستانند
پس شما را سوگند میدهم بخدای تعالی که هر مردی که او را نزد من حقی یا قصاصی باشد

برخیزد و آن حق را استیفا نماید بواسطه آنکه قصاص دنیا نزد من دوستتر است
از قصاص آخرت در وقتی که جمیع بنی آدم از انبیا و اولیا و احبا حاضر باشند
درینوقت مردی از میان مردمان برخواست که او را سواده بن قیس میگفتند
و گفت یا رسول الله مادر و پدرم فدای تو باد در وقتی که تو از طایف
می آمدی بر ناقه خود که او را عضبا نامیده سوار بودی و در دست مبارک
قضیبی نکیس داشتی من باستقبال آمده بودم و در وقتی که نزدیک شدم
در آن وقت تو آن قضیب را بر آورده بودی که بر ناقه خود زنی که بر
شکم من خورد نمیدانم که عمداً بود یا سهواً پس آنحضرت فرمودند
که معاذ الله یا سواده ان یکون تعمدت یعنی پناه بخدا می برم ای سواده
از آنکه من تعمد کرده باشم بعد از آن فرمودند که قم یا بلال الی ابنتی فاطمه
وائتنی بالقضیب الممشوق یعنی ای بلال برخیز و برو نزد فرزند من فاطمه و

و آن

و آن دُرّه رنگین را بیاور حسب الامر آن سید ابرار متوجه خانه فاطمه علیها السلام
شده در راه ندا کنان می گفت و می رفت که ایها الناس که باشد که امروز
انصاف بقصاص داده بفردای قیامت نیندازد و بعد از آن نزد فاطمه آمده
گفت یا فاطمه رسول خدا آن دُرّه رنگین طلب نموده اند فاطمه بفریاد آمده
فرمود که و ما یصنع بالقضیب الممشوق ولیس هذا یوم القضیب یعنی رسول خدا
چه می کند دُرّه رنگین را که امروز نه روز آن است بلال گفت که یا فاطمه
مگر این قدر نمیدانم که امروز پدر بزرگوار تو خطبه بیان فرمودند و
بعد از آن خبر مهاجرت خود بمردم رسانیدند و وداع نمودند اهل دین و دنیا را
پس فاطمه بناله در آمده فرمود که واحسرتاه علیک یا ابتاه
من الفقیر و المسکین و ابن السبیل یا حبیب الله و حبیب القلوب بعد از آن دُرّه را
بدست بلال داد تا بنزد آنحضرت آورد پس آنحضرت فرمود که

این الشیخ یعنی کجاست آن مرد گفت حاضرم یا رسول الله فرمودند قُم
فاقصص حتی ترضیت یعنی برخیز و قصاص کن مرا تا آنکه راضی شوی پس
آمد و گفت یا رسول الله شکم خود را بگشای که من بی پرده به شکم
پس آنحضرت شکم خود را گشودند مرد گفت پدر و مادرم فدای تو باد
نفس میخواهم که دهان خود بر شکم تو بگذارم پس آن حضرت اورا اذن داده
دهان خود بر شکم مبارک آن حضرت گذاشته گفت پناه می برم
باین موضع قصاص از بطن رسول خدا از آتش دوزخ فردای قیامت
پس حضرت رسول خدا فرمودند که اتعفوام تقتص منی یعنی آیا عفو میکنی
یا قصاص گفت عفو کردم یا رسول الله پس آنحضرت فرمودند که اللهم
اعف عن سوادة بن قیس کما عفی عن نبیک یعنی خدایا عفو کن سواده
بن قیس را چنانچه عفو کرد نبی ترا و بعد از آن اصحاب را وصیت کردند

برحمت

متابعت سنت سنیه و با قتدا بعترت مرضیه والتزام از مخالفت
اهل جود اعذار فرموده‌اند و بعد از آن امر کردند امیر المؤمنین علی را امام که ایشان را
بر فراش خود بخوابانند بعد از آن مردمان متفرق شدند چون روز دیگر آمد
نسای آنحضرت مجتمع شدند در وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
جهه حاجتی از پیش آنحضرت رفتند پس آن حضرت چشم گشوده امیر المؤمنین را ندید
فرمودند که ادعوا الی اخی و صاحبی یعنی بخوانید برای من برادر من و رفیق مرا
عایشه چون این بشنید گفت که ابوبکر را طلب کنند زود وی حاضر کردند
چون چشم آنحضرت بر او افتاد روی مبارک از او بگردانیدند همان ساعت
ابوبکر برخاست گفت که اگر او را این حاجتی می بود روی از من نمی گردانید
و بیرون رفت بار دیگر آنحضرت فرمودند که ادعوا الی اخی حفصه گفت
که عمر را طلب نمایند او را نیز آمدن همان بود و بیرون رفتن همان بار دیگر فرمودند

بار دیگر فرمودند که ادعوا الی اخی و صاحبی ام سلمه گفت که علی را طلب کنید

بخدا سوگند که نمیخواهد الا او را آنحضرت را طلب نمودند چون چشم مبارک

بر روی او گشودند با یمانش خود خواندند و در تحت جامه خود در آورده

مدتی طولانی حرفها گفتند بعد از آن جمعی که از مردمان واقف شدند از حضرت

امیر المؤمنین پرسیدند که رسول خدا با تو چه گفت فرمودند که علمنی الف

باب من علم یفتح لی فی کل باب الف باب و اوصانی بما انا قائل به

ان شاء الله یعنی در آموخت مرا هزار باب از علم و گشوده شد

برمن از هر بابی هزار باب دیگر و وصیت نمود مرا بآنچه قائل آن باشم

ان شاء الله تعالی بعد از آن ام سلمه پیش آمده گفت پدر و مادرم فدای تو باد

یا رسول الله امروز حال تو متغیر می بینم پس آنحضرت فرمودند که

فلا تسمعون بعد الیوم صوت محمد ابدا یعنی ترا خبر می کنم از رفتن خود بسلام

ادند

بر زبان و از جانب من که دیگر نخواهید شنیدن بعد ازین روز آواز مرا چون
این سخن بگوش ام سلمه رسید صدای واخرتاه بر آورد و پس آن حضرت فرمودند
که یا ام سلمه ادعی حبیبی و قرة عینی و ثمرة فؤادی فاطمة المظلومة بعدی
یعنی ای ام سلمه بخوان حبیب من و روشنی دیده من و میوه دلم فاطمه را که او
مظلوم خواهد بود و بعد از من ام سلمه رفته او را نزد آن حضرت آورد چون
چشم آن حضرت بر روی فاطمه افتاد سرش در کنار گرفته گاهی سرش می بوسیدند
و گاهی رویش فاطمه فرمودند که نفسی لنفسک الفدا و واکرباه لکربک یا ابتاه
پس آن حضرت بار دیگر چشم گشوده بر روی فاطمه نگریستند و او را در بر
گرفته بهای های بگریستند و فرمودند که یا ابنت لا کرب علی ابیک بعد الیوم
یعنی ای فرزند گرامی هیچ کربی و المی بر پدر تو بعد ازین نیست پس فاطمه پرسید
که یا ابتاه انی اراک تفارق الدنیا یعنی ای پدر بزرگوار من می بینم ترا که

در مقام مفارقت دنیائی پس آنحضرت فرمودند که یا بنت انی
مفارق لک و امتی پس فاطمه بناله حزین فرمود که یا ابتاه این الملتقی
یوم القیامة یعنی ای پدر موضع ملاقات کجا خواهد بود در روز قیامت
آنحضرت فرمودند که عند الحساب فاطمه گفت که فان لم القاک هناک
یعنی اگر در آن مقام ترا نبینم فرمودند که عند الشفاعة لحبیبک یعنی
در آن مقام که دوستان ترا شفاعت کنم فرمود که فان لم القاک عند الشفاعة
فرمودند که عند الصراط جبرئیل عن یمینی و میکائیل عن شمالی و بعلک علی بن ابی طالب
قدامی علی بن ابی طالب در پیش و لوای حمد بر دست گرفته ملائک از عقب
ندا کنان که خدایا سلامت دار امت محمد را از نار و آسان کن الیان
حساب و شمار گفت که فاین امی خدیجه فرمودند که فی قصر له اربعة ابواب
بعد از آن بیهوش شدند و سر مبارک در کنار امیر المؤمنین داشتند و فاطمه

و ایشان می نگریست و می گریست که درین اثنا آنحضرت چشم گشوده
بایما فاطمه را پیش طلب نمودند و در زیر ردای مبارک درآوردند و چیزی
در گوش فاطمه گفتند که چون فاطمه سر بالا کرد از دو چشمش دو سیل چیحون
روان شد دیگر رفت بار پیش طلب نمودند و چیزی دیگر فرمودند درین مرتبه
فاطمه خندان سر برآورده حضار را ازین حال تعجب روی نمود پرسیدند
که چه بود و چه سر بود که در مرتبه اول خبر رفتن خود دادند که چون بار
از دیده گشودم و در مرتبه دویم فرمودند که پس از پرورد گار خود خواستم
که اول کسی که از اهل بیت بمن رسد تو باشی آن بود باعث شگفتگی بعد از آن
فرمودند که یا فاطمه الی ولدی الحسن والحسین چون ایشان را حاضر کردند
هر دو را در بر گرفته گاهی می بوسید و گاهی می بوئید و از دو دیده بجای
اشک خونابه میریخت که درین اثنا از خود رفتند چون ایشان این حال ملاحظه

نمودند بی تابانه ندای یا جداه نفسی لنفسک الفداء و وجهی لوجهک الوقاء
فریاد برآوردند چنانچه از فریاد ایشان آنحضرت دیده گشودند دیدند
که امیر المؤمنین میخواهد که ایشان را دور کند فرمودند که یا علی لا تنحی عنی
ابنای و سبطای و دعنی اشمهما و یشمانی و اتزود منهما و یتزودان منی
فهذا وداع لا تلاق بعده انهما سیظلمان و یقتلان ظلما فلعنت الله علی
قاتلهما و ظالمهما یعنی یا علی دور مکن این دو فرزندان من فرزندزادگان مرا
بگذار که ببویم ایشان را و ایشان مرا ببویند و من از ایشان زاد خود
بگیریم و ایشان از من زاد جدائی بردارند که این مفارقتی است که بعد از این
در دنیا ملاقاتی دیگر از عقب ندارد و ترا آگاه می کنم که ایشان عنقریب
مظلوم مقتول خواهند شد که لعنت خدای بر قاتل و بر ظلم کننده ایشان
باد و بعد از آن روی مبارک بایشان کرده فرمودند که اما انت یا ابا محمد
فصل

فقیل سموها محمد ولا و لا مطهرا دا ما انت یا ابا عبد الله فقیل عطست یا
فلعنة الله علی امة یقتلک یا بنی از امیر المومنین منقول است که فرمودند
که در ایام بیماری آنحضرت جبریل در هر صباح و مسا نازل شده می گفت که
السلام علیک یا رسول الله ان ربک یقرأک السلام و یقول لک
کیف تجد حالک و هو اعلم بک و لکنه اراد ان یکون عیادة المریض
سنته فی امتک یعنی جبریل بعد از ادای سلام می گفت که ای
رسول خدا پروردگار تو بتو سلام رسانیده می گوید که چون می یابی احوال خود را
با آنکه او دانا تر است باحوال تو از تو لیکن پرسش خدای در این سوال تو
ازدیاد شرافت و کرامت است در باب تو و دیگر آنکه پرسش بیماران
سنتی شود در میان امت تو و همچنین از حضرت امیر المومنین علیه السلام
منقول است که بعد از آنکه جبریل علیه السلام بر بالین آنحضرت آمده

پرسش احوال نمود شخصی بر در آمده اذن در آمدن خواست بعد از حصول
اذن در آمده بر سر بالین آنحضرت آمده گفت که السلام علیک
یا رسول الله ان ربک یقرأک السلام ویقول کیف تجد حالک وهو
اعلم بک پس آنحضرت فرمودند که تجدنی شاکیا و بعد از ان شخصی دیگر بر در آمد
بعد از حصول اذن بر بالین آنحضرت نشسته گفت السلام علیک
یا رسول الله پس آنحضرت فرمودند که از فرستادگان کدامی و چه
نام داری گفت که من ملک الموتم مرا پروردگار تو بسوی تو فرستاده
و ترا سلام رسانیده و مختار ساخته ترا میان لقای پروردگار خود
و میان رجوع بدنیا پس آنحضرت فرمودند که امهلنی ینزل جبریل و یسلم
علی و اسلم علیه و استشیره یعنی این قدر مهلت ده مرا که فرود آید
جبریل و سلام کند بر من و من سلام کنم بر وی و با او درین باب مشورت نمایم

پس ملک الموت از پیش آنحضرت بیرون رفته جبریل نازل شده
در راه ملک الموت را دیده پرسید که یا ملک الموت قبض روح محمد
گفت یا جبریل از من سوال کرد که قبض روح او بکنم یا تو بیایی و سلام کنی زاو
و او سلام کند بر تو و با تو حکایتی دارد بر سبیل مشورت و بعد از ان جبریل
نزد آنحضرت آمده گفت که السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد
السلام علیک یا ابا القاسم پس آنحضرت در جواب فرمودند که
السلام علیک یا حبیبی جبریل ان ملک الموت استاذن علی
فاذنت له فاراد قبض روحی فاستنظرته مجیئک پس جبریل گفت که یا محمد
ان ربک الیک مشتاق فما استاذن ملک الموت علی احد
قبلک ولا یستاذن علی احد بعدک یعنی یا محمد پروردگار تو مشتاق است
و هرگز ملک الموت هیچ منزلی در نیامده که از صاحب آن منزل دستوری

خواسته باشد پیش از تو و نه بر کس دستوری خواهد خواست بعد از تو

پس آنحضرت فرمودند که یا جبرئیل ان ملک الموت قد اخیرنی عن ربی

بین لقائه وبین الرجوع الی الدنیا فما تری یا حبیبی جبرئیل یعنی ای جبرئیل

ملک الموت مرا مخیر ساخته از جانب پروردگار میان لقای رب خود

و میانه رجوع بدنیا درین باب تو چه می گویی و رای تو چیست پس جبرئیل فرمود

که یا محمد و الآخرة خیر لک پس آنحضرت فرمودند که لقاء ربی خیر لی

لا ابرح یا حبیبی جبرئیل حتی ینزل ملک الموت یعنی لقاء پروردگار من بهتر است

مرا از دنیا و آنچه در دست و تو مرو ای حبیب من جبرئیل از پیش من تا آمدن

ملک الموت که درین اثنا ملک الموت حاضر شده گفت السلام علیک یا محمد

پس آنحضرت فرمودند که وعلیک السلام یا ملک الموت ما ترید

ان تصنع یعنی چیست آنکه میخواهی بفعل آوری گفت قبض روح مبارک تو

پس آنحضرت فرمودند که امض لما امرت یعنی جاری گردان هر حکمی را
که بآن مامور شده پس جبرئیل گفت که یا محمد این آخر روز نزول من است
بدنیا و آنحضرت فرمودند که یا حبیبی جبرئیل ادن منی یعنی نزدیک
من آی پس جبرئیل بر دست راست آنحضرت ایستاده و میکائیل
بر دست چپ و ملک الموت در مقابل که درین حال آنحضرت فرمودند
امیرالمؤمنین را که ادن منی یا اخی فقد جاء امر الله یعنی نزدیک من ای
ای برادر من که امر الهی در رسید پس امیرالمؤمنین علیه السلام را در تحت
ثیاب خود در آورده دهان مبارک خود بر گوش آنحضرت نهاده و آنچه
گفتنی بود با امیرالمؤمنین می گفتند و برین حال بودند که نفس مبارک طیب آنحضرت
بعالم قدس پرواز نمود جعلنی الله فداه و در آن وقت دست امیرالمؤمنین ع
در زیر حنک طیب آنحضرت بود و از نفس مبارک آنحضرت کفی از لب مبارک

آنحضرت جمع آمده بود امیر المؤمنین آن کف را گرفته بر روی مبارک
خود مالید چنانچه آنحضرت او را بآن وصیت کرده بودند و بعد از آن
آنحضرت را روی بقبله خوابانیده تغمیض عینین مبارکش فرمود و جامه
بر سراپای مقدسش کشیده گریان روی بحاضران آورد که
اعظم الله اجرکم فی نبیکم فقد قبضه الله الیه چون این صدا بگوش حاضرین رسید
فریاد وامصیبتاه وامحمداه بلند شد بعد از آن امیر المؤمنین فضل
بن عباس را طلب نموده در مقام تغسیل و تکفین آنحضرت در آمده امیر المؤمنین خود
بنفس نفیس متکفل غسل آنحضرت شد و فضل را امر کرد که آب میداده باشد
بان دستور که آنحضرت وصیت فرموده بودند و در باب دفن
آنحضرت اختلاف شد هرکس جائی میگفت پس حضرت امیر المؤمنین فرمود
که ان الله تعالی لم یقبض روح نبیه الا فی اطهر البقاع و انی دفنته فی البیت یعنی

خدا تعالی قبض نمی کند روح نبی خود را الا در اطیب بقاع و من او را در همین منزل
که در آن قبض روح مبارک او شده دفن می کنم و بعد از آن زید بن سهل را طلب نموده
فرمود که قبر آنحضرت را کنده درون قبر لحدی ساخت پس آنحضرت را بر سریری
گذاشته بر کنار قبر آورده گذاشتند و حضرت امیر المومنین علیه السلام اولا
تنها بر آنحضرت نماز گذارد بی مشارکت غیر و بعد از آن بیرون آمده در مسجد رفت
و در مسجد بنی هاشم و مهاجر و انصار هر که حاضر بود که بسقیفه نرفته بودند امر کرد
که فوج فوج در آمده بر آنحضرت نماز کنند و بعد از آن امیر المومنین علیه السلام
داخل قبر شده فضل و عباس را امر نمود داخل قبر شوند و درین حال جمعی از انصار
از بیرون خانه ندا بر آوردند که یا علی یکی از انصار را نیز امر فرمای
که تا در آید تا ما را نیز در مواراة رسول الله حضور و نصیبی باشد پس آنحضرت فرمودند
که اوس بن خولی خزرجی که یکی از علمای بدر بود داخل شود او را امر به نزول

قبر فرمودند پس حضرت امیر المؤمنین آنحضرت را در قبر خوابانیده بعد از آن لحد

بادیس   و خود پیش رفته روی مبارک آنحضرت را گشودند

و خدا امین آنحضرت را از پس گذاشتند مواجه قبله و بعد از آن وضع لبنه

و اهاله تراب نمودند و وفات آن حضرت در روز دوشنبه بیست و هفتم

شهر صفر بود از سال یازدهم از هجرت مدت عمر آن حضرت شصت و سه سال بود

و در آن روز اکثر مردمان بنماز آنحضرت در نیامده در سقیفه بنی ساعده جمع

شده بودند و قرار خلافت میدادند مدعا آنکه قبل از آنکه امیر المؤمنین

و بنی هاشم از کفن و دفن آنحضرت فارغ شوند در باب خلافت خود

عهد و پیمان بگیرند که اگر آن حضرت باشند این امر منتشی نمی شود و بعد از وقوع

مخالفت او اثری ندارد پس رفته در آن سقیفه نشستند و اگر سایر فضلا و

طلقا را که با امیر المؤمنین بر بودند طلب نمودند و با هم نشسته در باب خلافت

می کند

نص کنند و سعد بن عباده در آن روز بیمار بود و در میان ایشان بود و در باب
خلافت سخن بسیار گفته شد هر طایفه کسی را اختیار می کردند و هر قومی
بجانب کسی دیگر میل می نمودند تا آنکه ابوبکر گفت که ای قوم ما شما را امر نمودیم
بآنکه بیعت کنید با ابو عبیده جراح یا با عمر و انصار فریاد کردند که نزاع بسیار
مکنید و سخن در آن کشید که مبادا کسی بیاید که نه از ما باشد و نه از شما و این امر را
متصرف شود ما هر دو مایوس شویم چنین کنند که دو کس متولی این امر شوند
که یکی از ما باشد و دیگری از شما بعد از آن ابوبکر برخاست و مدح مهاجرین بسیار گفت
و گفت که ای معاشر انصار شما از حضرت رسول الله شنیده باشید
آنحضرت فرمود که الائمة من قریش یعنی امامان از قریش اند و اگرچه کسی انکار
فضل شما نمی کند بواسطه آنکه شما برسول خدا ایمان آوردید و او را در تقویت
دین او یاری کردید لیکن هیچکس بعد از مهاجرین بمنزله شما نباشد که فضل ا

بازش کنید چنانچه ایشان امرا باشند و شما وزرا که درین اثنا حباب
بن منذر انصاری برخواسته گفت که ای گروه انصار بر شما باد که اختیار خود
از دست ندهید که ما را در حکومت اینها نفعی نیست و این امر بدون این آید
که یکی از ما امیر شد و یکی از شما پس عمر بن الخطاب برخواسته گفت که
هیهات هرگز دو شمشیر در یک غلاف نبوده و نخواهد بود و هرگز
عرب راضی نخواهند شد باین که امیر ایشان از طایفه دیگر باشند لیکن
اگر هر دو از یک طایفه باشند نزاع نخواهند کرد و دیگر آنکه ما دلیلی
داریم از جانب نبی خود برین که این امر از شما باشد بواسطه آنکه ما اولیای
او ایم و عترت او ایم و هر که با ما مخالفت کند خود را در هلاک می اندازد
بار دیگر حباب بن منذر برخواسته گفت که ای معاشر انصار دست
از یکدیگر برمدارید و قدم از معاونت یکدیگر باز نکشید و مشنوید قول

ذل

قول این جاهل و اصحاب او را که میخواهند که شما را ازین امر بی نصیب کنند
و اگر راضی نشوند باید که یکی از ایشان امیر باشد و یکی از ما در مجادله و مخاصمه
خود را ضعیف مدارید که شما احق و اولی باین امرید و اگر این امر با ایشان
قرار گیرد علاج شما منحصر در جلای وطن است بخدا سوگند ای گروه انصار
که هیچ کدام از شما از قول او در نگذرید الا آنکه در امداد قتل خود شریک باشند
عمر برخاست گفت که ای حباب کشته شوی الهی خاموش باش در جواب گفت
بل الله یقتلک عمر گفت با ابوعبیده جراح که یک روزی در حضور
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان من و حباب منازعه شد
آن حضرت مرا منع کرد از منازعه با او پس تو برخیز و سخن گوی و این قوم را
نصیحت کن تا با ما درین امر منازعت نکنند پس ابوعبیده برخاست
اولا یک فصل فضل انصار بیان کرده بر ایشان ثنا گفت و بعد از آن

ایشانرا بزرگ منازعت نصیحت کرد درین اثنا بشیر بن سعد که سید
بنی اوس بود دید که بنی خزرج جمیعا اتفاق کرده اند باین که
سید خود سعد بن عباده را امیر سازند و بواسطه غباری که با ایشان
داشت جانب قریش گرفته مردم را بامارت ایشان تحریص نمود
پس ابوبکر برخواسته گفت که ای قوم عمر و ابوعبیده از قریش اند
و سزاوار این امر ایشانرا از شما بیشتر است با ایشان بیعت کنید و دیگر
سخن نگویید ابوعبیده گفت که سزاوار نیست مارا که بر تو تقدم کنیم که
تو تقدم بر ما در اسلام و ثانی اثنین اذ هما فی الغار در شان تست پس تو
احق باشی از ما دراز کن دست خود را تا با تو بیعت کنیم بشیر بن سعد گفت
من ثانی تو ام در بیعت پس شروع کردند در بیعت چون اوس دیدند
که سید ایشان بیعت کرد ایشان نیز شروع کردند در بیعت کردن

ازدحام مردم بر سعد بن عباده چون در آنروز مریض بود و او را
در آن میان خوابانیده بودند نزدیک بان رسید که در زیر پای مردم
کشته شود فریاد برآورد که مرا کشتید چون این صدا بگوش عمر رسید
گفت اقتلوه قتله الله قیس بن سعد که این سخن شنید شمشیر خود را از غلاف
برآورده گفت ای پسر صهاک حبشیه تو مردم را بقتل سعد تحریص می کنی
بخدا سوگند که اگر یکسر موی او را اگر بغیر رضا کم کنی ترا از مجلس جان بیرون
نبری پس ابوبکر رو بعمر کرده گفت که آهسته باش و مدارا کن یا عمر
که آهستگی در مشیت این امر ابلغ و افضل است و سعد بن عباده سر برآورده
گفت ای پسر صهاک حبشیه بخدا سوگند که اگر مرا قوت برخواستن می بود
ترا و اصحاب ترا بانچه شما مستحق آنید بان میرسانیدم بخدا سوگند
که شما حراست نورزیدید درین باب و خیانت کردید در وصیت رسول خدا

و بعد از آن گفت که یا آل الخزرج احملونی من مکان الفتنه یعنی ای خزرج مرا
ازین مکان فتنه بیرون برید چون او را از آن مکان شر که شررش
تا با انقراض زمان زبانه کشیده بیرون بردند و مردمان جمعا که باقی ماندند
با ابی بکر بیعت کردند یکی از آن میان بدر سرای رسول خدا آمده دید که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مسحاتی در دست مشغول تسویه قبر آن حضرت است
گفت یا امیر المؤمنین قوم با ابی بکر بیعت کردند و اختلافی که در میان ایشان
گذشته بود به آن حضرت عرض کرد آن حضرت مسحاة را بر زمین گذاشته
فرمودند که بسم الله الرحمن الرحیم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین
این آیه کریمه را تا و لیعلمن المنافقین بر زبان مبارک جاری گردانیده بعد از آن فرمودند
اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة روایت کرده اند که

هم در آن روز بعد از آنکه ابو سفیان با ابو بکر بیعت کرد بدر سرای رسول خدا
آمده بود که امیر المؤمنین و عباس و بعضی دیگر از بنی هاشم مشغول تجهیز آن حضرت اند
در مقابل ایشان ایستاده گفت بنو هاشم لا تطمع الناس فیکم و لا سیما تیم
ابن مرة او عدی فما الامر الا فیکم و الیکم و لیس لها الا ابا الحسن علی ابا حسن
اشدد لها کف حازم فانک بالامر الذی یرتجی ملی بعد از آن باواز بلند گفت
که ای بنی هاشم و ای بنی عبد مناف شما راضی شدید که بر شما حاکم شود رذلی
که از رذل تولد کرده باشد یعنی حبشی که از حبشی بر آمده باشد بخدا سوگند که اگر
شما اراده حق خود کنید من از برای حمایت شما تمام میان این دو کوه این شهر را
پر از سوار و پیاده می کنم پس امیر المؤمنین علیه السلام از درون خانه آواز بگوش او
رسانید نه که ارجع یا ابا سفیان فوالله ما ترید بقولک هذا الا الفتنة و ما زلت
تبغی للاسلام و اهله و نحن مشاغیل برسول الله و ان الله تعالی یجازی کل نفس بما کسبت

یعنی برگرداین پسر ابوسفیان پس بجد اسو کند که میخواهی ازین قول الا فتنه

و همیشه بودی با اهل اسلام الا بکید و ما مشغول بوا راه رسول خدا هم

و خدای تعالی جزا خواهد داد و هر کسی را بانچه کسب کرده باشد و بعد ازان آنحضرت

بگریه در آمده فرمودند وا محمداه وا حبیب الله نفسی لنفسک الفدا یا رسول الله

فاطمه نیز بگریه در آمد و بنو هاشم جمیعا بگریه در آمدند پس آنحضرت بجماعت حاضرین

بدست مبارک اشارت بسکوت کرده فرمودند رب امر ضاقت النفس له

جاءها من خلل الناس فرج منها المر کیست مدیقاجاء الله روح و فرج و بعد ازانکه

امیر المومنین علیه السلام از دفن آنحضرت فارغ شدند بمسجد در آمده در گوشه محزون

و مغموم از مفارقت رسول خدا نشستند و بنی هاشم جمیعا حول آنحضرت

مجتمع شدند و زبیر نیز یکی از ایشان بود و عثمان نیز در آن روز در مسجد در آمده

با گروه بنی امیه گوشه نشست و جماعه بنی زهره و عبد الرحمن بن عوف گوشه دیگر

نشسته بودند که درین اثنا ابو بکر با اصحاب خود بمسجد درآمد که از آن جمله عمر و
ابو عبیده و مغیره خالد بود پس عمر بسخن درآمده گفت که ای قوم چه واقع شده
شما را که هر کدام از شما با جمع قلیلی منحاز اید با جمع کثیر منازعت کنید برخیزید و
ترک نزاع کرده با ابی بکر بیعت کنید اول جمعی را عثمان باهم کرده از بنی امیه
برخاسته پیش رفته بیعت کردند دیگر عبد الرحمن و طایفه بنی زهره که با او بودند
ایشان نیز بیعت کردند و بعد از آن امیر المؤمنین با جمعی از بنی هاشم و جمعی دیگر
از صحابه که با آنحضرت بودند برخاسته بر سر قبر رسول خدا نشستند و با همدیگر
مشورت می کردند که درین باب چه چاره سازند و حضرت امیر ایشان را
بصبر و احتمال بلاها وصیت می کرد و بعد از آن که عثمان و عبد الرحمن با اتباع ایشان
بیعت کردند ابو بکر بر بالای منبر آمده یک پایه از آن که رسول خدا می نشستند
فرود نشست همین که قرار گرفت دیدند که از مسجد درآمد مردی ریش دراز و

سفیدی پر از گره پیشانی اثر فجور ظاهر سه صوفی پوشیده عصای در دست گرفته
پشت خم کام زنان خود را بپای منبر رسانیده نرم نرم از پایه پایه منبر بالا رفته
گفت السلام علیک یا خلیفه رسول الله بعد از آن دست خود را دراز کرده
دست ابی بکر را بدست خود گرفته گفت الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رأیتک
فی هذا المکان یعنی سپاس مر خدای را که مرا از دار دنیا بیرون نبرد
تا ترا درین مکان ندیدم و بعد از آن فرود آمده متوجه بیرون شدن گردید
و مردمان حیران او و مجلس او را نمی شناخت تا از مسجد بیرون رفت
پای خود را برداشت و فرو گذاشت و گفت که هذا الیوم آدم و انا ابو مُرّه
پس همه دانستند که او ابلیس بن تلبیس بود علیه اللعنه مرویست که بعد از آن
همه مردمان با ابی بکر بیعت کردند امیر المؤمنین با جمع خود در رفته بر سر قبر آنحضرت نشستند
عمر بن الخطاب با سلمه بن سلامه و محمد بن مسلمه و اسد بن الحصیب و جمعی دیگر متوجه

ابوذر

امیر المؤمنین شدند پس عمر روی بحضرت آورده گفت که بیایید با ابی بکر
بیعت کنید که همه با من بیعت کردند درین حال زبیر دست بشمشیر کرده از غلاف
بیرون آورده گفت لا والله حتی تجاهدکم فی سبیل یعنی بخدا سوگند که با شما مقاتله
و مجاهده کنم پس عمر روی بهمراهان آورده گفت که علیکم بالکلب فاکفونا شره
یعنی بر شما حمله کرده سگی شر او را کفایت کرده از سر ما دور کنید جماعتی از آن قوم
برو حمله کرده شمشیر از دست او بیرون کردند شمشیر را عمر گرفته بر زمین زد چنانچه
بشکست و بعد از آن جمعی از بنی هاشم را که در آن مقام بودند گرفته پیش ابو بکر
بردند عمر روی بایشان کرده گفت که زود بیعت کنید با ابی بکر که از دیگران
غیر شما کسی باقی نمانده که بیعت نکرده از آن میان عباس عم رسول خدا بسخن در آمده گفت
که ای قوم بیعت رسول خدا که در روز غدیر برای ابن عمش از ما گرفته منسوخ گردید
در زیر بار آن بیعت رفتن چسان بیعت خدا و رسول را توان شکست و بر خلاف آن

بیعت کرد و این ابیات انشا فرمود ما کنت احسب ان الامر

منصرف عن هاشم ثم منها عن ابی حسن الیس اول من صلی لقبلتکم و اعلم الناس

بالآثار و السنن و اقرب الناس عهداً بالنبی و من جبریل عون له فی الغسل و الکفن

من فیه ما فی جمیع الناس کلهم و لیس فی الناس ما فیه من الحسن من ذا الذی ردکم عنه فنعرفه

ها ان بیعتکم من اعظم الفتن پس عمر گفت که ای عباس تا صبح جایزه نیست

ترا و هر که با تست غیر از انکه با ابی بکر بیعت کنید و الا بخدا سوگند که اگر ابا کنید

جمیع شما کشته میشوید و هیچکدام از شما از دست ما جان بدر نمی برید

و در آن روز از مهاجرین و انصار و جمیع صحابه هیچکس انکار عمر نکرد

و هیچکس نگفت که امروز روز دوم و سیوم فوت رسول صلعم است

و این عم آن حضرت است و باقی اولاد و اقارب آن حضرت اند

این قوم را بجای تعزیت دشنام دادن و از قتل و قمع ترسانیدن لایق نیست

محبت نزد او است چون بنی هاشم دیدند که قوم ایشان در هیچ مقام
از کشتن و بستن باک ندارند بلکه اگر تشنه خون ایشانند که اینها در میان
نشسته شوند تا از کار ایشان بالکلیه خاطر جمع کنند ناچار رجوع
بیعت کردند از آن جماعت که حاضر بودند غیر امیر کسی باقی نماند که بیعت نکرد
پس رو بآنحضرت کرده گفتند که بیعت کن با ابی بکر پس امیر المؤمنین در جواب
فرمودند که والله انا احق بهذا الامر من ابی بکر وانتم والله بالبیعه اخذتم هذا الامر
من الانصار واحتججتم علیهم بالقرابه من الرسول ثم تاخذونها منا اهل البیت
غصبا وعدوا وانا ولیکم الستم زعمتم للانصار انکم اولی بهذا الامر منهم لمکانکم
من رسول الله فاعطوکم المقاده وسلموا الیکم وانا احتج علیکم بما احتججتم علیهم
فان کانت الخلافه فی قریش فانا احق من قریش بها وان لم تکن فی قریش
فالانصار علی دعویهم وانا والله احق بها من جمیع الناس ولانی اولی برسول الله

حيا وميتا وانا وصيه ووزيره ووارثه ومستودع سره وعيبة علمه و

انا الصديق الاكبر والفاروق الاعظم لاني اول من آمن بالله ورسوله وصدقه

واحمدكم بلاء في جهاد المشركين واشدكم نكاية في قتال الكافرين واعرفكم

بالكتاب والسنه وافقهكم في الدين واقضاكم في الاحكام واعلمكم بعواقب الامور

وادربكم لسانا واثبتكم جنانا واقربكم الى رسول الله صلى الله عليه وآله مودة ورحما

فعلى ما تنازعوا هذا الامر انصفونا ان كنتم تخافون الله على انفسكم ثم اعوذوا الناس

مثل ما عرفته لكم الانصار وفشوا الظلم والعدوان وانتم تعلمون محمد النبي اخي وصهري

وحمزة سيد الشهداء عمي ۞ وجعفر الذي يضحي ويمسي يطير مع الملائكة ابن امي

وبنت محمد سكني وعرسي ۞ وسبطا احمد ولداي منها ۞ فايكم له سهم كسهمي

انا البطل الذي لا تنكروه ۞ ليوم كريهة وليوم سلمي ۞ سبقتكم الى الاسلام طرا

مقرا بالنبي في بطن امي ۞ وصليت الصلوة وكنت طفلا صغيرا ۞ ما بلغت اوان حلمي

و اوجب لی ولایت علیکم ؛ رسول الله یوم غدیر خمی ؛ قولهم و
ثم ویل ؛ لمن یرد القیامت و هو خصمی ؛ یعنی بخدا سوگند که من سزاوارترم
بامر خلافت از ابی بکر و شما بخدا سوگند که اولی آمدید باین که بیعت کنید با من ازانکه
من بیعت کنم با شما و گرفتید این خلافت را شما از انصار بدلیل آنکه ما از خویشان و
اقارب رسولیم و بعد از آن این امر را می‌گیرید از ما از روی غصب و ظلم ادعی انسما
ای قوم آیا نیستید شما آنکه گفتید که ما از شما اولی ایم باین امر بواسطه قربی که ما را
با رسول الله است پس ایشان باین حجت دادند بشما امارت را و تسلیم کردند
بشما امارت را و من نیز با شما بهمین حجت و دلیل سخن می‌گویم و این امر از شما احتجوا بهم
چنانچه شما بهمین دلیل از ایشان خصم استید پس اگر خلافت حق قریش باشد پس
در میان قریش هر که احق و اولی باشد حق او باشد و اگر حق قریش نباشد پس هستند
انصار بر دعوی خود باقی باشند و من بخدا سوگند که سزاوارترم از جمیع ایشان

بواسطه آنکه من اولی‌ام برسول خدا در حال حیات و در حال ممات من وصی و
وزیر و وارث اویم و محل سر او و صندوق علم اویم و منم صدیق اکبر
و فاروق اعظم و منم اول کسی که ایمان آورد بخدا و رسول خدا و منم اول
کسی که تصدیق آنحضرت نموده و ظفر یابنده‌تر بودم از شما در جهاد و بیشتر کین
واشده بودم در مکاشفه قتال با کافران و شناسنده‌ترم از شما بکتاب الهی
و سنت رسول الهی و من داناترم از شما در دین و احکم باحکام الهی و اعلم
بعواقب امور و زبان و السن‌ترم از شما بجنان و محکم‌تر و ثابت‌ترم
در اعتقاد بدل و جان و نزدیکترم از شما برسول خدا از روی دوستی و هم از روی
خویشی پس بکدام از این دلایل میخواهید که این امر از من بکشید انصاف دهید
اگر شما می‌ترسید از خدای تعالی بر نفسها پس این امر را از برای ما دانید چنانچه انصار
از برای شما دانسته‌اند و الا که اگر خلاف کنید ایشان بظلم و عدوان کرده باشید

بما دهیم

شما وانید و قیامت خود چون آن حضرت این مراتب را بیان نمود اکثر مردم
بیکدیگر رو کرده می گفتند که انکار کدام از اینها توان کرد تا آنکه بعضی از ایشان بلند
گفتند که صدقت یا امیر المؤمنین بعد از آن عمر رو بآنحضرت کرده گفت که چه در خاطر
داری یا ابا الحسن تو یکی از بنی هاشمی که اینجا ایستاده اند ترا می باید که تابع
ایشان شوی و چنانچه ایشان بیعت کردند تو نیز بیعت کنی پس آنحضرت فرمودند
که از بنی هاشم سؤال کن که این امر چنان است که تو می گویی هنوز سؤال نکرده
بنی هاشم بسخن در آمده گفتند که والله که ما با شما بیعت نکردیم با این که شما را احق این امر
دانیم بلکه بواسطه وقوع شر در وقت بیعت خاموش شدیم و این که گفتی
که امیر المؤمنین از اتباع ما باید بود ما نیز حد آنجاه می بریم از این که ما خود در اصل اولاد ایم
و مراتبی که خدا تعالی از برای او ترتیب داده از سبقت در اسلام و
مهاجرت از اوطان و جهاد در راه خدا و وصی رسول خدا بودن و تصدق

کریمه انامست و وارث رسول و زوج بتول و عالم ابرار است پس عمر گفت
یا اباالحسن ترا بمنزل خود رجوع بایست تا با ابی بکر بیعت نکنی خواه از روی
کره و خواه از روی رغبت پس آنحضرت فرمودند که بخدا سوگند که هرگز
قبول نکنم این سخن را از تو و هرگز عمل نکنم بمقالات تو و هرگز بیعت نکنم درین حال
ابو بکر بسخن در آمده گفت یا اباالحسن ما هرگز بر تو سخت نخواهیم گرفت و هرگز
ترا باکراه باین امر نخواهیم خواند بعد از آن ابو عبیده جراح برخواسته گفت
که یا ابن رسول الله ما آن نیستیم که قطع خویشی تو از رسول خدا کنیم یا انکه دیگری را
بر تو سابق کنیم یا آنکه در شجاعت و زهد تو حرفی داشته باشیم یا انکه نصرتی
که تو دین خدا را کرده حق آن را ضایع کنیم و هیچ شک نداریم که تو اولی و احقی
بخلافت از غیر لیکن چون تو جوان بودی و ابو بکر شیخی از مشایخ قوم و اداری
حمل این ثقل بردبارتر بود این امر را باو دادند و همه کس بیعت کردند پس باید که تو نیز

بکوئی

سخن بشنوی و اطاعت کنی پس اگر خدای تعالی ترا عمر دهد که از این سخن خوابی
بگذری این امر را بتو تسلیم خواهند کرد و هیچکس با تو در آن وقت نزاعی
نخواهد داشت و تویی سزاوار این امر پس باید که قبل از وقت فتنه نکنی
و درین باب حرفی نگویی بواسطه آنکه تو دلهای مردمان را در حق خود رنجانیده‌ای
که با تو خوب نیستند از آنکه عشایر و اقارب ایشان را بقتل رسانیده‌ای و ایشان
نخواهند گذاشت که این امر بتو قرار گیرد پس حضرت امیرالمؤمنین فرمودند که
انا لله و انا الیه راجعون و بعد از آن متوجه مرقد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله
شده بر سر قبر ایستاده بگریستند و از جفای قوم و کید ایشان محزون و شکسته و
بعد از آن فرمودند که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون روز دیگر شد
فاطمه علیها السلام فرمودند که وا سوء صباحاه افسوس بر حال آن کسی که
صباحش بر بدی بر آمد چون این سخن بگوش ابی بکر رسید گفت که اگر بواسطه این

صباح بر تو بد باشد پس این امر از برای ابی بکر بانجام نخواهد رسید و بر بالای منبر بر آمد

تا خطبه خواند که در این اثنا دوازده کس از مهاجر و انصار در مقابل منبر بپا

ایستادند اما در مهاجر خالد بن العاص الاموی و سلمان فارسی و ابوذر غفاری

و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و ابو بریده اسلمی و اما از انصار سهل بن حنیف

و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو ایوب انصاری و ابی بن کعب و ابو الهیثم

بن التیهان و این جماعه بسخن در آمده گفتند که ای ابو بکر از روز غدیر تا امروز آنقدر

نگذشته که تو فراموش کرده باشی آنچه رسول خدا در آن روز در باب خلافت

امیر المؤمنین گفته و آن همه مبالغه فرموده و او را بامارت مؤمنین نصب کرده

پس ابو بکر گفت ایها الناس اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی ای گروه

مردمان باز گردید از آن بیعتی که با من کرده اید بواسطه آنکه من بهتر از شما نیستم در

حالتی که علی در میان شما باشد پس عمر زجر او کرده گفت که ما از بیعتی که با تو کرده ایم

بر نگردیم

بر نمی کردیم و این امر را بغیر نمی گذاریم و چون روز دیگر شد امیر المومنین خود را

مسجد شده دیدند که جمعی از مهاجر و انصار جمع اند پس از سلام ایشان

فرمودند که یا معاشر الناس المهاجرین والانصار لا تنسون عهد نبیکم

الیکم فی حقی فی یوم الغدیر وغیره لا تخرجوا سلطان محمد من داره وقعر بیته

الی دورکم وقعر بیوتکم ولا تدفعوا اهل البیت عن حقنا ومقامنا فوالله یا

معاشر الجمع ان الله تعالی قضی وحکم واعلم نبیه وانتم تعلمون انا اهل بیت النبوة

ومنبع النبوة ومختلف الملائکة ومعدن العلم واهل بیت الوحی احق بهذا

الامر منکم فان القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله المنصوص علیه بوحی الله

المطلع بامر رعیته من جهة رسول الله احق بهذا الامر من غیره والله انه لفینا

هذا الامر لا فیکم فلا تتبعوا الهوی فتزددوا من الحق ان تفسدوا اما قد

سمعوه فان فی الحق سعة عن القول بالظلم ومن ضاق علیه الحق فالجور علیه اضیق یعنی

ای جماعت مهاجر و انصار فراموش مکنید عهد و پیمان نبی خود را که با ما کرد
در حق من در روز غدیر و بیرون مبرید سلطنت محمد را از خانه او و از درون
خانه او بسوی خانهای خود و دور مکنید اهل بیت را از حق ما و مقام ما پس
بخدا سوگند ای جماعت حاضر که خدای تعالی قضای این امر از برای ما کرده و حکم بآن کرده
و اعلام کرده نبی خود را باین امر و شما شنیده اید که ما اهل نبوت و معدن رسالت ایم
و محل آمد و شد ملایکه ایم و معدن علم ایم و اهل بیتی که وحی در آن خانه نازل شده
احق و سزاوارتر اند باین امر از شما بواسطه آنکه کسی که کتاب خدا را چنانچه
شاید خوانده و دین خدا را چنانکه باید دانسته و آنکه متعرض ما شد بوجهی الله و مطلع گردد
بامر رعیت از جانب رسول الله هر آینه او احق و سزاوارتر است باین امر
از غیر و بخدا سوگند که این امر در میان ماست نه در میان شما پس تابع هوای نفس و شیطان
مشوید و از برای راه آخرت توشه از حلال برگیرید و اگر چه فساد فتنه که در ما تقدم

بواسطه احداث اموری که کردید و با وجود آنها نومید شوید که در حق سعی و مشقت

که اگر کسی حق را برخود مشکل داند ظلم از آن مشکل تر است و بعد از ملاقات

آن حضرت فرمودند که بسم الله الرحمن الرحیم وما محمد الا رسول

قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فلن یضر الله شیئا یعنی نیست

محمد الا رسول و پیش از وی پیغمبران گذشته اند که اگر او بمیرد یا او را بکشند

شما بر خواهید گشتن و مرتد خواهید شدن و هر که برگردد و مرتد شود خدای تعالی را

هیچ زیان نرسد الا بنفس او و در این حال بشیر بن سعد انصاری که این شنیده بود

برخواسته گفت که بخدا سوگند یا ابا الحسن که اگر انصار از تو می شنیدند

این سخن را قبل از بیعت ابی بکر هیچ کس با وی بیعت نمی کرد و جمیعا ساعی و مبادرت

می کردند در بیعت با تو آن حضرت فرمودند که من آن نبودم که رسول خدا را

دفن ناکرده بیایم و نزاع بکرده باشم در باب خلافت و حال آنکه آن حضرت

مرا وصیت کرده بود که یا اخی لا تفارقنی حتی توارینی رمسی یعنی ای برادر من
باید که دور نشوی تا آن که بپوشانی مرا در حفره که قبر باشد و دیگران که من ظن آن
نداشتم که کسی بر من در خلافت سبقت کند با این همه مبالغه که حضرت
در روز غدیر خم فرموده‌اند و من سوگند میدهم بخدا آن کسی را که در روز
غدیر خم شنیده باشد که رسول خدا فرمودند که من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله برخیزد و
در میان قوم گواهی بدهد بانچه شنیده باشد پس جمعی کثیر برخواستند گواهی دادند
و این سخن بالا گرفت و درین باب اصوات مردم بلند شد تا آن که در خاطر
منافقین خوفی عظیم پیدا شد که مبادا مردم با امیر المؤمنین بیعت کرده از ابی بکر
برگردند و آن روز را بهزار حیله که بود گذرانیدند و چون شب درآمد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بخانه یک یک از مهاجرین و انصار درآمده ایشان را

ارشاد

از احادیث رسول خدا که در باب خلافت خود بودند گرمی ساخت
و ایشان را بنصرت خود میخواند تا آنکه شب تا بصباح حضرت امیر المؤمنین
بآن عنوان گذرانیدند و با آنکه جمع کثیری قبول نصرت آنحضرت کردند
و در آن وقت که مقرر بود که اراده اظهار نصرت کنند غیر از چهار کس نبود که
آن سلمان بود رضی الله عنه و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود رحمهم الله تعالی
که ایشان اسلحه خود در ابر پوشیده با شمشیرهای کشیده بر در سرای آنحضرت
حاضر شدند چون حضرت امیر المؤمنین از منزل خود بیرون نمی آمد و دیگر
بهیچ نماز نه جمعه و نه غیر حاضر نمی شدند و بتالیف قرآن مشغول بودند چون
چندی برین بگذشت روزی مالک بن نویره که یکی از اکابر قوم بود داخل مدینه شد
بمسجد درآمد تا ببیند که بعد از رسول الله امر خلافت به که قرار گرفت
و آن روز جمعه بود چون داخل مسجد شد دید که ابی بکر بر بالای منبر است که القوم

این که بر بالای منبر است آن مرد وصی پیغمبر است گفتند بلی گفت اگر رسول ص

در روز غدیر خم شما را باتباع او امر نفرموده بود و مبالغه ننمود دیگر بار گفت

از میانه مردم مغیره بن شعبه برخواسته گفت که یا مالک تو غایب بودی

و ما حاضر و بعضی امور حاضرین دانند که غایبان را بآن علم نباشد و امری بعد از امری

حادث می شود حاصل که امری حادث شد که آن اقتضا می کرد پس مالک گفت

بخدا سوگند که هیچ چیز حادث نشده لیکن شما خیانت کردید در امر الله و در وصیت

رسول الله پس پیش منبر رفته گفت که ای ابوبکر بچه تقریب بر بالای منبر رسول الله

برآمده و حال آنکه وصی رسول خدا حاضر است و غایب نیست ابوبکر گفت

که بزنید این اعرابی بول کننده بر پای خود را پس جمعی برخواسته او را زده از مسجد

بیرون کردند چون بر مسجد آمده بر راحله خود سوار شده این چند بیت انشا کرده

باواز بلند بخواند :: اطعنا رسول الله ما کان بیننا :: فیا قوم ما شانی و شان ابی بکر

اذا قام بکربات بکر بکانه ∴ فتلک دبیت اسد قاصمة الظهر ∴ و تغلب

تغشاه العبار کاهما ∴ به بجاهد حی او تقوم علی قبر ∴ ملوخام مالابر الوصی علیهم

افساد لوکان القیام علی جمر ∴ چون این سخنان بگوش مردم رسانید

روی بمنزل و قبیله خود کرده برفت چند روزی که برین گذشت ابوبکر خالد را

طلب نموده گفت که دیدی که مالک بن نویره در میان قوم با من جهاد کرد باید که

جمعی برداشته بقبیله او روی و او را کشته مردم او را بغارت بیاوری

بواسطه آنکه او مرتد شده بعد از آن خالد جمعی برداشته بر سر آن قبیله رفت چون این خبر

بگوش مالک رسید و او مردی بود از شجاعان عرب و او را با صد سوار

در روز جنگ برابر داشتندی اسلحه خود پوشیده با جمع خود درآمد برابر

خالد صف زد خالد چون او را می‌شناخت و پایه او را در شجاعت میدانست

سوگند غلاظ و شداد یاد کرد که بجنگ تو نیامده ام بلکه ترا بامان دادن

آمده ام و میخواهم که رفع کلفت کنم تا کسی دیگر را با تو راعی بسازم چون سوگند

بخدا و رسول خورد که هرگز با او در مقام خدعه و فریب نباشم پس مالک بازگشته

بموضع خود آمده اسلحه حرب بیرون کرده آن شب خالد را با مردم او مهمانی کرد

و چون نیمه از شب درگذشت و هر کس در مقام خود قرار گرفت خالد با جمعی بر سر

مالک آمده او را بقتل رسانید و در همان شب با زن او دخول کرد و سر مالک را

فرمود که در دیگی نهادند و با گوشت شتر پختند آنرا بخورد مردم مالک داد

گفت بخورید که این طعام ولیمه است که امشب با زن او دخول کرده ام و مردم

او را با شتر و خیل او برداشته به پیش ابوبکر آوردند تا به مسلمانان قسمت کنند

که مال اهل رده است چون خبر قتل مالک بسمع شریف حضرت امیر المؤمنین

رسید متألم شده فرمودند که انا لله و انا الیه راجعون مرویست که چون

مدت وقوف حضرت امیر المؤمنین قریب بشش ماه رسید چنانچه در آن

نشستند هرگز بیان آن کرده در نیامد روزی عمر با ابوبکر گفت تا کی حضرت ال

خدای کرد چرا کس نفرستی که علی بن ابیطالب را آورده با تو بیعت کند

چنانکه جمیع مردمان بیعت کرده اند پس ابی بکر کس بطلب آنحضرت فرستاد

چون آن کس نزد آنحضرت آمد فرمودند که من با نفس خود قرار داده ام که

ردا از دوش خود بنیدازم تا قرآنرا جمع نکنم پس از جمع کردن قرآن بیرون

خواهم آمد چون این خبر بگوش ابی بکر رسید گفت که امثال این سخنان را از و قبول مکن

بگو که اگر می آیی از روی طوع فبها و الا از روی کره می آورمت چون قاصد

مرتبه دیگر برای آنحضرت آمده طلب نمود همان عذری که اولا

فرموده بودند گفتند و چون آنحضرت از تالیف قرآن فارغ شدند ردا بر دوش گرفته

بسر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده ازار بالای قبر گذاشتند و بعد از آن

دو رکعت نماز کرده بیرون آمدند دیدند که جمعی از مهاجر و انصار حول ابی بکر در

پس رو بمن کرده بیان کرده فرمودند که هذا کتاب الله تعالی علی ما انزل و القیته

علی ما امرنی به رسول الله یعنی این است کتاب الله چنانچه نازل شده

بتحقیق و من این را جمع کرده ام چنانچه بان وجه مرا امر کرده بود رسول خدا

بعد از ان فرمودند که رسول خدا شما را وصیت کرده و گفته که انی

مخلف فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الثقلین کتاب الله الثقل الاکبر

و عترتی اهل بیتی و هو الثقل الاصغر فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فان قبلتموه

فاقبلونی معه احکم بینکم بما انزل الله فیه فانی اعلم منکم بتاویله و ناسخه

و منسوخه و محکمه و متشابهه و حلاله و حرامه یعنی انکه من میگذارم در میان شما

چیزی را که هرکه دست بران زند گمراه نشوید بعد از من و آن ثقلین است

یکی کتاب الله است و ان ثقل اکبر است و دیگری عترت من که ان ثقل

اصغر است و اهل بیت من و این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا انکه بر من بر حوض کوثر

وارد

بس رسیدند پس حضرت امیر المؤمنین فرمودند که اگر شما قبول دارید آنرا

برای برادر قبول کنید تا حکم کنم در میان شما بدستوری که خدای تعالی نازل کرده

بواسطه آنکه از شما داناترم بتاویل قرآن و ناسخ و منسوخ آن و محکم و متشابه آن

و حلال و حرام آن پس عمر گفت که فانصرف به حتی لا نفارقک فلا حاجة

لنا فیه و لا فیک یعنی این را بردار و برو تا از تو جدا نشود و تو از و جدا شوی

که هیچ حاجتی ما را نه بآن و نه بتو پس آنحضرت قرآن را برداشته بمنزل خود عود

فرمودند و آنرا در مصلا که داشتند و اکثر اوقات را بتلاوت قرآن میگذرانیدند

روز دیگر عقیل بن ابی طالب بمنزل آنحضرت آمده دید که گریه میکنند گفت که یا اخی

ما لک تبکی لا ابکی الله عینک یعنی ای برادر ترا چه پیش آمده که گریه میکنی که خدا

نگریاناد چشمان ترا آنحضرت فرمودند که یا اخی بکای و اسد بس امر قریش یعنی گریه

بخدا سوگند که بواسطه امر قریش است که ایشان تبدیل میکنند اوامر و نواهی الهی را

و تحریف می‌نمایند دین رسول او را پس عقیل گریان از آن منزل رجوع نمود

و بعد از آن عمر جمع نمود از طلقا و منافقین گروهی آمد بر سرای امیرالمؤمنین ع

آمده دیدند که در سرا بسته است فریاد بر آوردند که بیرون آی

ای علی که ترا خلیفه رسول خدا می‌طلبد چون آنحضرت در بر روی ایشان نگشود

رفته بسته هیزم آوردند که آتش در آن سرا زنند و عمر آواز بلند کرد که

والله لئن لم یفتحوا النضرمنه یعنی اگر دروازه نگشایند بخدا سوگند که آتش

در دروازه زنیم و آن را بسوزیم چون فاطمه علیها السلام یقین دانست که آتش

در آن منزل خواهند زد پیش آمد تا بگشاید چون گشود پیش از آنکه

غایب شود عمر چنان لگدی بر روی او زد که فاطمه در میان باب و حایط ماند و

اعضایش در هم فشرده گشت بعد از آن بدرون سرای آنحضرت رسیدند و آنحضرت را

بجانب مسجد می‌کشیدند که فاطمه خود را بانحضرت رساند و گفت که بخدا سوگند

نگذارم

که نگذارم که شما ابن عم مرا بظلم ازین منزل بیرون برید و فغان بر آورد

که ویلکم ما اسرع ما خنتم رسول الله و قد اوصاکم باتباعنا و مودتنا و التمسک بنا

وای بر شما ای قوم چه زود خیانت کردید با رسول الله حال آنکه وصیت کرده بود

شما را باتباع ما و دوستی ما و استمساک بدوستی ما چون آن گروه این سخنان شنیدند

شدت بیشتر کردند پس عمر بخشم تمام یکی از آن گروه گفت با این دره که داری

بزن پس آن دشمن خدا و رسول چنان دره بر پشت مبارک فاطمه زد که فی الفور

فرزندی که در شکم داشت ساقط شد و رسول خدا از آن فرزند خبر داده بود و اورا

محسن نام کرده و اثر دره بر پشت مبارکش بسیار ظاهر شد بعد از آن امیر المومنین را

بعنف بمسجد بردند چون فاطمه شدت قوم ملاحظه نمود و هر چند عجز نمود دید که بجای نمیرسد

خود را بمحنت تمام بسر روضه رسول خدا رسانیده از آزار قوم نالان شده فرمود

نفسی علی زفراتها محبوسة فالیتها خرجت مع الزفرات لا خیر بعدک فی الحیوة

وانما ابکی مخافة ان تطول حیاتی بعد از ان فرمود که وااسفا علیک یا ابتاه وکل

حبیبک ابو الحسن المؤمن وابو سبطیک الحسن والحسین من ربیته صغیر

او احتضنته کبیرا او اجل احبائک لدیک واحب اصحابک علیک یا خیر الانام

فها هو یساق فی الاسر کما یقاد البعیر بعد از ان ناله را پست کرده باواز حزین

واحبیباه وامحمداه گفته از خود رفت چنانچه مردم را گمان شد که بعالم عقبی

مراجعت نمود پس مردم باواز بلند گریه اغاز کردند و با این همه فتنه واشوب

آن قوم بی آزرم امیر المؤمنین را بمقابل ابی بکر برده گفتند که دراز کن دست خود را و

بیعت کن با ابی بکر پس آنحضرت فرمودند که والله لا ابایع والبیعة لی فی

رقابکم یعنی بخدا سوگند که بیعت نمی کنم و حال انکه بیعت کردن از برای من در

گردن شماست از ان میان یکی رو بامیر المؤمنین کرده گفت که بایع فان لم تفعل

نضرب الذی فیه عیناک پس آنحضرت روی بجانب آسمان کرده فرمود که

اللهم

اللهم انی اشهدک انهم ان یقتلونی فانی عبد الله واخی رسول الله پس بار دیگر
آن قوم شدت کرده گفتند که دست دراز کن و بیعت کن بار چهارم آنحضرت
ابا فرمودند آن قوم یکبار دست آنحضرت دراز کردند و درین حال ابی بکر
دست خود را بدست آنحضرت رسانید آنحضرت رو بقبر رسول خدا
کرده فرمودند یا بن العم ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی از
عبد الله عمر منقول است که گفت که در آن وقت ازدحام ناس که مردم را
می گرفتند که با ابی بکر بیعت کنند دیدم که جمعی سلمان در آن ناحیه بود دیدند که بیعت کنید
شنیدم که می گفت با کافر هرگز بیعت نکنم این معنی بر دلم گران بود و همیشه
خاطر آزرده بودم تا روزی دیدم که مروان بن حکم بر بالای منبر رسول خدا
بر آمده خطبه میخواند در آن وقت گفتم که رحمت کناد خدا تعالی بر سلمان که این که
با ابی بکر بیعت نمی کرد بواسطه علی بود که برین مراتب داشت و او دیده است که

آن بیت جهاد در عقب داشته از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق
منقول است که در آن وقت که ابوبکر خلیفه شد کس بجانب فدک فرستاده
وکیل فاطمه را که در فدک می بود اخراج کرده کس از جانب خود نگاه داشت
و فدک و هر چه در و بود بتصرف خود در آورد فاطمه پیش ابوبکر رفته گفت
که ای ابن ابی قحافه چرا منع می کنی از من حقی را که از پدر بمن رسیده گفت بقول پدرت
منع می کنم بآنکه گفته که نحن معاشر الانبیاء لا نورث درهما و لا دینارا
ما ترکناه صدقة یعنی ما جماعت انبیا میراث نداریم و آنچه از ما می ماند آن مال
فقراست پس فاطمه علیها السلام فرمود که ای ابن ابی قحافه افترا بستی علی رسول الله
ای پسر ابی قحافه افترا کردی بر رسول خدا بعد از آن فرمود که تو وکیل مرا
از فدک چرا بیرون کردی و حال آنکه این را که رسول خدا بمن داده بود و [illegible]
و این را آن حضرت در ایام حیات خود داده اند این است که من از آبا بنت

گرفته باشم پس آن حضرت فرمودند که اکنون عند الله من الکاذبین یعنی در حکم

تو نزد خدا تعالی از جمله کاذبانی ابوبکر گفت که چرا آنحضرت فرمودند که رد کردی

شهادت خدا تعالی در حق او و شهادت من قبول کردی چنانچه رد کردی حکم خدا

و رسول را در عطاء فدک و حال آنکه فاطمه قابض بود و متصرف درین فدک

در ایام رسول خدا و تو دعوی کرده از دست او می گیری و ازو گواه می طلبی

با آنکه رسول خدا فرموده که الشهود علی المدعی والیمین علی المنکر پس جمعی که حاضر بودند

بیکدیگر نگاه کرده گفتند صدق الله و رسوله و صدقت یا ابا الحسن درین وقت

ابوبکر اصلا ملتفت بجانب آنحضرت نشده و تصدیق مردم را نیز بچیزی نگرفته

دست عمر گرفته بمنزل برد چون در درون خانه رفتند بعمر گفت که دیدی امروز

علی را با ما و طرز حکایت او نزدیکست که اگر یک مجلس دیگر با ما درین عنوان سر برد

تمام مردم را با ما شوریده می سازد بعد از آن عمر گفت که مصلحت در قتل او است

ابوبکر گفت که کیست که جرات بر قتل او تواند کرد عمر گفت که خالد بن ولید ابوبکر گفت

که خالد نمیتواند کرد واگر این امر بفعل آورد بعد از آن فتنه شود و طح

بر سر قبر پدر خود رفته نوحه آغاز کنند و مردمان یکبار از ما برگردند بار چنانچه

در وقت فوت رسول خدا مردم مختلف شده بودند بعد از قتل علی نیز

مختلف خواهند شد چون بعضی از انصار دیدند که ابی بکر و عمر بیرون جانب رفتند

و سخنان ایشان در وقت تصدیق امیرالمؤمنین التفات نکردند جمعی که نشسته بودند

ابیاتی چند انشا کرده بدرون خانه فرستادند و آن ابیات این است

عدلت ابا بکر علی کل ملحد ؛ وحرب علی آل النبی محمدا ؛ واغضبت سهم

عدیا وزهره ؛ وافقرت عن اس سلالة احمد ؛ لاتشرع بدلتم

وقصیتم ؛ عهودکم یا قوم بعد التاکد ؛ انی فدک شکریان محمد ؛ جبا

من دون شیم شهد ؛ علی دیلمان وسعد ادبعده ؛ وجندب مع عمار

دبطکه

وسط مسجد ونحن شهود یوم تقی محمد * نظلمك اولاد النبی محمد * چون عمرو بن

این ابیات خواندند بسیار غمگین شده رسیدند که مبادا فتنه حادث شود

هرکدام بسرای خود رفتند بعد از آن آنحضرت کتابها بایشان نوشته فرستاد

مشتمل بر مواعظ و مواعید لذیذ آن عبارت که آنحضرت نوشته بودند

متلاطمات امواج الفتن بحار همسفن النجاة و خطر انجاح اهل الفحص تجمع اهل العطر

واستضاء بنور الاسرار واقتموا مواریث الطاهرات الاخیار و خفوا

بانقل اوزار بعضهم بحلة النبی المختار فکانی بکم تترددون فی العماکم

الیهم فی الطاحونة اما والله لو اذن لی ما لیس ما به علم لحصرت روسکم عن اجسادکم

تحت العصید بقواضب من حدید و علی من جماجم شجعانکم ما افرح ابائکم

واوحش به محافلکم فانی قد اعرفتمونی بردی العساکر و هازم الجحافل و مبید خضراکم

محمد و ضوء ضیائکم اذا انتم فی بیوتکم تعکفون وانی لصاحبکم لا اس لعمری ای جعدم

ان يكون فينا النبوة والخلافة وانتم تذكرون احقادا بدرية وثارات احدية
قلت بما سبق من الله فيكم لهذا اختلفت اضلاعكم في افواجكم كهذا اختل اسنان
دوارة الرحا، فان نطقت بحق قلتم وان سكت قلتم جزع ابن ابي طالب من الموت
هيهات هيهات الساعة الى تعالى نذا اما الموت المميت وخوض المنايا
جوف ليل حالك حامل السعف الصفق والرمح الطويل وتكسر الرايات
في غوامض الغمرات ومعرج الكربات وحر السكرات اشهى فوالله لابن ابي طالب
بالموت انس الطفل الى محالب امه بل بكم المراحل لو بحت مما انزل الله فيكم
في كتابه العزيز لاضطربتم اضطراب الارشية في الطوى البعيدة وتحيرتم
من نوبكم ها من على ادباركم ها بين وبكى ابون وجدى حتى القى ربي بيد جذاء
صفرا فانما مثل دنياكم عندي كمثل غيم فاعلا ثم انبسط فاستوى ثم تمزق فانجلا
رويدا عن قليل تنجلى عنكم الغطل فتجدون ثم فعلكم مراد بحصدون عن امركم دعا

و مما قاتلا و کفی بالله حکیما و رسول الله خصیما و بالقیامة موعدا فلا یبعد الله انهما
سواکم و غیرکم والسلام علی من اتبع الهدی چون این نوشته بایشان رسید عجبی عظیم
در دل ابی بکر پدید آمد جماعت خود را طلب نموده گفت که ای گروه مهاجر و انصار
من در باب فدک و دعوی فاطمه با شما مشورت کردم شما گفتید که انبیا میراث نگذاشته اند
باید که این مال داخل مال تصدقات کنی و من بقول شما کردم و اکنون علی نوشته مشتمل بر کلمات
تهدیدات نوشته پس اگر او متوجه حرب شود میدانید که از عهده او بر نیاییم
علاجی باید کرد که ما را تاب مقاومت با او نیست عمر گفت که ای ابوبکر تو
این گمان نداشتم که نفس تو اینهمه زبون و اینقدر ضعیف است ترا امروز آن پایه بیشتر است که
که بر بالای منبر رسول خدا بر می آیی و همه مردمان با تو بیعت کرده اند چه خوف می کنی
از مرد تنهائی که امر او را تمکین نکنند و هر که از پیش او در مقام اعانت شود و خاطر
از این امر جمع کن و از صواعد و رواعد سخنان او مهلک مباش او یک مرد بیش نیست

دبا عالمی برابری نتواند کرد پس ابوبکر گفت اشهد که بابد با عمر الارکینی بس

اغالیطک واسد ان هم بقتلی و قتلک بقتلنا بتمام دو بیم بیمیه یعنی ترا

حق
بخدا سوگند میدهم ای عمر که ترک کنی ما بس که جبار بهارا و مرا در غلطها انم

سوگند بخدا که اگر او اراده کند قتل مرا و ترا هر دو بدست چپ د اشنیه میشوم

که احتیاج بدست راست نباشم و ما را از و نجات حاصل نیست الا به خبر

یکی آن که تهمت دویم آن که ابن عمش او وصیت کرده که جنگ مکن

سیوم آن که هیچکدام ازین قبایل نیستند که کسی از ایشان در راو کشته باکه

واگر ایشان بی بود این امر خلافت بالفعل تعلق با و میداشت و دیگر آنکه دنیا در نظر او

بهتر از زندگانی یکی از ما است دیگر گفت که ای عمر مگر تو فراموش کردی روز احد را که

با ما جمیع لشکر گریخته بر بالای کوه بهاد طلبیدند بها برآمده بودیم و او به تنهائی در ... صعب بود

و جمیع صنادید قریش و ملوک قوم او را درمیان گرفته بودند و دل بقتلش نهاده

داد

دانسته اند گویا جمیع آن مردم را بیعت نمود و پس ابی عمر اولی آن
که او را اجل خود بگذارید و چنانچه او ترک ما کرده ترک او کنید و بقول خالد
مغرور مشوید که او جسارت بقتل علی نتواند کرد و بر تقدیری که بحیله قتل او
ظفر یابد آل عبد مناف بسیار اند و فتنه بالا گیرد و مردم از ما بر گردند
و این امر از دست ما بیرون می رود و بعد از آن عمر گفت که تو کس فرستاده
خالد را طلب کن تا با او درین باب مشورت کنیم بعد از آن هر چه رای قرار گیرد
چنان کنند پس کس فرستاده او را طلب نموده بدرون سرای خودش بردند
و چون خالد در آمد ابوبکر و عمر برخواسته با او تواضع بسیار کردند و گفتند که
ما را با تو رجوعی هست باید که اجابت کنی قول ما را خالد گفت قبول کردم اگر
قتل علی باشد ایشان گفتند که بلی همین است و چون اسما بنت عمیس که زوجه ابی بکر بود
برین مرات واقف شد کنیز خود را گفت که میروی بمنزل امیر المؤمنین علیه السلام و سکوی

که بتو سلام رسانید و گفت ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک پس آنحضرت
بآن کنیزک که این پیغام رسانید گفتند قولی لمولاتک یرحمها الله فمن یقتل الناکثین
والقاسطین والمارقین مضمون آنکه صاحب ترا که خدا بر او رحمت کناد بگوی که اگر تو مرا
دستی بر من داشته باشند و مرا توانند کشت پس قتل ناکثین و قاسطین و
مارقین که خدا امر کرده و حال آنکه رسول خدا امر بقتل ایشان خبر داده پس خاطر جمع دار
که ایشان را بمن دستی نیست اما چون خالد قبول نمود که آنحضرت را بقتل رسانند
ابوبکر با او گفت که وقت نماز صبح که باخفا دیگر است باید که تو نزدیک او بنشینی
در وقت نماز و همین که من سلام دادم تو شمشیر کشیده بگردن او برسانی
چون روز دیگر شد خالد شمشیر [illegible] بطریق معهود آمده در پهلوی آنحضرت نشست
و چون ابوبکر بتشهد نشست پشیمان شد از این امر از خوف آنکه مبادا فتنه بالا گیرد
و او از خلافت محروم ماند پس در تشهد درنگ نمود تا حدی که نزدیک بآن رسید که

آفتاب برآمد بعد از آن رو بخالد کرده گفت که الا لا یفعلن خالد ما امر یعنی آگاه
نمیکردانم که باید بکند آنچه خالد بآن مأمور شده بعد از آن سلام داده نماز باتمام
رسانید پس حضرت امیر رو بخالد نموده فرمودند که ای خالد تو میخواستی بکنی آنچه ابو بکر ترا
امر کرده بود گفت بخدا سوگند که اگر او نهی نمیکرد من گردن ترا با شمشیر میزدم
حضرت امیر برخاسته خالد را گرفته در هم فشردند چنانچه نطق بشر ساله درآمد
بعد از آن او را گرد کرده بر زمین زدند و دست مبارک بر گلوی شوش نهاده شروع
در افشردن کردند در حال ابو بکر بعمر گفت که این است نتیجه مشاورت با تو بعد حال
الحمد لله بر سلامت احوالم بعد از آن هر که اراده میکرد که خالد را از دست آنحضرت
بیرون آرد آنحضرت نگاهی غضب آلود بسوی او می کرد که آن شخص را قدرت
پیش آمدن نبود پس ابو بکر رو بعباس کرده گفت که یا عم رسول الله اشفع لنا عند
ابن اخیک فی خالد پس عباس پیش آمده گفت سالتک بالله و بحق القبر و من فیه

و بحق ولدیک و امّهما الا ترکت خالدا و بعد از آن میان هر دو چشم آنحضرت بوسید

پس آنحضرت از روی سینه خالد برخاسته رو بعمر کرده فرمودند که یا ابن صهاک

الحبشیة لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله لعلمت اینا اضعف ناصرا

و اقل عددا یعنی ای پسر صهاک حبشیه اگر نبودی آنکه کتاب الهی پیش

سبقت گرفته بود بآنکه این چنین فتنه در دنیا واقع خواهد شد تا پاک از

ناپاک و سعید از شقی ظاهر و ممتاز گردد و اگر نه پیمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بودی با من که درین بلا صبر کنم تو امروز میدانستی که ما یا شما کدام یک ضعیفتریم

از روی عدد بعد از آن عباس روی با بوبکر آورده گفت که اما والله لو

قتلتموه ما ترکنا منکم تمشی علی وجه الارض یعنی بخدا سوگند که اگر می کشتید او را

نمیگذاشتیم احدی از قوم تو که زنده باشد که در روی زمین قدم می نهاده باشند

بعد از آن خالد را از دست آنحضرت خلاص کردند و آنحضرت از مسجد بیرون آمده

متوجه منزل شدند که در راه دیدند امام حسن و حسین علیهما السلام از این قصه
خبر یافته سراسیمه و گریان و نالان با جمعی از بنی هاشم متوجه مسجد شده اند چون
چشم آنحضرت بر ایشان افتاد بآستین مبارک آب چشم ایشان را از روی
مبارک ایشان پاک نمود و از ناله ایشان تسکین فرمود و این قضیه بعد از فاطمه زهرا
واقع شده چون بنی هاشم از این قضیه خبردار شدند مجتمع شده بدر سرای آنحضرت آمدند
و از آنحضرت رخصت قتال خواستند آنحضرت فرمودند که من در این باب
تابع وصیت ابن عم رسول خدا ام و صبر می کنم چنانچه بان امر فرموده بعد از آن فرمود
که اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی و کفؤا انائی و صغروا عظیم منزلتی
و اجمعوا علی منازعتی حقا کنت اولی به من غیری و قالوا الا ان فی الحق ان تاخذه
و فی الحق ان تمنعه فاصبر مغموما او مت متاسفا فنظرت فاذا لیس لی رافد و لا
ذاب و لا مساعد الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة فاغضیت علی القذی و جرعت ریقی

علی التسحی وصبرت من کظم الغیظ علی امر من العلقم و الم للقلب من حز الشفار
وما توفیقی الا بالله توکلت و الیه انیب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بعد از اتمام این مراتب شمه از قبایح اموری که در ایام ثلاثه واقع شده مذکور می شود
از جمله آنچه در ایام ابی بکر واقع شده یکی قتل مالک بن نویره بود چنانچه مذکور شد
که او راضی به بیعت ابی بکر نشد ابو بکر خالد را بر سر او فرستاده تا او را بگیرد
و خالد چون ملاحظه نمود که از عهده او بر نمی آید با او سوگند خورد و پیمان کرد و گفت
که با تو جنگ ندارم بلکه امشب مهمان توام و در قبیله او فرود آمده با هم نماز کردند
و طعام خوردند بعد از آنکه خاطر جمع کرده هر کس در موضع خود در خفته بخواب رفتند خالد
با جمعی بر سر مالک ریخته او را کشت و همان شب با زن او دخول کرده
باقی قبیله او را با اسباب و زنان و فرزندان او غارت کرده به پیش ابو بکر آورد
ابو بکر آنها را میان مسلمانان قسمت کرد و همه مسلمانان آنها را بحلیت و ملکیت گرفتند

دارن

و زنان ایشان را بمنازل خود برده دخول کردند الا عمر بواسطه خویشی که با مالک
بن نویره داشت حصه خود را قبول نکرد و باز پس فرستاد بعد از آن نزد
ابو بکر رفته گفت که این امر بقانون اسلام درست نبود بواسطه آنکه این قوم قایل ایمان
بشهادتین و تو شنیده از رسول خدا که گفت امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا
لا اله الا الله و انی رسول الله فاذا قالوا فقد احفظوا منی دماءهم [illegible]
و تصرف در اموال ایشان حرام و دخول از ازواج ایشان نکاح و زنا و امثال آن کفر
و ظلم ابو بکر در جواب گفت که خالد بر دست از اهل اسلام در اینجا خطایی کرده
و این ابان عنوان گذرانید و چون نوبت عمر در رسید در ایام خلافت خود از مال
و اسباب مالک بن نویره هر چه پیش هر کس که بود گرفته بوارث او داد
و از قبیله او هر زن و فرزند که بغارت آورده بودند همه را پیش هر که بود گرفته باز پس داد
حتی آنکه بعضی از آن زنان آبستن شده بودند ایشان را گرفته بشوهران اول باز پس داد

پس اگر کسی را اندک تامل و انصافی باشد همین مایه در استبصار او کافی است

و اگر مالک بن نویره و عشیره او کافر بودند پس اموال و اسباب او و زنان

و فرزندان ایشان را که بر سبیل قسمت کرده بود بمسلمانان داده بود و مسلمانان بر سبیل

حلیت دخول کرده در ازواج ایشان و بعضی از انها حامله شده عمر چگونه از مسلمانان

گرفته باز بکافران داد و اگر مالک و قومش مسلمان بودند ابو بکر زن و فرزند مسلمانان را

بکدام حجت و دلیل بر مسلمانان دیگر حلال گردانیده و یکی دیگر که در ایام خلافت ابو بکر

واقع شده که از مصیبتهای عظمی است ایذای حضرت فاطمه است بنت رسول الله

در بیرون آوردن فدک از تصرف او با وجود انکه در تصرف او بود

از گواه طلبیدن و بعد از ان گواهی حضرت امیر المومنین قبول نکردن و رد شهادت

ام ایمن و باقی اهل بیت کردن و با وجود احادیث صحیحه که در حق فاطمه وارد شده

که موالف و مخالف نقل کرده اند یکی انکه فاطمه بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی و من اذانی

فقد

فقد اذی الله تعالی یعنی فاطمه پاره ایست از من پس هر کس که او را رنجانید حقیقة مرا

رنجانیده باشد و هر که مرا رنجانید خدا را رنجانیده باشد و دیگر آن حدیث که یا فاطمه

ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک و با وجود این مراتب ابو بکر از آزار فاطمه

باکی نداشت و او را بجوری رنجانید که وقت رحلت وصیت کرد که مرا پنهان دفن کنید

که ایشان واقف نشوند که مبادا بجنازه من حاضر شوند یا آنکه بر سر قبر من مرور کنند

ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا

پس بعد از ظهور آنکه این قوم حق فاطمه بردند و ایذاء فاطمه کردند و فاطمه از ایشان

آزرده بخاک رفت اگر کسی با وجود این مراتب ایشان را مسلمان داند او خود مسلمان نخ

خواهد بود   مرا باور نمی آید ز زعم اعتقاد حق ز هر ار دون دینی همه را شتن

یکی دیگر از بدعتها آنکه چون ابو بکر در خلافت قرار گرفت از مال بیت المال

و صدقات هر روز سه درهم حصه خود مقرر ساخت و حرمت این بر کسی که عارف باشد

باحکام شریعت ظاهر است بواسطه آنکه مصرف اموال صدقات
بنابر قول خدا و رسول معدود و معین است و از هیچکدام از آن معدود و د معین نشود
پس تصرف او در آن بر خلاف قول خدا و رسول باشد و اکل آن حرام
و دیگر از بدعتهای آن که فرمود که منادی ندا کند که در مدینه هر که از آیات
بینات قرآن عظیم نزد او باشد بیاورد و هر که نزد او آیه بود چون
می آورد که گواه عدل نداشت باین که آیه قرآنیست قبول نمی شود
و از اینجا معلوم می شود که کسی که علم بتنزیل نداشته باشد بتاویل بطریق
اولی نخواهد داشت پس کسی که عالم بتاویل و تنزیل نباشد جاهل خواهد بود
باحکام دین و حدود ما انزل الله پس اگر حکمی کند بغیر ما انزل الله خواهد بود
که و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون چگونه حاکم باشد بر مسلمانان
و اطاعت او چگونه واجب باشد بر سایر ناس و خصوصا بر آن که عالم باشد

برین مراتب دیگر آنکه گواه عدل طلب می کرد در اثبات آیه و اگر
کسی گواه نمی داشت قبول نمی کرد معلوم می شود که گمانش این بود که مردم
مثل این آیات بینات می توانند ساخت و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
فرموده که قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا
یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا از غایت جهالت معلوم می شود
بواسطه آنکه این آیه کریمه نشنیده بود یا آنکه باور نداشت و اگر کسی با وجود
این جهالت قایل بحکومت او باشد قایل بجهالت خود شده باشد و دیگر از
بدعتها آنکه در وقت وفات خود وصیت کرد که او را درون خانه رسول الله
پهلوی آنحضرت دفن کنند با وجود آنکه خدا تعالی امر کرده که بی اذن آنحضرت
کسی داخل خانه آن سرور نشود و حکم حیات آنحضرت و حال ممات
آنحضرت واحد است پس آن آمدن او بر قبر مبارک آنحضرت در خانه خاص

آن حضرتست پس آن دو کس که بی اذن آنحضرت از روی وصیت خود
در آن منزل مدفون شده باشند عاصی باشند بواسطه مخالفت امر
خدا تعالی و اگر آن منزل چنانچه علمای اهل سنت می‌گویند بارث
بعایشه رسیده بود حیا ذا باید ازین سخن که فدک را از فاطمه می‌گیرند که
پیغمبر گفته نحن معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقه یا جمیع انبیا ارث
نمیداریم و آنچه از ما میماند صدقه است و خانه را بعایشه می‌دهند که ارثست
و اگر گویند که عایشه بارث نگرفته بنابر آنکه متروک آن حضرتست و صدقه است
و همه مسلمانان در آن شریک اند پس تصرف ابابکر و عمر در آن منزل از
بابت حصه خود و تجویز مسلمانان باشد پناه بخدا ازین سخن که در دفن کردن امام حسن علیه السلام
آورده‌اند که یک لحظه در پهلوی قبر جدش صلی الله علیه و آله بگذارند عایشه که
ام المومنین است با گروه مسلمانان متفق شده آمدند و تابوت آن حضرت را

بر زدن

تیرباران کردند و گفتند که بیرون برید از این موضع که جایز نیست که آن شخص
امام حسن در پهلوی جدش سبحان الله در وقت که گذاشتن ابو بکر و عمر در ان موضع
بر مسلمانان نیاخت و در وقت گذاشتن حسن آن موضع بر همه کس حرام خصوصا بر اهلبیت
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اما از بدعتها که در ایام عمر واقع شد از جمله یکی
تغییر احکام صلواة و اذان و اقامت و احکام وضو بود چنانچه بر عالم منصف
این معنی ظاهر است که این امور در ایام حضرت رسالت پناه نوعی دیگر بود
و در ایام عمر تغییرات در آنها واقع شد چنانچه علمای اهل سنت نقل کرده اند
بلا خلاف که در عهد رسول الله حی علی خیر العمل در اذان می گفتند چون نوبت به
عمر رسید گفت از اذان بینداختند بواسطه آنکه مبادا مردم اعتماد
برین قول کرده ترک جهاد کنند چه هرگاه که مردم دانستند که بهترین اعمال
صلوة است میگویند که ما مشغول بصلواة شده جهاد نمی کنیم و بعد از اسقاط

حی علی خیر العمل الصلوة خیر من النوم بجای آن وضع کرد و اهل سنت عمل بقول او
کرده ترک قول خدا و رسول کردند گویا که در احکام دین عمر از خدا و رسول داناتر
و دیگر قول آمین در آخر قرائت فاتحه نصب کرد چنانچه اولیای او آنرا
واجب می‌دانند با آنکه اجماع کرده اند این نقل از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله
با آنکه ایشان گفته اند که من قال آمین فقد افسد صلوته و علیه الاعاده یعنی هر که در نماز آمین بگوید
پس بتحقیق که باطل گردانیده نماز خود را و واجبست بر او که اعاده کند نماز را
دیگر آنکه امر کرد مردم را بدست بستن در نماز چنانچه عادت یهود است و این را
تواضع نام کرد و عادات یهود را در میان اهل اسلام بخوبست که پسند کنند
چنانچه مشهور است که عمر روزی بحضرت پیغمبر گفت انا نسمع من الیهود اشیاء
نستحسنها افتکتب ذلک یعنی ما را از یهود خبرها چند می‌شنویم که مستحسن
میدانیم آیا آنها را در شریعت داخل کنیم تا مردم بآن عمل می‌کرده باشند

بی

پس آنحضرت غضب آلوده شده فرمودند که تعرفنی یا ابن الخطاب لو کان موسی

حیا لما وسعه غیر اتباعی یعنی بشناسی مرا ای پسر خطاب که اگر می‌بود موسی زنده

درین ایام هر آینه در وی غیر متابعت من چیزی نمی‌بود چون آثار یهود در ایام آنحضرت

بالکلیه برطرف شده بود و دو چیز در وقت پیغمبر حلال بود یکی حج تمتع و دیگری

متعه نسا عمر گفت که من از احرام کرده نهی از آن می‌کنم و هر که از ان فعل آورد

او را عقوبت می‌کنم قباحت این امر احتیاج بتوضیح ندارد چه هم از کلام خود نیز

ظاهر می‌شود که حلال کننده این دو چیز خدا و رسول اند و حرام کننده عمر و

بالفعل اهل سنت ترک خدا و رسول کرده اند و بقول او عمل می‌کنند

دیگر از بدعتها رد مقام ابراهیم علیه السلام است و صورت آن قضیه چنان است

که آن سنگی که ابراهیم علیه السلام در وقت ساختن خانه کعبه بپای مبارک بر بالای

آن نهاده بود که آن سنگ را مقام ابراهیم علیه السلام میگویند در ایام

ابراهیم در آن موضع بود که از اقدام جاهلیت جبریل علیه السلام می گویند
و در ایام جاهلیت کفار آن مقام را از آن موضع برداشته باین موضع که بالفعل
هست آورده نصب کردند و حضرت رسول الثقلین بعد از گرفتن مکه
آن سنگ را باز بهمان موضع که در ایام ابراهیم علیه السلام بود برده
نصب کردند که امر خدا همین است و آن سنگ چنانچه آن حضرت نصب کرده بود
همچنان در آن موضع بوده در ایام ابوبکر بر حال خود بود چون نوبت بعمر رسید
گفت آن سنگ را برداشته بهمان مکان که در ایام جاهلیت کفار
نصب کرده بودند بردند منقول است که در وقتی که عمر آن سنگ را از آن موضع
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته بودند برداشته باین مقام آورد شخصی
آمده گفت که آن روز که پیغمبر این سنگ را برداشته بر بساطی
آورده از اصل خانه کعبه تا آن مقام پیموده نگاه داشته ام عمر آن ریسمان را

طلبید

طلب نموده آن نیکان را بمو ده سنگ را باز بهمان نوع که در ایام پیغمبر
گذاشت واما آنچه در ایام عثمان واقع شده بدعتها از جمله آن اخذ مال مردم است
از روی ظلم که آنرا بالفعل زکوة تمغا می گویند و ضرر این در اسلام زیاده از آنست
که احتیاج بشرح داشته باشد چه تمام اموال مسلمانان که بواسطه این امر بغارت رفته
و بسا خون مردم که بر سر آن ریخته شده و درین باب آنحضرت حدیث فرموده
که کافی است که کل من ابتدع بعد الرسل فی شرایعهم بدعة فعلیه وزرها ووزر العاملین بها
الی یوم القیامة من غیر ان ینقص العامل بها شیئاً من وزره یعنی هر که اختراع کند بعد از انبیا
در احکام دین ایشان چیزی را که آن چیز در آن دین نبوده باشد پس بر آن کس است گناه آن
عمل و گناه آن کسی که بآن عمل می کند تا روز قیامت بی آنکه از گناه عامل کم شود
عیاذاً بالله از آنکه کسی با کاتبان و عاملان آن فایده شریک باشد در گناه
و دیگری قرق کردن صحراها و کوهها است از آنکه گوسفندان و شتران مسلمانان را

نگذارند که در آن موضع رعی کنند تا چیزی نگیرند و دیگری آنکه پس آوردن عم خود و پسر عم خود

که آن حکم بن العاص و مروان بن الحکم باشند و این چنان بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

از کمال آزاری که از ایشان کشیده بود فرموده بود که مروان بن حکم را با پدرش از مدینه

بیرون کنند مسلمانان جمیعا اتفاق نموده بجبر تمام ایشان را بزور راه

از مدینه راندند و ایشان مقهور مسلمانان بودند تا زمان عثمان و عثمان ایشان را

پس آورده مروان را بکمال حرمت و عزت داده رتق و فتق مهمات

خود کرد و این مخالفت صریحست با رسول الله و پناه بخدا از مخالفت رسول خدا

و دیگر یکی از بدعتهای عظیم سوختن مصحفهاست و عبد الله بن مسعود که مصحف خود را

نداد که بسوزد چندان زد که مرد نعوذ بالله از سوختن قران کریم و از قول آنکه

قایل بقباحت این فعل نیستند و این را توجیه می کنند فما جزاء من یفعل ذلک

منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب و ما الله

بغافل

بنقل علما معلوم و دیگری زدن عمار بن یاسر است و این چنان بود که روزی عثمان
بالای منبر بود در مسجد حضرت رسول خدا و خطبه میخواند که عمار بن یاسر از این
برخواسته متوجه بیرون شد عثمان از بالای منبر فرود آمده از عقب او رفته او را
رفته بر پشت خوابانیده و پای بر شکم او نهاد و اعوان او نیز در زدن
مدد می کردند تا آنکه عمار بیهوش شد بگمان آنکه عمار مرده است دست از و باز داشتند
هر که این فعل را حسن داند او داند عمار در روز قیامت و دیگری آزرده کردن
و راندن ابو ذر غفاری است از حرم خدا و حرم رسول خدا با آنکه اجماع است
بر صحت این حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ان الله تعالی اوحی
الی انه یحب اربعة من اصحابی یعنی بدرستی که الله سبحانه و تعالی وحی کرده بمن که
او دوست میدارد چهار کس را از اصحاب من و امر کرده مرا بمحبت ایشان
پس شما نیز ایشان را دوست دارید پرسیدند که یا رسول الله کیانند این چهار کس

آن حضرت فرمودند که علی سید هم و سلمان و المقداد و ابوذر پس هر گاه

که ابوذر از آن جمله باشد که خدا و رسول او را دوست دارند پس آزردن او

آزردن خدا و رسول باشد و اگر کسی قایل این نباشد او داند و ابوذر و دوستانش

و دیگری نقل خطبه است از یوم النحر بیوم عرفه آنچه مذکور شد جمع اند که بود از بدعتها

در ایام خلافت ثلاثه واقع شده چه ذکر مجموع آنها ممکن نبود بواسطه آنکه مدت

خلافت ایشان قریب به بیست و چهار سال بود و کم روزی بر ایشان گذشته

که امری احداث نکرده باشند و جمله آنها محفوظ است فی کتاب لا یضل و لا ینسی

دار توفیقات الهی کسی را که سعادت ابدی روزی باشد همین مراتب مذکوره در

استبصار او کافی است و اگر دور از اینجا از زمره شقاوت بهره [illegible]

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه ؛ باب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد ؛

هر که او روی بهبود نداشت ؛ دیدن روی نبی سود نداشت ؛ تمت الرساله الموسومه بالعذر [illegible]

سنه ۵

من مولفات مولانا عبد الله علیه الرحمة والغفران الحمد لله الذی وفقنا باتباع سید المرسلین

واله المعصومین صلوات الله

علیهم اجمعین

ی

۱۲۱۰ الحجه